

# رمانهای عاشقانه سماهه



[www.romankade.com](http://www.romankade.com)

طراحی و صفحه آرایی : رمان های عاشقانه

آدرس سایت : [www.Romankade.com](http://www.Romankade.com)

کانال تلگرام @romankade\_com

تمامی حقوق این کتاب نزد رمان های عاشقانه محفوظ است

پسر بسیجی دختر تیگزاری

نویسنده : نویسنده:نازی m

به نام خدا باسلام خدمته دوستانه عزیزم بازم بارمانه دیگه امدم ممنون میشم مثل رمانه قبلیم  
منو همراهی کنین

---

..روبه تو سجده میکنم دری به کعبه باز نیست

بس که طواف کردم مرا به حج نیاز نیست

به هرطرف نظر کنم نماز من نماز نیست

مرا به بند می کشی ازاین رهاترم کنی

زخم نمیزنی به من که مبتلا ترم کنی

ازهمه توبه میکنم بلکه توباوورم کنی

قلب من از صدای توجه عاشقانه کوک شد

تمام پرسه های من کنار تو سلوک شد

عذاب می کشم ولی عذاب من گناه نیست

وقتی شکنجه گرتویی شکنجه اشتباه نیست

قلب من از صدای تو چه عاشقانه کوک شد

تمام پرسه های من کناره تو سلوک شد

ساعته رمیزی باب اسفنجیم گوشمو کر کرد بود باچشمای نیمه باز بالشو به سمته ساعت پرت کردم ای تو روح اخه کی توی مزاحمو اختراع کرد فایده نداره باین که بابالشتم اونو زدم روزمین داره ول میچرخه دیگه اعصابم خورد شده بود مجبور شدم از خوابه نازم بلند شم و صدای این ساعتو خفه کردم وقتی صداشو خفه کردن ی نفسه راحتی کشیدم اخیش دوباره به خوابه نازم برگشتم هنوز سرم به بالش نرسیده که نوبته موبایلم شد گریم گرفت خدا چقد بدبختم صفحه ی گوشی رو نگاه کردم اسمم مریم توش بود گوشيرو برداشتم الوو ..

. مریم. الو کوفت الو درد الو مرض هنوز خوابی میدونی ساعت چنده میدونی چند شنبس میدونی باکدوم استادی امروز کلاس داریم

. من . ممنون که حاله بنده رو پرسیدی دومن این که امروز باکدوم خری کلاس داریم که دوسته موادبمو پریشون کرده

مریم – ده اخمق نمیدونی که اگه میدونستی که راحت نمیخواییدی بااستاد سمای کلاس داریم زود باش آماده شو بیام دنبالت تاخودم بجای استاد از کل دانشگاه اخراجت نکردم دارم میام معطلم نکنی ها بای

---

من. وقتی گفت بااستاد سمای کلاس داریم تمامه ستونه بدنم به لرزه افتاد بود زودی ازتختم پریدم پایین به سمت دستشوری رفتم چقد کم حافظه شده بودم چطور کلاسه امروزو فراموش کرده بودم ازدستشوری امدم بیرون شروع کردم به لباس پوشیدن ی مانتوی قرمز کوتاه تنگ تنم کردم باشلوار سفیده لوله ای مقنعه ی جیگری پوشیدم شروع کردم به کرم زدن خودم سفید بودم ها ولی کرم بیشتر صورتمو تمیز تر نشون میداد وچشمای سبزم که خودشون خدای انگار سرمه بهشون کشیدن لبامم قتیچه ای بینیمم انگار عملی بود خلاصه خوشکل بودم موهای رنگ شده امو کج کردم کوله پشتیمو پوشیدم ازخونه مجردیم زدم بیرون بزارین خودمو معرفی کنم اسمم من ایداهست ساکنه شیرازم ۲۲ساله تک فرزندم بابام کارخونه داره مامانم تاجر دبی هست خلاصه وضعمون توپ هست امروزو بای استاده روانی کلاس داریم ازاون استادها وقتی دیر میرفتیم سره کلاش خودمو به فقیری میزنم خدا کنه امروز دیر نکنیم بلخره این مریم دیونه امد وای مریم چرا لاک پشتی رانندگی میکنی گاز بده دختر ای توروحت استاد تومسیر نزدیک بود تصادف کنیم باغر زدنی من بلخره رسیدیم اما ازبدشانشیمون استاد سره کلاس بود..

مریم.همش تقصیره توی ایدا الان چه خاکی به سرمون بزنینم .

من. خودمم نمیدونستم باید چکار کنیم ی نقشه ی کشیدم توکیفمو گشتم بله پیداش کردم ی لبخند رولیم امد..

به مریم نگاه کردم گفتم مریم خوب به حرفم گوش بده چی میگم..

---  
مریم . باز چه نقشه ای داری شیطون امد سراغت؟؟

----  
من . من خودم شیطونم نیازی به کمکه شیطون ندارم الان شیطونه ازدستم هنگ میکنه خنده ای کردم بانده توی کیفمو دراوردم ودوره دستم پیچیدم مشغوله پیچیدن باندم شدم که مریم زد توسرم ای ول شیطون داشتم ریز میخندیدم خب کارم تموم شد دره کلاسو زدم وبازش کردم سلام استاد میتونم بیام تو

---  
نخیر چندبار دیرمیای خانمه رادمنش

---  
– من . صورتو مچاله کردم مثلا درد دارم ای استاد من خیلی زود امدم ولی بخاطره تصادف کردن باعث شد دیر بیایم دکتر گفته بود باید یک هفته خونه نشین شم ولی من بااین حالمتونستم از درس دادنه شما دل بکنم اخه میدونین استاد شما خیلی خوب درس میدین باشه استاد ما میریم معذرت میخوایم که مزاحمه درستون شدیم میخواستم برم که صدام کرد ..

---  
استاد . دخترم خوشحالم به درسم احترام میزاری وباین حالت امدی تادرسه منو گوش بدی میتونین بشینین

---  
..من . اخ جون نقشم گرفت با بچه های کلاس نگاه کردم همه ریز ریز میخندیدن همه منو میشناسن ممنون استاد بیا بریم بشینیم مریم جان مریمو باید میدیدین زیر بغله منو گرفته باتعجب به کارام نگاه میکنه دمه گوشش گفتم فیلم بازیو داشتی اونم امد گفت عجب بازیگره

مارمولکی بودی ته کلاس نشستیم که بچه ها برام خطو نشون میکشیدن با حرفای استاد میزد گوش نمیکردم همش درحاله چرت بودم که شنیدم گفت خسته نباشین سریع بخودم امدم یعنی من به درسش گوش میدادم منم گفتم استاد واقعا خسته نباشین درس دادنتون عالی بود خودم از پاچه خواری بدم میومد ولی باید مخ استادو زد که باخنده گفت ممنون دخترم از کلاس زد بیرون همه بچه ها هجوم کردن به من منو میزدن یکی میگفت عجب بلای هستی یکی میگفت دسته شیطونو از پشت بستی خلاصه منو وادار به غلط کردن کردن این پسره علی رو دیدم بسیجی بود ازش میترسیدم نمیدونم چرا ولی بچه ها لقبشو انتن صدا میزدن البته این اسمو خودم روش گذاشتم بچه ها هم ازم گرفتنش لقبشو گذاشتن انتن اگه بدونه لقبش اینه ها خودشو دار میزد از کلاس بیرون رفت ولش کنین بچه ها خندم گرفته بودوقتی رفت همه پسر دخترا نفسه راحتی کشیدن منم گشتم من میرم ی چیزی کوفت کنم داشتم از کلاس میرفتم که همه کلاس دنبالم امدن وا چرا میانین دنباله من از اونور فاطمه گفت تو کلاس حوصلمون سر میره باتو بیایم حوصلمون سر نمیره دیونه ها مگه من دلکم که بیام براتو شکلک در بیارم اونور سامی میگفت نه ریشه شیاطینی همه زدن زیره خنده با کیفم زدم توسرش بادو فرار کردم همه دنبالم بودن داشتم زبونمو براشون در میوردم که سرمو چرخوندم با چیزه سفت برخورد کردم.....

خوردم به دیوار از اونور روزمین مثله سفره پهن شدم اخ اخ ای دستم به میری ایدا دیدی راستی راستی دستت شکست چشمام از درد بسته بودم که صدای این انتنه رو شنیدم ببخشین چیزیتون شده چشمامو باز کردم این کجا رو نگاه میکنه پاشونگاه میکنه که داره با کفشاش حرف میزنه دوباره تکرار کرد ببخشین حالتون خوبه ای بابا من نکار شدم این سرش به سینش چسبیده ای درد داشتم با عصبانیت گفتم عمو من اینجام کجارو نگاه میکنی اونا کفشته هااا بلند گفتم که درست بشنوه بچه ها بمن رسیده بودن داشتن به حرفای من توجه میکردن ای بابا این پسر هنوز داره کفشاشو نگاه میکنه عمو کوری مگه میگم بمن نگاه کنی ببینی چیزیم شده یانه نیممیری جوابم فقط ببخشید بود برام عجیب بود حتی ی نگاهم بمن نمیکرد شرط میبندم از نگاه کردن به من فکر میکنه به اتش دورزخ می افته دیگه عصبی شدم بین عمو من با انگشتم برات بشکن میزنم توبهش گوش بده تا ببینی من کجام با این حرفم همه بچه هازدن زیره خنده منم بشکن میزدم که سرشو به اون سمت چرخوند چشماشم بسته بود نه این ادم بشو نبود بلندشدم ولی بادرد باسنم اخی گفتم نزدیکش شدم که دیدم قفسه های سینش بالا پایین میره خواستم اذیتش

کنم بهش نزدیک شده بودم که بایک ببخشیدی فلنگو بست ازمون دور شد این باعث شد همه بچه ها ازخنده روده بور بشن منم خندم گرفت این دیگه کی بود از ترسه نگاه کردن به من فرار کرده بودمانتومو تکوندم خیلی خاکی شده بود یکم پاره شده بود حسرتشو خوردم بیشعور تو صده راهم ایستاده بود خب روانی انتن اینجوری راه میری باهزار ادم تصادف میکنی حتما روزی صدبار بادیواره اتاقش برخورد میکنه ازاین حرفم خندم گرفت ای پام نای رفتن نداشتم روی صندلی حیاط دانشگاه نشستم که فاطمه برام کیکو قهوه آورد منم عینه ندیدیدیدا بهشون حمله کردم .....

وای فاطمه دستت درد بکنه امم یعنی نکنه الان یکم جون

گرفتم اون انتن بی عرضه ی خسیس خیره به پاش حتی

خسارتم نداد بابا این روزاهمه قاطی کردن اون از بچه

های کلاس منو به کتک گرفتن مثلا بمن ابرازه محبت

میکنن اینم ازاین انتنه حتی ی نگاهم بمن نکرد بگه

عزیزیم طوریت شده بیا ببرمت بیمارستان شانس نداریم ها ولی حالشو میگیرم ..

-----

.. فاطمه .وای ایذا نفس بگیر کاش برات کیک نمیگرفتم

ها الان جون گرفتی مژه منه بدبخت سوراخ کردی چقد

حرف میزنی ببینم تو حلقهت رادیون گذاشتن بلند شو بریم

کلاس داره شروع میشه الان استاد رحیمی بیاد اینبار چه

نقشه ای داری پاشون که این بار چیزی نداری بگی ....

---

..من . نترس من برای امدن تو کلاس هرکاری میکنم شده

باویلچرم پیام فقط غایبی برام نزن این ترممو حذفم نکنن

خودش کلیه بلند شدم وای ننه بترکی انتنه خیره به کفش

همش تقصیره تویه بزار خوب شم ی کاری میکنم که بگی



غلط کردم به شما نگاه نکردم به جای صورته ماهت

کفشارو نگاه کردم هه عجب اعتماد به نفسی دارم فکرکنم

تو کهکشانا رفته از فکر بیرون امدم وارده کلاس شدم ی

نگاه بهش کردم ولی اون سر بزیر چشماشو بسته ی تسبیح

دستش بچه ها داشتن نگام میکردم دره کلاسو زدم

باصدای بلندی گفتم یاالله منو امدم دوستان چادر سرتون

کنین ی لحظه فقط ی لحظه دیدم نگام کرد به ثانیه باید

شمارد نگاهشو میگم دیدم دوباره سر بزیر شد لبش

میخندید ولی نه اونقدر که بگی وای لبخند بزرگی زد سریع

خودشو جمعجور کرد از اونورم سامی بلند گفت حاج اقا

بیاین تو چادرو سرکردیم اینبار کلاس از خنده منفجر شد

منم خندم گرفت اخه نمیدونین خیلی باحال ادای زنارو

دراورد. وای نمیری سامی از خنده به نفس نفس افتاده

بودم صورتتم کبود شده بود نفسم گرفته بود اه الان همه

میفهمن اسم دارم مجبور شدم به کیفم اشاره کنم بچه ها

دورم جمع شده بودن ازاین ماجرا فقط مریم خبرداشت

سریع شیشه اسممم زاشت تودهنم دوتا نفس ازش گرفت

داشتم به خفه میشدم اما الان هوابرام باز شده بود راحت

شدم وای وقتی زیادی میخندم ابروم میره مریمو دیدم

داشت گریه میکرد بچه هارو دیدم داشتن از نگرانی پس می

افتادن لبخندی زدم گفتم حالتونو گرفتم خرمامو نمیخورین

بلند خندیدم که خیالشون راحت شد منم سر جام نشستم

ولی هنوز داشتن نگاهم میکردن چتونه اینجوری به من زول زدین ..

فاطمه. ایدا چرا نگفتی آسم داری .

.. من . چیزه مهمی نیست عزیزان بیخیالش باوروده استاد همه ساکت شدن...

وای حوصلم سررفته چقد استاد حرف میزنه خدا مخمو بامته سوراخ کرد اه بلند شدم صدامو یکم نازک کردم استاد خسته شدیم میشه ادامشو بعدا بگین با جمله ی من همه گفتن راست میگه استاد همه اعتراض کردن تا استاد رضایت داد تموم کنه وکلاسو تعطیل کنه وای الان راحت شدم استاد رفت منم وسایلمو جمع کردم دیدم بچه ها حواسشون به من نیست لبخنده شیطانی زدم یواش یواش به دره کلاس داشتم میرسیدم که این انگله جامعه گفت کجا سامی رومیگم به پشتم نگاه کردم دیدم همه اقوام شیطان دست به سینه دارن به من نگاه میکنن لبخندی زدم که فاطمه گفت حالا براما تک خوری میکنی منم گفتم نه من عمرا بدونه ارواح خبیس چیزی بخورم اممم یعنی بدونه دوستای نازی چون شماها بانگشتم همشونو نشون دادم دیدم همه دارن باخشم ازدها نگام میکنن موندنو جایز ندونستم خواستم فرار کنم ولی این سامی درو بست ای بخوشکی شانس بهشون بالتماس نگاه کردم بدبخت شدم همه منو میشناسن این فیلما دیگه خریدار نداره مجبور شدم دوره کلاس بدوم ولی کسی دستش بمن نمیرسید چون من کلاس ز بیلاستیک وتکواندو کلا کلاسای پرشی میرفتم از این میز به اون میز میپردم فاطمه از اونوره کلاس داد میزد ایدا شکله میمونا شدی همه باحرفش میخندیدن دیگه داشتم خسته میشدم گفتم تسلیم همه توکافه به حساب من دعوتن تا اینوگفتم هاا همه هو کشیدن ایولا گفتن .بمیرین مفت خورا حالا این

همه بچه دنباله من داشتیم میرفتیم کافیشاپ به حساب جیبه بدبختم به این یتیم غذا بدم همه دوره میزه بزرگی جمع شده بودیم داشتیم کیک میخوردیم که سامی گفت .

--

سامی .بچه ها نظر تو چیه بریم گردش زیارتی کوهی بابا پوکیدیم اینقد اینجا درس خوندم

---

من .کجا بریم کی حوصله داره بره سفر من که حوصلشو ندارم باحرفه من بچه ها اهههه گفتن فاطمه بهم میگفت موجه منفی نده اخه ی روزی زبونه این فاطمه روقیچی میکنم مجبورم کردن قبول کنم مجبوراً بمن بود این هفته رو میخوابیدم مریم که زودی بهونه آورد که خواهرش میاد خونشون ازاین حرفا بچه هاهم قبول کردن چطوره منم بگم مامانم ازدبی امده لبخندی زدم وقته نقشم بود کسی حواسش به من نبود گوشیمو از جیبم دراوردم زیر میز باهاش وررفتم اهنگو زاشتم خودمو به اون راه زدم مثلاً نمیدونستم کی بگوشیم زنگ میزنه به صفحه نگاه کردم گفتم بچه ها مامانه ساکت همه داشتن نگام میکردن وقته نقشه ی فیلم بعدیمه دکمه ی گوشیرو زدم مثلاً دارم بامامانم حرف میزنم الو مامان سلام چطوری چی جدی این هفته میخوای بیای اخه مامان من بابچه ها

قراره بریم مسافرت باشه بخاطره شما نمیرم بچه هاهم ماته حرفام بودن تودلم بهشون میخندیدم که یهو .....

از شانسه بدم موبایلم تو گوشم زنگ خورد وای بدبخت شدم چکارکنم میدونم زیره دسته اینا میمیرم چشماشونو ریز کردن من هنوز ماته این صورتای که بالا سرشون علامت تعجب بود بودم ازاین ور گوشیم خفه نمیشد دندونام به نمایش گذاشتم اممم چیزه من دوتا سیم کارت دارم شاید این پشت خطیمه بازم صورتاشون تغییری نکرد میدونستم دارم چرت پرت میگم ی نگاه به همشون ی نگاه به گوشی کردم چی این که شماره سامی هست بدبخت شدی ازکجا فهمید گوشیشو آورد بالا ..

..

سامی . که مادر آمده و تو بامانمییای دیگه اره فکردی ازدسته ما میتونی فرار کنی اینبار مردی ایدا

من . بدبخت وقتی جمله اخرشو شنیدم به غلط کردن

افتادم اما دیگه دیر شده چنددور دوره میزای کافی شاپ

چرخیدم همه میخندیدن منم جیغ جیغ میکردم اینوراونور

میرفتم که باز باديوار برخورد کردم ولی اینبار برخوردم قوی

نبود فقط صدای شکستنه لیوانی چیزی روشنیدم چشمام بسته بود ولی دستم روقفسه سینه ی

ینفر بود ازاونجا

فهمیدم این ادمه وای سینش فکر کنم عضلاتیه چون دقیق حسش میکردم چشمامو باز کردم ی

هیینی

کردم که این پسر انتنه یکم عقب رفت این اینجا چکار میکنه اخ یادم رفت اینجا کار میکنه .. احم

احم شرمنده

حاج اقا یالله ببخشید که به شما خوردم توبه توبه خودم امشب از خدا طلبه بخشش میکنم  
 وبهش میگم که تقصیره من بوده که به شما خوردم اصلا نمیدونستم چی  
 میگفتم از اونور میدیدم بچه ها از کبودی روبه موت هستن ای بابا ایناهم الکی واسه خودشون  
 میخندن باز روکردم به

این انتنه خیره به میز این به همچی خیره میشه جز من اخه روانی دختر به این خوشکلی جلوته  
 تو به مورچه

ومیزو اینا خیرای از فکر بیرون امدم گفتم ببخشید خودم جمعشون میکنم سریعی خواستم جمع  
 کنم که دستم بریده شد ای خاک برسرت ایدا که دست پا چلفتی هستی

حق دارم خو دختری که تونازو نعمت بزرگ شده یعنی همین اخ مامان از اول صبحی تا الان  
 بدشانسی .. صداشو شنیدم که گفت دست نزنین از تعجب شاخ دراوردم الان این دستمو دید  
 خداروشکر دستمو دید ولی فکر کنم امشب تا صبح از خدا طلبه بخشش کنه ی دستمالی از جیبش  
 دراورد به من داد نه بابا امیدوار شدم دست بخیر شد ولی زودی رفت فکر کنم دنباله جارو بود  
 سامی امد جلو دستمو کشید گفت همین براهمین اخ اخ میکردی خاک برسرت دختر خاله ی  
 ماروباش بیابریم بشینیم ... منو کشید رومیز نشستم تو فکر رفتم که صدای فاطمه امد هوی باز  
 چی توسرته ... بهشون نگاه کردم ی لبخنده خبیث رولیم امد اخ بمیری مریم چرا میزنی  
 .....؟؟؟ مریم برای این که این لبخنده جنی تو میشناسم زود بگو اکیوسان چی توسرته

...

– من .افرین به همتون خوب منو شناختین من باشماها به سفر میام اما به یک شرط..همه منتظره  
 شرطم بودن

--

- سامی. خب بنال دیگه حرصمون میدی

-----

- من. خیلی خب شرطم اینکه انتنو باخودمون ببریم شمال باصدای چی همشون گوشمو گرفتیم.....

هوویی چتونه گوشم کر شد روانیا صبر کنین بقیشو بگم میخوام این پسره انتنو مثل تیپ تو انگشتمو به سمته سامی نشون دادم که همه بادهنه باز نگام میکردن باز مثله منگولابه من نگاه میکنین که ...

-----

سامی . بیخیال ایدا این پسره شره ولش کن ....

-----

فاطمه .. سامی راست میگه این انتنه ولش کن بزار خودمون تنها خوش بگذرونیم

--

- مریم. من که باشما نمیام ولی بچه ها راست میگن ایدا تیپ این پسره رو نگاه کن اصلا به ما میخوره ....

-----

علی . بابا بیخیال اینو کجا ببریم اینو ببریم که توراه باید تسبیح بدست استغفرالله استغفرالله  
بگیم

..

.ارزو .. خاک توسرت ایدا بااین پیشنهادات

.....

.. محمد... ولی ناگس عجب هیكلی داره حیفه این هیكلش نیست باون لباسای سادش بجانه  
خودم کلی وقت میبره تا مثله هیكلش بشم هــــی

--

.. من . حرفاتون تموم شد خوبه خوتون میگین هیكلش تواون لباسا گمشده خب چرا خودمون  
اونو وادار به انداختنه اون لباسا نکنیم وبجاش یک رضای جدید درست کنیم چطوره هوم همه  
باناامیدی به من زول زده بودن ای بابا شماها کاریتون نباشه فقط مخشو بزنین بامابیاد شمال این  
کار کاره شما پسر اس یالا برین مخشو بزنین ..

—

– سامی . ای نمیری دختر بااین شرط گذاشتنت حالا چجوری مخه این بسیجی روبزنیم هوف  
پاشین پسرا ببینیم چطور میشه مخه این پسره رو زد خدا کنه قاطی نکنه ..

—

من . چیشد قبول کرد یانه

---

. محمد .بابا این دیگه کی بود همش میگفت کارای زیادی دارم ازاین وردرس دارم نمیتونم باشما  
بیام براتون ارزوی سلامتی میکنم ببخشین اگه پیشنهادتونو رد میکنم به شما خوش بگذره  
هرچی در توانمون بود انجام دادیم پس نمیاد بیخیالش راحت شدیم فکرده کیه هه

-----

– من . یعنی هیچ کدومتون عرضه نداشت مخه ی بسیجی رو بزنی نچ نچ نچ ناامیدم کردین ..

.....



. سامی . عرضه داری خودت برو مخشو بزن ببینم تو بهتری یا ما ..

---

من. معلومه که مخشو میزنم فقط ببینینو یاد بگیرین چطوری اونو وادار میکنم تاباما بیاد ...

\_\_\_\_\_

.. محمد . فقط مواظب باش بالگد پرتت نکنه خخخخ

-----

.. من . هه لگد نه عمو من میزارم خودش باپای خودش بیادلالم نیست زیادی زحمت بکشم بگین  
کی بشما نگفتم خودش باما میاد حالا میبینین نیومدهر اسمی میخوانین رومن بزارین .....  
.....

فاطمه . ایول زود برو که بااسم جدید صدات کنیم...

\_\_\_\_\_

. من. هه ی کاسه بخوراش به همین خیال باش بلند شدم به سمته انتنه همون بسیجی خودمون  
رفتم پشتش به من بود احم احم صدامو نازوک کردم ازصدام برای مخ زدنش استفاد کردم صدات  
کردم اقارضا .....

اقا رضا وای وقتی اسمه کوچیکشو صدا زدم نمیدونی چه حالی شد قیافش خنده دار بود باورش  
نمیشد ی دختر به اسمه کوچیکش صدات کنه یک لحظه به بچه ها که یکم ازم دورن نگاه کردم  
بدبختا از دور برام خطو نشون میکشین دوباره به رضا نگاه کردم سربزیر اخی چه معصوم خجالت  
نمیکشی ایدا باخودم حرف میزدم به خودم گفتم ساکت ادامه نقشتو برو اقارضا بچه ها دلشون  
میخواد شما باما بیان گفتن شما راضی نشودین الانم خیلی ناراحتن بهم گفتن من از شما خواهش  
کنم برگردین شماکه خواهش منو رد نمیکنین درسته تودلم قه قهه میزدم افرین ایدا داری خوب  
پیش میری صدامو نازکتر کردم میای دیگه رضایی فکر کنم الان پس می افته صداتو شنیدم

صداش میلرزید بدبخت وای اب قند باید بهش داد خدا اگه مرد تقصیره من نیست خودش بی جنبس ها ....

---

رضا. داشتم دوره قهوه درست کنو تمیز میکردم که صدای نازه یک دختر شنیدم که اسمم کوچیکمو صدا میزد برگشتم دیدم خانمه رادمنشه باز نفسم بند امد این دختره شیطون باید ازش ترسید نمیدونم چی توسرشه که اینقد صداشو نازک کرده خدایا خودت بدادم برس سرم زیر بود که شروع کرد به حرف زدن ازم خواهش کرد باهاشون برم شمال باحرفش منو رودرواسی گذاشت راستش خودمم خسته شده بودم خیلی وقته سفر نرفتم ولی اینا مشکوکن چرا همشون پیله کردن به من نکنه نقشه ای برام کشیدن من این دختره میشناسم دسته شیطانو از پشت بسته ولی دختره خوبیه اگه ی روز کلاس نیاد کلاسمون سوتکوره الان چکار کنم خدا نمیخوام غرورشو بشکنم نفسی بیرون دادم چه میشه کرد توکل به خدا باشه باشما میام فقط کی میریم سرم زیر بود نمیتونستم توی صورتش نگاه کنم ولی با حرفش هنگ کردم ..

---

..من. وای چقد فکر میکنه قبول کن دیگه پای ابروم درمیونه بلخره صداشو شنیدم باشه کی میریم خدایا شکر ت یعنی واقعا شکر نجاتم دادی دسته خودم نبود یعنی همه رو دوست میبینم محرم نامحرم برام مهم نیست. سرعی گفتم دمته گرم رضای عشقی ازش دور شدم تا اینارو مسخره کنم پیروز مردانه سرجام نشستم همه ماته من بودن

---

فاطمه . اخجون راضی نشود خب خب وقته اسمم جدیدته..

....

من. دستمو به علامته سکوت بالا اوردم فردا همه ساعت شش حرکت میکنیم مشغوله خوردنه ادامه کیک شدم که بازم مثله منگولا بمن نگاه میکنن چتونه خب بهتون گفتم راضیش میکنم بامایاد.....

—

سامی. چطوری راضیش کردی دختر واقعا راضی شد چی بهش گفتمی که باعث بشه قبول کنه..

.....

مریم. سامی راست میگه چجوری راضی شد. ایدا

.....

من. ای بابا چیزی نگفتم فقط گفتم بچه ها دوست داشتن شما باما بیای شما قبول نکردین ناراحت شدن الانم امدم به شما بگم من به عنوانه نمایندشون امدم دوباره درخواست کنم که باما بیای همین زود قبول کرد.

.....

سامی. عجب مارمولکی هستی ایدا.

..

من. ما اینیم دیگه حالازودباشین برین خونه هاتون وسایله فردارو جمعجور کنین باحرفه من همه بلند شدن منم بلندشدم به سمته .....

به سمته این پسره رفتم وا این که هنوز مثله مجسمه ها سر جاش ایستاده بهش نزدیک شدم دوباره احم احم ببخشین اقارضا صدامو از عمد کشیدم که بخودش بیاد ایول ی نگاه ثانیه ای کرد دوبار رفت توکاره شمردن مورچه ها ای بابا اعصابمو خراب کرد گفتم انتن اخ بمیری ایدا این چه وضعه سیاست خرج دادنه وقتی گفتم انتن ها با این که سرش زیر بود اما ابروهای خیلی بالا رفتن چجوری گندکاریامو ماس مالی کنم دندونمو به نمایش گذاشتم اممم چیزه کفشاتون انتی

ویروس نداره نگران نباشین دوباره دیدم ابرو بالا انداخت بمیری دختر مثلاً درستش کردی ای بابا وجدان ی دقیقه خفه شو چقد حرف میزنی باخودم درگیر بودم! ولش فیلمتو ادامه بده اقا رضا من صبح ساعت شیش باید دنباله شما بیام براهمین شمارتونو لازم دارم تا باشما هماهنگ کنم یا امام زاده بیژن رحم کن منو نکشه خدای شیش تا بستنی برای خودم نظر میکنم بزار قبول کنه منتظرش بودم بنال دیگه زهر ترک شدم اگه میزنی ناکارمون میکنی بزن ولی اینقد معطل نکن دیگه وای لباس تکون خورد و نکنه کر شدم چیزی نمیشنوم نکنه جنی شده استغفرالله بسم الله خدا بدادم رحم کن الان این انتنه داره ازمن به تو شکایت میکنه به جانه جفت بچه های نداشتم شمارشو فقط براهماهنگی میخواستم همین جور تو دلم حرف میزدم که گفت .....

.....  
رضا. خدایا این دختر ازمن چی میخواد استغفرالله شماره به نامحرم بدم خدا بزار استخاره کنم خدارو شکر استخاره خیره خب خانمه رادمنش شماری بنده رو یاداش بفرماید اخ گوشم کر شد

.....  
...من. نمیدونم برا شماره دادن این چرا ذوق میکنم با جیغ گفتنم دمت گرم خیلی سالاری شمارشو گرفتم خب دیگه بااین انتنه کاری ندارم خیلی خب اقا رضا صبح منتظره تماسم

باشین خدافظ شما ازش دور شدم اخیش شمارشو گرفتم راحت شدم ها! این دیگه کی بود هوف خودشو برا شماره دادن میگیره وای ایدا فکر کنم تا صبح به عبادت به پردازه خیلی بانامحرم یعنی خودم حرف زد خندم گرفت به بچه ها رسیدم بچه ها فردا همه باماشین خودشون میان همه ماشیناتون جفت جفت باشه یعنی هرکی بادوست دخترش خواهرش حالا هرچی گرفتین .....

.....  
—سامی. اونوقت میتونم بیرسم این کارا واسه چیه.

.....

...من. شماها کاری که گفتمو انجام بدین خودتون فردا میفهمین ...

.....

— فاطمه..بیخیال سامی این فامیلت کمبود داره خخخخخخ

\_\_\_\_\_

..من. بمیری فاطمی زود باشین منو تاخونه برسونین که خیلی خستم سواره ماشینه سامی شدم با کلی شادیو دیونه بازی به خونه رسیدم دستمو به طرفه سی دی بردم گفتم اینو به من قرض بده بعدن برات میارمش ....

\_\_\_\_\_

سامی. اینو دیگه واسه چی میخوای لابد میخوای بسیجیه به اهنگه بت بول گوش کنه ...؟؟؟؟

\_\_\_\_\_

..من. چراکه نه سریعی ازماشین پیاده شدم اگه میموندم باید تاصبح به سوالای اینا جواب بدم.....

دره خونه رو باز کردم داشتم ازخستگی هلاک میشدم همینجور کیفمو انداختم مستقیم به اتاقم رفتم باهمون لباسا به اغوشه تختم رفتم نمیدونم چقد گذشت که بیدار شدم وای خیلی گشمنه من که هیچی بلد نیستم بپزم براهمین به رستوران زنگ زدم ی پیتزا سفارش دادم گوشه رو قطع کردم تا پیتزا بیاد رفتم لباسمو دراوردم با ی تنیک شلوار عوضشون کردم و به سمت دستشوری رفتم صورتمو شستم که صدای زنگه در امد رفتم دروباز کردم پیتزارو تحویل گرفتم وای خیلی گشمنه فوراً رومیز گذاشتمش درشو باز کردم امممم عجب بوی دیگه تحمله گشنگی رو نداشتم مثله ندید بیدار افتادم به جونه این پیتزا دوره اطرافه دهنم سوسی بود کلا صورتم داشت پیتزا میخورد نه دهنم اخیش راحت شدم سیر شدم خدایا شکر اضافه هارو تویخچال گذاشتم دوباره به سمت دستشوری رفتم خودمو تو اینه دیدم کلی بخودم خندیدم دماغم سوسی بود دوره لبم

همین طور باشسته صورتم امدم بیرون کیفمو که کناره در بود ورداشتم گوشیمو دراوردم چندتا مسکال دیدم مهم نبودن چون همش تبلیغ بود بیخیالش شدم رفت سراغ TV اه چیزی نداره همه شبکه هارو زیرو کردم هاا چیزی توش نبود همش یا اخوند بود یا ازاین خانمای چادری که فقط دماغشون یک چشمشون پیدا بود و نشون میداد اه ایناهم مارو کشتن چقد نصیحت میکنن ازعصبانیت TV روخاموش کردم ی فکره شیطانی به سرم زد ساعتو دیدم ساعت هشت بود بیکاریو هزار دردسر چکار کنم دیگه مزاحمی هم یجور کاره گوشيرو گرفتم شماره ی این انتنه رو گشتم اهان پیداش کردم رولبم خنده ی شیطانی بود بهش اس دادم عزیزم عشقم فدات امشب من مهمونی نمیتونم پیام ببخش فردا مسافرتم .. خخخخخخ اینو ببینه وای قیافش باحال میشه ادامه تو بدونه من برو عزیزم بووووووس رولبت خخخخ دکمه ارسال هوف نیم ساعت منتظره جوابش بودما نکنه سخته کرده ای بابا نیم ساعته به موبایلم خیره شده بودم ...بیخیالش شدم رفتم تو اتاقم ساکمو دراوردم هرچی نیاز بودو توش گذاشتم خب دیگه چی باید بزارم همه چیرو گذاشتم خب ساکمو بزور بستم هوف خیلی سنگین شد رو زمین نشستم یخورده روزمین لم دادم به سقف نگاه کردم باید نقشه درست حسابی بکشم به این فکرا بودم که صدای اس ام اس امد زودی پریدم بینم این انتنه اس داده یانه .... بله خوده انتنه بود فوری اسشو باز کردم نوشته ببخشین خانم رادمنش اس شما اشتباهی برای من امده خندم گرفت ....نوشتم وای اقا رضا شمااین ببخشید فکردم ساسانه بهش اس دادم. دکمه ی ارسال خخخخ بمیری ایدا ساسان کیه دیگه بیخیال وجدان بزار این بسیجیا مزاحم داشته باشن .....ی اس دیگه داد خواهش خانمه رادمنش اشکالی نداره ....

اخی ایدا گناه داره اذیتش نکن وجدان فقط همین ی اس .

ممنون رضای عشقی تافردا بوس بوس ارسال خخخخخ.....

وای مردم ازخنده حالا فردارو داشته باش گوشی رو گذاشتم رو میز به نقشه ی فردا فکر کردم فردا چه شود اخجون رضای راه فراری نداری خودم ادمت میکنم خخخخ .....  
.....

– رضا . از حموم بیرون امدم که صدای اس شنیدم گوشه و چک کردم استغفرالله این دختر اشتباهی به من اس داده جوابشو دادم باز برام اس داد دوباره جوابشو دادم که بااس دیگش داشتم سخته میکرده خدا این دختر بازم از شیطونیاش برنمیداره خدا امروز خیلی گناه کردم نتونستم دیگه جواب اسشو بدم چون هنگ کردم بلد نیستم چه جوابی بهش بدم براهمین بیخیالش شدم امروز خیلی کار کردم خیلیم خسته هستم باید وسایلمو جمع کنم بعد برم بخوابم خب چی بردارم باکلی فکروانتخاب کردن بلخره ساکم پر شد سریع رو تخت دراز کشیدم دیگه نفهمیدم چیشد

.....

----

–...من. ساعت پنج با صدای ساعتم بیدار شدم ای توروحت ای بمیری ای ..خدا بابدبختی بلند شدم رفتم حموم تا این خوابالودگی از سرم بپره ربع ساعت حموم کردم امدم بیرون به سمته گوشیم رفتم به این پسر زنگ زدم بوق دوبوق سومی ورداشت الووو.....

.....

..رضا .باچشمای بسته جواب دادم الوو باشنیدن صداس تو جام سیخ شدم باشه ممنون بله بیدار شدم بعد گوشه و قطع کردم سریع به سمته حموم رفتم دوشه ده دقیقه ای کردم از حموم امدم بیرون ی لیوان چای خوردم بانون پنیر خوبه برم آماده شم .....

.....

...من.باچه ها هماهنگ کردم خودشون جلوتر از ما حرکت کنن البته بزور راضیشون کردم!! چون دوست داشتن این پسره توماشینم بااین سی دی تودستم قیافش چجوری میشه ..خیلی خب بابوق زدنام بلخره امدازماشین پیاده شدم تا کمکش کنم ساکشو تو صندوق عقب ماشینم بزاره زیر چشمی نگام میکرد اخی تو پیشونیش امد خندم گرفت حق داشت من بامانتوی سیاه کوتا تاباسنم بایک ساپرت که کوتاه بود یعنی ساق پاهامو نشون میداد باارایش جیغ شالی که هیچ چیزی ازموهامو نگرفته یعنی انگار شال نپوشیدم همه موهام معلوم بودوای خدا اخره خنده بود سواره ماشین شدیم ماشینو روشن کردم یکم که گذشت دیدم حرف نمیزنه انگار نفس نمیکشه

تو دلم گفتم حالا وقتشه دستم روسیستم رفت حالا صداشو بردم بالا باندای ماشینم داشتن  
میترکیدن منم بدتر از اونا تو ماشینم قر میدادم این بشرو بلکل یادم رفته بود ی نگاه بهش کردم  
دهنش باز بود منو کامل نگاه میکرد من هنگ نگاهش بودم واقعا داره منو نگاه میکنه ...؟؟ نه  
جدی دیگه سر بزیر نیست خندم گرفت نقشم عالی بود دوباره به جلو نگاه کردم که تصادف نکنیم  
خداروشکر خلوت بود سرمو چرخوندم سمتة این بسیجیه وا این تو همون حالت هنوز داشت نگام  
میکرد چشم شده ..بسم الله.....

قیافش وحشتناک بود از ترسم زدم روترمز خدایا بلخره فهمیدم به دسته کی کشته میشم خدایا  
بهم رحم کن دستمو روضبط ماشینم بردم بلکل خفش کردم یواش یواش رومو به سمتة این انتنه  
الان انتن نبود که خشم اژده ها بود اممم لبخندی زدم که تمامه دندونامو به نمایش گذاشته شد  
یهو طوفانی شد باعث شد به چسبم به دره ماشین چشمامو بستم از ترس داشتم سخته میکردم  
فقط سکوت کرده بودم دستام میلرزید ....

.....

..رضا. اول که دیدمش از تیپش بدم امد الان اگه یکی از دوستام منو با این میدید چی میگفت زودی  
سواره ماشینش شدم که ای کاش نشودم اولش سکوت بود منم توحاله خودم بودم که صدای بانده  
ماشین قلبمو انگار از جا میکند هنوز توهنگه صدابودم که دیدم استغفرالله این دختره داره جلو  
من میرقصه حواصم نبود از تعجب خیرشدم بهش اونم خیره شد به من تازه فهمیدم چه گناهی  
مرتکب شدم چشمم از خشم خونین شده بود این دختره دید من عصبانی شدم زد روترمز یواش  
یواش دستشو به سمتة ضبط برد خاموشش کرد منم از کنترل خارج شدم سرش داد کشیدم این  
چه وضعیه خانمه رادمنش نه از تیپتون نه از رقصیدنتون خجالت نمیکشی جلومن میرقصی  
فکرکردی من از اون دوست پسرای دیونتم دسته خودم نبود بی فکر سرش داد میزدم یکم اروم  
شدم ولی این دختره به دره ماشین چسبیده هق هقشم سکوته ماشینو شکسته بود تازه فهمیدم  
چکار کردم حالا من چکار کنم این دختره چجوری ساکتش کنم خدایا منو ببخش همش تقصیره  
منه نباید باهش به شمال میومدم حق داره اخلاقه منو که نمیشناسه اون اینجوری بزرگ شده  
از فکر بیرون امدم به جاده خیره شدم نفسمو بیرون دادم باصدای که بزور ارومش کردم گفتم  
ببخشین خانمه رادمنش یک لحظه کنتروله اعصابم بهم ریخت ...صدای گریه هاش بیشتر شد ای



بابا خدا چجوری نازه دختر و میکشن این دختر و چجوری اروم کنم چشمامو بستم تا یکم فکر کنم چجوری این جوو درست کنم....

—من .. تو جام مچاله شدم تو فکر رفتم من قبلا این لحظه رو پیش بینی کرده بودم اما بدتر شو پیش بینی میکردم فکر کن ایدا فکر کن تو این لحظه پسر سره دختره داد بزنه چی میشه خب معلوم دختره میزنه زیره گریه اره خودشه حالا وقته نقشته خانمه بازیگر شروع کردم به گریه کردن صورتتم اونور بود زیاد دیده نمیشد دارم گریه میکنم یامیخندم کلی انرژی مصرف کردم بزور گریه میکردم دراصل از خنده داشتم میمردم الحق که پسره بسیجیه بلد نیست نازه دختر و بکشه وای داشتم از خنده میترکیدم خداکنه نفهمه این گریه نیست بلکه خندس ولی نمیزاشتم بفهمه چون الکی صدای حق هقو بالا میبردم داشت سکت میگرد ولی حقشه خخخخخ.....

وای دارم از خنده میمیرم ماما کجای خخخ بچه ها کجاین که این فیلم هندیرو ازدست دادین خب خب داره ی چیزای میگه ....

—رضا. نمیدونم چجوری بگم ولی سعی میکنم احم احم خدا خودت کمک کن خانمه رادمنش گریه نکنین ببخشین دیگه وای خیلی سخته نازه دختر و بکشی ولی مجبورم خانم رادمنش میشه بس کنین بخدا نمیخواستم سرتون داد بزنم یابه شما اهانت کنم اصلا غلط کردم راضی شدین ....

..من. تودلم گفتم نه بیشتر ناز بکش این کمه خخخ گریه مصنوعی شما شما چطور تونستین اینجوری تحقیرم کنین حق هقمو بیشتر کردم وای خدا منو ببخش ولی میخوام یادش بدم نباید سره ی دختر داد بزنه ادمه دادم اصلا میدونین تا حالا کسی سرم داد نزده از ماشین پیاده شدم شالمو جلو اوردم تا خنده هامو نبینه چند قدم از ماشین دور شدم که خودشم از ماشین پیاده شد سعی کردم ی ماشین بگیریم الکی ها عمر ما ماشینه خوشکلمو اینجا ول کنم دستمو به سمت ماشینا کردم اوه اوه داره نزدیک میشه مثلا دارم اشکامو پاک میکنم .....

.....

—رضا از ماشین پیاده شدم این دختر داره چکار میکنه فوری به سمتش رفتم داشت ماشین میگرفت نمیتونستم بزارم باگریه به خورش برگرده خانمه رادمنش منکه معذرت خواهی کردم چقد دختره لجبازی بود ی پسر از این سوسولا ایستاد ....

—مزاحم. خانم خوشکله بیا سوار شو فداد اینو ول کن بهت قول میدم بامن خوش بگذرونی قوربونه اون چشای سبزت ....

... من. ای بابا این دیگه کدوم خریه ولی اینم تونقشه بیارمش بدنیست ببینم این انتنه چکار میکنه اروم باگریه داشتم به سمتش میرفتم که صداشو شنیدم .....

.....

..رضا. داره کجا میره بااین پسره بااین حالش بره که بلای سرش میاره دسته خودم نبودصداش زدم کجا بهم توجه نمیکرد خانم رادمنش کجا میری دیگه داشتم عصبی میشدم باشمام میگم کجا میری صبر کن میگم ای بابا بحرفم گوش نمیده دره ماشینه پسره مزاحمو باز کرد مجبور شدم به اسمه کوچیکش صداش بزنم نروایدا خطر ناکه بیا برگرد تو ماشین دیگه قاطی کردم کاره خودشو میکرد دره ماشینه پسره رو بستم بروتوماشین ایدا ماته صورتتم بود منم تاحالا اونو اینقد نزدیکه خودم ندیدم اصلا نمیدونستم چشمش سبزه به این همه زیبایش توجه نکرده بودم .....

.....

—من. به اسمه کوچیک صدام کردولی من توجه نکردم حالشو باید گرفت دوباره دستم به دسته ی دره ماشینه این پسره خورد که دیدم انتنه خیلی نزدیکم شده باورم نمیشد داره التماس میکنه برم توماشینم بشینم از نزدیک دیدمش تمامه صورتشو انالیزم کردم تاحالا چشمای سبزه پرنگشو ندیده بودم چشمای من سبزه ولی کمرنگه چشمای رضا واقعا خوشکل بودن باصدای این مزاحم هر دومیون به سمتش برگشتیم.....

مزاحم . خانمی بپر بریم دیه .....  
....

رضا . صدش خیلی رواعصابم بود . صدامو بردم بالا برو گمشو تا نکشتمت ...  
....

...مزاحم چی گفتی تومنو میکشی هه ...  
....

من. وای این مزاحمه ازماشینش پیاده شد الان ی دعوای حسابی میکنن ایدا بدو برو تخمه بیار که فیلم اکشنی داره شروع میشه .خاک برسرت ایدا این دعواها بخاطره توی اگه یکی ناکار بشه تو باید جواب گوش باشی وای راست میگی وجدا حالا باید چکار کنم خدا خدا ی راهی بهم نشون بده ای بابا مخم قفل کرده الان چه وقته هنگ کردنه الان اینا هر دو همو میکشن سریع دسته رضا رو گرفتم اون حواسش نبود خیلی عصبی بود هی دستشو میکشیدم وای خسته شدم خودمو کشتم دریغ ازیکم تکون خوردن ازجاش زورم کجا بود اخه اینا هم یقه به یقه شدن وضع خیلی خراب شده بود رضا داشت این پسره رو میکشت منم بازوی رضارو میکشیدم جیغ جیغ میکردم ازدماغش خون می امد وای بدبخت شدم الان هردوشون میمیرن بیشتر نگرانه این مزاحمه هستم چون زیر دست رضا داره کتک میخوره تمامه توانه وجودمو جمع کردم جیغ زدم بس کنین این بار واقعا گریم گرفته بود به هق هق افتاده بودم رضا منو دید دست از سره پسره برداشت گوشه ی مانتومو گرفت باخودش برد هولم داد توماشین خودش سوار شد وماشینو روشن کرد من هنوز به هق هقام ادامه میدادم دقیق نمیدونستم الان هق هقام واسه چیه نمیدونم تاکجا رفتیم که دیگه اروم شده بودم ی نگاه به رضا کردم لبش پاره شده یکم خونیه دماغشم خون خوشک توش دیده میشد ی دستمال کاغذی دراوردم دستاموبه سمته لب پارش بردم توافکاره خودش غرق بود دستمال کاغذی رو روی خون کشیدم که باعث شد یکم چشماشو از درد ببنده ولی زود بخودش امد ی نگاه بمن کرد دستمالو ازم گرفت روشو اونور کرد ینفسی بیرون داد به جلو خیره شد منم خودمو سرجام درست کردم سکوته بدی تو ماشین بود صدام بزورد امد اینقد دادزده بودم که

صدام گرفته بود ولی با این حال گفتم بخاطر اشتباهم منو ببخش هیچی نگفت ای بمیری دارم ازت عذر خواهی میکنم ی حرکتی ی حرفی ی چیزی بگو از فکرم امدم بیرون فکر کنم نشنید دوباره گفتم رضا منو بخشیدی درست دیدم چجوری جاخورد این چرا وقتی اسمشو صدامیزنم جامیخوره ای بابا کمبود داره ایدا بیخیالش برو تونقشت. چکار کنم از بیکاری داشتیم میمردم رضای تا اینو گفتم نفسشو بیرون داد خندم گرفت رو اسمش فکر کنم حساسه دوباره گفتم رضای میشه ضبطو روشن کنم همچین باخشم نگاهم کرد نزدیک بود سخته رو بزنم شروع کردم باناز حرف زدن رضای بجان خودم اینبار ی سی دی پاپ میزارم حوصلم سررفت آقای بسیجی .....

اممم یعنی پسر خوب پسر پسر دندونامو به نمایش گذاشتم مثلا دارم میخندم ولی کو خنده دارم از ترس زهره ترک میشم پسر خوشتیپ باور کنین تو اون لحظه فکرم بکار نمی افتاد همش چرتوپرت میگفتم این انتنه هم همش با ابروهاش حرف میزنه همش بالا پایین میشن خب معلومه از تعجب دیگه هر جمله ی که میگم این ابروهاشو بالا میندازه دیگه داشتیم کلافه میشدم بهش گفتم تو که حرف نمیزنی حداقل بزار این ضبط یکم برامون بخونه حالشو ببریم وای داره دنباله چی میگرده خدا منو نجات بده اقا سرور غلط کردم دنباله چی میگردی من که چاقوماقو تو ماشین ندارم چرا میخوای منو بکشی حیف من نیست من هنوز جونم باکلی ارزو اصلا دیگه اهنگ نمیخوام صداشو شنیدم .....

.....

رضا ی نفسی بیرون دادم دلم بر این ایدا سوخت گفتم خودم دنباله سی دی بگردم اگه به دسته این خانم باشه که از این عجب و جق میزاره داشتیم میگشتم که این دختره شروع کرد به التماس کردن چاقو ندارم منو نکش از این حرفا مخم سوت کشید این داره چی میگه تندتند حرف میزد وای سرم رفت داد زدم چی میگی خانم رادمنش چاقو چیه کشتن چیه دارم دنباله ی سی دی خوب مناسب میگردم خواهش میکنم یکم فکر کنین الان تودسته من چی میبینی وای خدا تاشمال این منو سخته داده ....

– من . راست میگه تودستش فقط ی سی دیه تقصیر خودشه جوری میگشت که فکر دم میخواد منو بکشه منم از ترسم فکرم کجا بود دوباره گند زدم اممم چیزه اممم بازم ببخشین این سی دی روبزارین فقط موسیقی آرامش بخشه هیچ محرم نامحرمی توش نیست فقط موسیقی باور کنین خیالم راحت شد سی دی رو گذاشت وای مامان چه آرامش بخشه این موسیقی ادم خوابش میگیره حواسم به کارای که میکنم نبود توحاله خودم بودم دستاموبالا اوردم خیلی خوابم می امد بعدش دستامو باز کردم که محکم خورد به چیزی وای خدا مرگم بده زدم صورتشو ناکار کردم دیگه راه فراری نیست الان منو میکشه زد روترمز چشمشو گرفته بود زول زدم بهش داشت ماساژش میداد من هنگ بودم باچشمای باز شدم حرکاتشو زیره نظر داشتم که اگه اوضاع خرابشه زودی فلنگو ببندم وای دست از ماساژه چشمش برداشت دستگیره درو گرفته بودم که اگه به من حمله کرد زود فرار کنم وای خدا روشو کرد به من از ترسم دسته درو باز کردم این باعث شد سریع بهم نگاه کنه منم درو کامل باز کردم ازماشین پیاده شدم فرار کردم توجاده کسی نبود من چند قدم فقط فرار کردم بهش نگاه میکردم هیچ عکسول عملی نشون نمیداد فقط ماته حرکت من بود بمن نگاه میکرد و این مگه عصبی نیست نکنه دوباره گندزدم.....

وای خدا گند زدم رفت حالا چجوری برگردم ارم ارم برگشتم تو ماشین نشستم دره ماشینو بستم خب حالا چی بگم چکار کنم از خجالت داشتم اب میشدم الان تو اون مغزه انتنش منو دیونه میبینه چشمامو بستم رومو کردم بهش میترسیدم نگاهش کنم باچشمای بستم گفتم میدونم دیونم نیازی نیست ازم مخفیش کنی ببخشید حواسم نبود صورتتو ناکار کردم همین جور بی فکر داشتم فک میزد دیدم حرفی نمیزد اروم یک چشمموباز کردم دیدم پسره مردم قرمز شده از ترسه این که خفشه اون یکی چشممو باز کردم و این چراداره خفه میشه تنشم میلرزه گفتم چته خفه شدی یهو از خنده ترکید یعنی تا حالا صدای خنده شو نشنیده بودم منو میبینین به دره ماشین چسبیده بودم بعده که خنده هاشو کرد روکرد به من .....

---

— رضا . اخ چشممو ناکار کرد چقد دختره دستپا چلفتیه اخ داشتم چشممو میمالیدم که یهودرباز شد این دختر فرار کرد ماته حرکتش شدم دقیقا الان چیشد چرا فرار کرد خیره شدم به جلو دیدم منتظره چیزی هست همش به من نگاه میکنه که اهسته امدو سوار ماشین شد من هنوز

هنگ بودم که شروع کرد به حرف زدن من بزور داشتم جلو خندمو می‌گرفتم دیگه نمیتونستم تحمل کنم زدم زیره خنده به دره ماشین چسبید باعث شد خنده هام بیشتر شه ای خدا این دختره چقد بامزس هوف خنده هام تموم شده بودصدامو صاف کردم احم احم ببخشید خانم رادمنش اگه خسته هستین برین پشت بخوابین ....

...من. نه خواب از سرم پرید میخوام بیدار باشم ارم گفتم تاییشتر از این گند نزنم دوباره ماشین به حرکت افتاد واقعا جو ماله خواب بود این انتنه هم نمیزاره ی سی دی درست حسابی بزاریم که خواب از سرمون بپره ای بابا پوکیدم دلم میخواد برقصم با این اهنگ ارم میشه رقصید ولی میترسم این دوباره پاچمو بگیره خدا بدادم برس اینو چجوری درست کنم بیخیال افکارم شدم بعدا ی نقشه توپ میکشم ... به پشتم نگاه کردم دستمو بردم اون پشت میوه های شسته شده رو اوردم جلو پلاستیکو باز کردم ی پرتقال پوست کندم نصفش کردم ی قاچ ازش خوردم به این انتنه نگاه کردم دیدم زشته فقط من بخورم ی قاچ دیگه برداشتمو به این پسره نگاه کردم چجوری بهش بدم بخوره کاری نداره بزار تودهنش قاچو مستقیم جلو صورتش گرفتم متوجه شد ی نگاه بهش کرد ی لقمه خوردش ماشالله همش تودهنش جاشد من اینو به سه قسمت میکنم تاخورده شه بعد این همه میوه که توحلقش چیوندم ازش دست کشیدم داشت غروب میشود ما هنوز نرسیدیم به خاطره اتفاقای که برامون افتاد داریم دیر به شمال میرسیم نمیدونم چقد گذشت که ماشین پنچر شد وای چیشد.....

وای چیشد ..

..رضا. فکر کنم ماشین پنچر شده برم ببینم چیشده از ماشین پیاده شدم تاریک بود چیزی دیده نمیشد براهمین گوشیمو از جیبم دراوردم چراغ قوه موبایلمو روشن کردم به طرفه چرخا نشون گرفتم هوف اره پنچره برگشتم توماشین متاسفانه ماشین پنچره نمیتونیم ادامه بدیم ببینم چرخ زاپاس توماشین دارین؟؟....

..

..من. اره دارم فقط چجوری توتاریکی میخوای درستش کنی تواین بیابون خطرناکه یوقت دیدین ماری عقربی شمارو نیش بزنه بخیالش فردا درستش میکنیم باحرفم قانعش کردم حالا مادوتا اینجا تنها توبیابون وای خیلی ترسناکه از این انتنه نمیتروسم ها فقط از تنهای توبیابون میتروسم اچه میگن بیابون جن داره بسم الله خدا یا رحم کن به این رضا نگاهی کردم چقدر یلکسه ها چشماشو بسته ای خاک بر سرم که شانس ندارم الا اگه بایکی مثل سامی ومحمد کنارم بود نازمو میکشید که نترسم منم براش ناز میکشیدم تو بقلش جاخوش میکردم هی خدا بازم شکر ت حدافل تنها نیستم .واواین داره چکار میکنه خدا تازه شکر ت میکردم ها این میخواد تنهام بزازه از ترس بازوشو گرفتم کجا منو اینجا ول نکن نامرد بی وجدان همینجور چرتوپرت پشت سره هم میگفتم اینم چشماشو بسته ی دستشو به دسته دره ماشینه باز گذاشت دیدم داره نفساش تند ترمیشه منم بازوشو رها کردم فکر کنم به دستو بازوهم حساسه اره دیگه حالش مثله اینی بود که وقتی اسمه کوچیکشو صدایم زددم احم احم خودمو سرجام درست کردم که صداش امد .....

..رضا.. میخواستم برم نماز بخونم که این دختر به بازوم چنگ انداخت شروع کرد به حرف زدن بازاین دختر رادیو شد وای چشمامو بستم حرارت دستاش توقلبم نفوذ میکرد نمیدونم چرا یکم که گذشت سرجاش برگشت منم بخودم امدم گفتم من جای نمیرم اونقدر احم نامرد نیستم ی دختره تنهارو اینجا رها کنم فقط یادم افتاد نماز نخوندم برم نمازمو بخونم برمیگردم نگران نباشین زود برمیگردم ازماشین پیاده شدم وجای برای نماز انتخاب کردم فوری تیمم کردم اچه یک بطری اب داشتیم معلوم نبود تاکی اینجایم سرجام ایستادم شروع کردم به نماز خوندن .....

..من.. وای این پسر توتاریکی نماز میخونه منه بدبختم دارم از ترس زهر ترک میشم اینجوری همیشه تنهای سخته میکنم تصمیم گرفتم ازماشین پیاده شم وقتی ازماشین پیاده شدم صدای گرگ شنیدم وای دیگه بدتر به سخته کردن چند مین فاصله نداشتم بادقت به دور اطرافم نگاه کردم همه جا تاریک بود ای توروحت الان وقته نماز خوندنت بابا خدا الان محتاجه نمازت نیست

من الان محتاجه توام چند قدمی توتاریکی رفتم الان این کجا نماز میخونه چرانمی بینمش یکم دیگه رفتم که صدای کنارم شنیدم .....

چشمامو بستم جیغ کشیدم که یکی جلو دهنمو گرفت دیگه بدتر شدم داشتم از حال میرفتم اشکام سرازیر شوده بود هیچی تو ذهنم نبود فقط داشتم به مرزه سخته میرفتم که نفسه گرمش کناره گوشم شنیدم گفت ساکت باش دوره برمون پره گرگه ای بمیری که مثل ادمیزاد نیستی نکنه جنه وای خدا جنه دوباره جیغ زدم که گفت چته جانه مادرت ساکت شو اینجا پره گرگه نه این خودش بود اره خودش جن نیست چی گرگ کجاس گرگ دور برمونه مامان کجای که زنده زنده خورده شدم اشکام جلو دیدمو گرفته بود بزور جلو دهنمو گرفته بودم تا صدای ازم در نیاد همجا انگار چراغای کوچیک بودن به ما خیره بودن منم داشتم از ترس میلرزیدم بازوی این رضا دیونه ی روانی رو گرفته بودم همش تقصیر این بود الان وقته نمازش بود اخه حرکاتم دسته خودم نبود اینم همش استغفرالله میگفت یعنی تو این شرایط دوست داشتم به سمته گرگا هولش بدم اخه روانی الان مگه ما کاره بدی انجام میدیم که استغفرالله یاخدا یا حسین میگی اینارو تودلم میگفتم اگه میشنید خودش منو دودستی به این گرگا تقدیم میکرد چقدم از ماشین دوریم خدا مگه دیونه بودی دواز ماشین نماز میخوندی هی خدا از افکارم بیرون امدم اینم که همش نفساش نامنظمه صداشو شنیدم گفت .....

---

...رضا. اینجوری همیشه هر دقیقه به من دست بزنی ی صیغه میخونم تا دست زدناات به من گناه نباشه .....

---

..من. ای بمیری کجابهت دست زدم چاره ای نداشتم زودی قبول کردم نمیدونم چی گفت که دستمو گرفت عجب ادمه ای ها بعد میگه من بهش دست میزنم دمه گوشش گفتم خیلی روداری تودستمو گرفتی بعد میگی من بتو دست میزنم؟؟...

.....



..رضا- یکم اروم باش قبلا محرم نبودیم اما الان محرمیم یعنی الان تو زنه صیغه ای منی  
فهمیدی...؟؟؟

—  
—من. وای عجب غلطی کردم الان من زنه ی بسیجیم نه بدبخت شدم حالا چکار کنیم

—  
— رضا. استغفرالله خانم چی رو چکار کنیم....

...  
—من. ای خدا بگم چکارت کنه چقد منحرفی خواستم چندتا چیز بارش کنم که صدای گرگ  
شنیدم باجیغ رفتم تو اغوش گرمه این انتنه اونم بغلم کرد صدای قلبش تو گوشم بود قفسه  
سینش بالا پایین میشدمنم تو عالم خیالم سیر میکردم که دمه گوشم گفت با شمارشه من فقط  
بدو ای خدا داشتم حال میکردما با سرتکون دنام بهش باشی گفتم با یک دو سه دستمو کشید  
اینقد تند میدوید که نزدیک بود چندباربخورم زمین حق داشتم باکفش چند سانتی داشتم  
مسابقه دومیدادم اونم باکی یموشت گرگ خلاصه هر جور شد به ماشین رسیدیم داخل شدیم  
درای ماشینو بستیم وای خدا دارن ازپشته پنجره ی ماشین مارومیخورم واقعا ازپشته شیشه  
وحشتناکن هنوز ترس تووجودم بود گریم گرفت به هق هق افتادم.....

این پسره انتنه هم مثلا شوهره صیغه ایمه ولی بی عرضه تراز این حرفاست که نازمو بکشه والا من  
نمیدونم چرا شانس ندارم حتما باید ازاین دخترای بسیجی باشم تااین منو بغل کنه گریم بیشتر  
شد اینم کنارم نشسته چشماشو بسته لبشو گاز گرفته دستاشم رو پاشه دیگه داشتم کفری  
میشدم اعصابم خورد شد زدم به سیمه اخر صدامو بردم بالا اخیه دیونه روانی اینا همش بخاطره  
توی این گرگارو میبینی خودت اینجا کشوندیشون مگه مرض داشتی چندمین اونورتر نماز تو  
بخونی الان بزمن ناکارت کنم انگار داشتم بادیار حرف میزدم اخیه این چرا ریلکسه شیطونه میگه  
درو باز کنم بندازمش بیرون که خوراک گرگا بشه حرصم گرفته بود خواستم بزمنش که متوجه پای

خونیش شدم از تعجب دهنم بازموند این چرا اینجوری شده چرا از زانوش خون میاد صدام بلرزش افتاد چرا اینجوری شدی ???

.....

—رضا. وای این دختر چقد غر میزنه سرم رفت اخ خیلی درد دارم لعنت این گرگا پامو گاز گرفتن میترسم به این دختر نشون بدم غش کنه براهمین صیغش کردم تا اگه تو راه غش کرد بتونم بلندش کنم ولی بدشانسی این که این دختر زخمه منو دید .. چیزی نیست خوب میشه نگران نباش ....

.....

—من. چی پیرو نگران نباش اگه بمیری جنازت دسته من میوفته اونوقت می افتم زندان ...

...

—رضا. از این حرفش خندم گرفت گفتم فعلا که شما داری جنازم میکنی تا شمال به دسته شما جنازه میشم ....

.....

—من. بیشعور خودت ی پا جنازه ای البته تودلم گفتم هاا دست به پاش زدم که دیدم روویبره رفت وا بهش نگاه کردم مثل این که ماباهم محرم شدیم ها بزار پاتو ببینم هیچی نمیگفت ای بمیری از دستت راحت شم سریع شلوارشو بالا کشیدم پاهاش یکم زخم بود میخواستم زخمشو ببندم ولی چیزی تودستو بالم نبود مجبور شدم شالمو از سرم وردارم وبه پاش ببندم حسرت شاله نازنینمو خوردم حیفه تونیست بری روپای این پسره خیره به پاش هوف نگاش کردم که روشو اونور کرده بهش گفتم حداقل ی تشکری ی چیزی توهمون حال ی مرسی گفت کلی تودلم فوشش دادم لیاقت نداره برگشتم سرجام نشستم موبایلمو دراوردم اه لعنتی انتن نمیده چندتا مس کال امده بود از سامیو بچه ها ولی بدبختی تمامه خرجم تموم شده بود همشم تقصیره این پیامکای تبلیغ بود اینقد پیامک تبلیغ امده برام گوشیم مرکز تبلیغ شده بود اخ که چقد

خوابم میاد نمیدونم ساعت چند بود بیدار شدم دیدم روبازوی این پسر خوابیده بودم چشمامو میمالیدم ازپشته شیشه ماشینم دیدم هنوز تاریکه ی نگاه به این پسره کردم خوابیده بود ی نقشه ای ب سرم زد.....

خدایا ببخش ولی فعلا محرمیم پس کارای که میکنم گناه نیست دیگه دوباره به صورتش نگاه کردم گفتم ببخش ولی بدنیت ادمت کنم بعدا خودت ازم تشکر میکنی لبخندی زدم اروم اروم خودمو بهش چسبوندم دیدم یکم تکون خورد چشمامو بستم مثلا خوابمو هیچی از کارامو نمیفهمم تودلم میخندیدم میخواستم ببینم چکار میکنه اگه منو توبغلمش ببینه چه حالی میشه خندم گرفت ولی زود جمعش کردم صدامو نازک کردم بیشتر خودمو توبغلمش انداختم چشمامم بسته مامانی منو بغل کن من میترسم خخخ اخجون نفسش بند امد ادامه مامانی صورتشو بوس کردم وای دیگه فکرکنم به مرزه جنون بره ....

.....

...رضا- تو خواب حس کردم یکی منو گرفته بیشتر فشارم میداد چشمامو باز کردم دیدم این دخترس منو بغل کرده ازاین همه نزدیکی نفسم بنده امده بود این دخترم تو خواب حرف میزد همش مامانی میکرد وای خدا چجوری بهش بفهمونم من مادرش نیستم تو این فکر بودم که صورتمو بوسید دیگه هنگ کردم انگار زمان واسه من ایستاده بود نمیدونستم چکار کنم این دخترم حلقه دستشو دوره کمرم بیشتر میکرد خدایا رحم کن این دختر تو خوابم شیطونه وای اگه بیدار شه خودشو اینجوری ببینه منو میکشه چون فکر میکنه من اینو بغلمش کردم نباید بزارم بیدار شه اروم دستشو داشتم باز میکردم که دوباره دور کمرم حلقه کرد ای بابا خوابم سنگینه باید فکرکنم رضا فکر کن بدبختی چیزی به مغزم نمیرسه درست اونو انالیزم کردم واقعا باموهای باز خواستنی تر بود انگار ی فرشته پیشم خوابیده ناخوداگاه دستم به سمت موهای که روصورتش افتاده بود رفت موهاشو پشته گوشش فرستادم همین جور بهش خیره شدم.....

.....

...من. ای بابا هیچ کاری نمیکنه بزار چشمامو باز کنم ولی نه دستاش روصورتم امد موهامو پشته گوشم فرستاد هنگه کارش بود مااا ازش این کارا بعید بود بزور جلوی خودمو گرفته بودم تا ی وقت

نخندم باز از کارش دست کشید بزار دوباره اذیتش کنم ببوسمش خخخ ایدا گناه داره نصفه شبی سخته کنه چه غلطی میخوای بکنی اه این وجدانم برامن بسیجی شده خلاصه باخودم درگیر بودم دوباره کارمو تکرار کردم مامانی بازم بوسش کردم وای داشتم از خنده میمردم داره میلرزه وای خدا ابرومونبر جلوش از خنده منفجر بشم سرمو پایین انداختم تا لبامو از خند جمع کنم نمیخوام بفهمه همه کارام از عمده خخخ....

....

— رضا. این دختره باکاراش به تنم لرزه ایجاد کرد نمیدونم چرا دارم میلرزم خدا منو از این وضع نجات بده.....

ای بابا سرش چرا پایین امد این دختر چقد تکون میخوره سرشو اروم بالا اوردم اینجور میمون گردنش ورم میکرد یواش یواش سرشو بالا اوردم که چشماش تکون خورد هول شدم وای اگه میدید سرشو گرفتم حتما جیغ میکشه فکر میکنه میخوام استغفرالله ...

...

— من. وای مامان دلدرد گرفتم خداکنه نفهمیده باشه بهتر چشمامو باز کنم تو این وضع خودمو ببینم یکمم بترسونمش بیشتر بخندم چشمامو اروم اروم باز کردم دیدم چشماش از ترس بیشتر باز شده داره بمن نگاه میکنه خواستم پخی بزوم زیره خنده اخه قیافش باحال شده بود ولی الکی اخمامو توهم کردم بهش گفتم داری چه غلطی میکنی هااا بدبخت زهره ترک شده بود به ت پ ت افتاده بود منم خودمو گرفتم گفتم نامرد چکار میخواستی بکنی میخواستی وقتی خوابم ازم سو استفاده کنی اقا چشمتون بد نبینه این انتنه چشاش داشت نم میگرفت منم بی رحم صدامو بردم بالا خیلی نامردی ی دختره ضیفه تنهارو گیر اوردی که هرکاری خواستی باهاش بکنی موهامو روصورتتم پرت کردم سرمو پایین از خنده داشتم منفجر میشدم تمامه تنم داشت از خنده میلرزید ولی اون فکر میکرد دارم گریه میکنم فقط ی جاهای که به خودم اجازه ی نفس کشیدنو میدم صدامو میبرد بالا یعنی دارم هق هق میکردم این بدبختم صداش میلرزید اخ مامان جون بیا منو از این جا ببر که دارم از خنده روده بر میشم باصدای که میلرزید گفت.....

...

— رضا. عجب بدبختی کردم ها از همین میترسیدم حالا چه خاکی به سرم بزنم داره از شدت گریه میلرزه خدا کمکم کن صدام داشت میلرزیدولی با این حال باید بهش بفهمونم داره اشتباه میکنه  
 براهمین گفتم خانم رادمنش شما دارین اشتباه میکنین بخدا من کاری باشما ندارم گردنتون داشت میشکست منم گفتم خدای نکرده اینجوری اذیت نشین براهمین یکم سرتونو بالا اوردم  
 بخدا تمام واقعیت همین بود نمیخواستم شمارو به گریه بندازم خانم رادمنش حرفامو باور میکنین  
 دیگه؟؟.....

.....

من.. ی نفسی گرفتم یکم صدامو صاف کردم مثل کسی که بغض داره گفتم امیدوارم حرفاتو حقیقت داشته باشه دماغمو بالا کشیدم خخخ عجب فیلمی بازی کردم دستامو به صورتتم بردم  
 مثلا اشکای جاریمو دارم پاک میکنم البته واقعا اشک ریختم اینقدکه خندیدم اشکام درآمده بود  
 هنوز سرم زیر بود سرمو بالا اوردم به شیشه ماشینم خیره شدم هنوز هوا تاریک بود گوشیمو نگاه کردم ساعت سه صبح بود ولی لبام هنوز میخندیدن زودی جمعشون کردم به رضا نگاه کردم  
 دستاشو روچشماش گذاشته بود دلم برای سادگیش سوخت ولی چه میشه کرد کرم داشتم.....

بهش نگاه میکردم دلم سوخت خودمو فوش دادم اخه چرا نذاشتی بخوابه باخودم حرف میزدم  
 از فکر بیرون امدم بهش گفتم حرفتو باور میکنم رضای ای بابا بازم جاخورد بهم نگاه کرد منم  
 بهش نگاه کردم لبخندی زدم که تمام دندونای مرتبموبه نمایش میگذاشت اون ماته من بود گفتم  
 ممنون که به فکره گردن دردم بودی حرفتو باور میکنم وقتی اینو گفتم چشماشو بست نفسشو  
 بیرون داد حالا این وقت ساعت بیکار چکار کنیم ماته حرفام بود ای بابا ایقند منحرف فکر نکن  
 خوب حوصلم سر رفته خوابمم نمیاد تو خوابت میاد؟؟؟...

....

—  
رضا. تودلم گفتم مگه تو برام خواب زاشتی. از فکر بیرون امدم دیدم منتظره جواب منه گفتم نه  
من خوابم نیامد منم حوصلم سررفته ....

.....  
..من. چطوره سی دی رو بزاریم برقصیم ..

.....  
رضا. این دختر چقد دوست داره برقصه کسی اینجا نبود منم محرمشم بودم با تاخیر قبول کردم  
البته ته دلم راضی نبودم ولی چه میشه کرد نمیخواستم باز به گریه بندازمش ...

.....  
من. وای باورم نمیشه قبول کرد دستامو بهم زدم پریدم بغلش بوسش کردم کارام دسته خودم  
نبود خل بودم ضبط ماشینو روشن کردم هواداشت یکم ابی میشد از پشت پنجره نگاه کردم بینم  
هنوزم گرگ هست یانه خداروشکر گرگی نبود اروم از ماشینم زدم بیرون هواعالی بود صدای اهنگو  
بردم بالا این پسر م هنگه کارام بود توجاده رقصیدم وای چه کیفی میداد سریع برگشتم دسته این  
انتنه رو گرفتم کشیدمش بیرو بدبخت هنگ بود همینجور مثله مجسمه ها نه ایست بیابرقصیم  
خندم بیشتر شد هنوز توهمو حالت ایستاده بود امدم جلوش دستشو بالابردم رها کردم که دستاش  
افتاد ایستاده بود هیچ حرکتیم نمیکرد ای بابا تورقصم بی عرضه ای بلند گفتم تابشونه ولی اون  
ماته رقصیدنم بود از صدقه سری مامان کلاسه رقصم رفته بودم به گفته مامان نمیخوام دخترم  
رقص بلد نباشه بیخیال این رضاه شدم باهنگ غر میدادم خیلی حال میداد منو بچه ها توراه  
سفرامون ی جامی ایستادیم اهنگو بلند میکردیم میرقصیدیم براهمین این حرکات برام عادی  
بود.....

رضا. ماته رقصیدنش بودم چندبار دستامو برد بالا تاباهش برقصم ولی من توانه حرکت کردن نداشتم هنگه این دختری که باموهای بازداره جلوم میرقصه بودم خیلی ناز می رقصید دوباره امد دستمو کشید ولی نتونست منو وادار به رقصیدن بکنه .....

.....

من. هوف بابا اگه سامی بود الان پایه بود شاید بلدنیست بااین اهنگ شاد برقصه تو ماشین برگشتم دنباله سی دی که دونفر میرقصن گشتم اخجون پیداش کردم.....

اخبون پیداش کردم سریع اونو زاشتم اره خودشه ازماشین پیاده شدم دسته این جنازه متحرکو گرفتم بابا ی تکونه بخودت بده ببین سی دی رو عوض کردم دونفره عاشقونه رمانسی گذاشتم اینو بلدی دیگه منتظر موندم بگه اره بلدم ....

...

...رضا. این دختریه دفعه چش شد رفت تو ماشین اهان اهنگو عوض کرد وای چرا به دستام چسبیده سوال پرسید که مخم سوت کشید گفتم من عاشقونه بلد نیستم برقصم ....

.....

– من. بابا تازه تکی گذاشتم مثل جسد مومیای شده به من خیره بودی بااین حرفم ابروهاشو برد بالا ادامه دادم کاری نداره تو دستاتو دوره کمرم حلقه کن اینو که دیگه بلدی نگو بلد نیستم که ی حرکت جکی جانی میزنمت دسته خودم نبود حرصی شدم

.....

رضا. این دیگه کیه بابا بگم نه که منو میکشه براهمین گفتم اینو بلدم ....

.....

من. خب خدارو شکر منم دستامو روشونه هات میزارم اهسته بامن حرکت میکنی گرفتی توچشمات زول زدم سریع بهش چسبیدم تادیگه نه نیاره خیلی اهسته بهش یاد دادم نه بابا زود

یاد میگیری راه افتادی بدبخت نفسشم بزور میکشه ولی خوبه برازنه ایندش خوبه تجربه کنه اینجوری جلوش شرمنده نمیشه صورتمو بالا گرفتم چون قدش از من بلند بود باعث میشد صورتمو بالا بگیرم تا ببینمش احم احم ببین ی روزی واسه این رقصی که بهت یاد دادم ازم تشکر میکنی اینو یادت باشه لبخندی زدم اما اون به چشمام خیره شده بود گفت....

.....

..رضا. حتما یادم میمونه تو دلم گفتم این سفر برام خاطرات بدبختیمو یادم میاره ی لبخند زدم که از صدتا زهرم بدتره چند دور رقصیدیم اگه دوستام منو اینجوری میدیدن دربارم چی میگفتن خدا منو ببخش هوف بلخره این دختر خسته شد رفت توماشین نشست هوا داشت روشن میشد منم صندوق عقب ماشینو باز کردم چرخ زاپاسو دراوردم داشتم مهره های چرخارو باز میکردم که دیدم این دختره چند قدم ازم دور شد همینجور داشتم پیچ مهرهارو باز میکردم ولی حواسم به ایدا بود چشماشو بسته بود دستاشم باز کرده دوره خودش میچرخه ای بابا بازخل بازیاش گل کرده حواسم نبود اچار از دستم دررفت به شسته دستم خورد که اخم بالا رفت که باعث شد ایدا نزدیکم بیاد دستمو ماساژ میداد با این که درد داشتم ولی نمیدونم چطوری دردمو فراموش کردم به حرکات و نگرانی ایدا نگاه میکردم .....

.....

– من. هوا خیلی خیلی عالی بود به سرم زد براخودم شعر بگم کمی از ماشینم دور شدم دستامو باز کردم چشمامم بسته دوره خودم دور میزدم تو حاله خودم بودم که صدای اخ این روانی روشنیدم ترسیدم عقربی چیزی نیشش زده باشه سریع خودمو بهش رسوندم دیدم از این اهنا نمیدونم بهش چی میگن اهان اچار فکر کنم بود سریع دستشو ماساژ دادم تازودتر چرخ این ماشینو درست کنه خیلی خب فکر کنم خوب شدی بکارت برس بلندشدم رفتم عقب....

رفتم عقب تا مزاحم کارش نباشم گوشیمو دراوردم زنگ زدم به سامی اه اینم انتن نمیده به رضا نگاه کردم گفتم تموم نشود منتظر حرفش بودم گفت....

.....



..رضا. چرا تموم شد بزارین این وسایلو جمع کنم بعد بریم وسایلو تو صندوق عقب زاشتم ولی دستام کثیف بود مجبور شدم به پیرهئم بکشمشون باعث شد پیرهئم سیاه شه اشکال نداره بزار فقط ازاین دختره راحت شم ماته حرکاتم بود که بهش گفتم سوارشو دیر شد اونم باتعجب سواره ماشین شد منم پشت فرمول رانندگی میکنم نمیدونم چقد گذشت حس کردم حرف نمیزنه ی نگاه بهش کردم خداروشکر خوابیده یعنی واقعا خدایا شکر از دسته وراجیاج یکم راحت شدم خیلی خسته بودم نه دیشب خوابیدم نه چیزی مگه این دختر میزاشت خواب به چشمم بیاد نگاه کن تورو خدا چجوری راحت خوابیده هوف خدا تا اخر عمرم دیگه بادختر جماعت مسافرت نمیرم بلخره به جاده چالوس رسیدیم اینقد رانندگی کردم کمرم خشک شد باز نگاهمو به ایدا کردم چقد میخوابه دوباره حواسم به رانندگی مشغول کردم بلخره رسیدیم شمال حالا ویلاشون کجاست روکردم به ایدا خانمه رادمنش خانمه رادمنش.....

.....

...من. ای بابا بزار بخوابم فاطمه چقد حرف میزنی خانمه رادمنشو کوفت...

.....

..رضا. هنگ کردم الان صدام شبیه دختراس مگه ای بابا خانم رادمنش منم رضا بیدار شین

رسیدیم .....

.....

....من. ای توروحت بدرک که رسیدیم بزار بخوابم. ی لحظه بخودم امدم چی گفت گفت رضاس وای بدبخت شدم حالا چکار کنم ای خدا بازم گند زدم دوباره صدام کرد سعی کردم عادی باشم چشمامو اروم باز کردم خیره شدم تو صورتش داشتم صورتشو انالیزم میکردم بینم عصبانیه یانه خداروشکر هیچی تو صورتش نبود نه خنده نه عصبانیت ریلکس بود خودمو توجام درست کردم سلام خسته نباشی ببخش که خوابم برد ..

...

..رضا. علیک سلام خواهش راحت باشین تودلم گفتم چه عجب خانم موادب شدن ....

....

...من.خب بیزحمت الان سمته چپ برین تابه ویلای سامیو بچه ها برسیم هنوزم خوابم میومد ولی بزور جلوی خودمو گرفته بودم یکم خانمانه رفتار کردم تو عمرم اینقد خانمانه حرف نزدم ولی چه میشه کرد جلواین انتنه نباید کم آورد وای رسیدیم ازماشین پیاده شدم دادوبیداد کردم اسممه سامیو محمدمو فاطمه بقیه بیخیالشون فعلا من بااینا صمیمی ترم جلودر سامی امد.....

....

...سامی. کجاین شماها چرا دیر کردین؟؟

.....

...من. رفتم تو بغله سامی گفتم فعلا چیزی نگو بعدن براهمتون توضیح میدم باهمه روبوسی کردم اصلا این انتنو یادم رفته بود برام عادی بود پسرو دخترو بغل کنم وقتی همه روبغل کردم ی نگاه به انتنه که همون رضاس کردم دیدم اخم کرده انگاری خیلی عصبانیه واین چرا اینجوریه.....

وا این چرا اینجوریه انگار میخواد به من حمله کنه ازچشماش شراره آتش میبارید ی لحظه ترسیدم اب دهنمو بزور قورت دادم هنوز داشت نگام میکرد یهونگاهش به دستم رفت رده نگاهشو گرفتم چیزی تودستم نبود که ماله خودش باشه فقط دستم تودسته سامی بود هرچی فکر کردم نفهمیدم چرا اینجوری شده بود یعنی رودستم که تودسته سامی بود حساسه وا چه معنی داره نه فکر نکنم مگه نمیدونه سامی پسر خالمه باخودم درگیر بودم یهوسامی دمه گوشم گفت ...

...

..سامی. ایدا بیا کارت دارم ..

....

..من.ها چی میخوای؟؟

...

..سامی.زود بگو چی بینتون گذشته؟؟

.....

...من.چی چی بینمو گذشت ..

....

..سامی.خل بازی درنیار ایدا این بسیجیه چرا قیافش پکره؟؟

.....

..من.این بسیجی وای سامی باید بودیو میدیدی که چه بلاهای که بسرش نیوردم بخدا اگه بودی  
روده بور میشدی همینجور حرف میزدم میخندیدم که سامی گفت ...

.....

..سامی . بااین کارای که تو کردی من بجاش بودم خودکشی میکردم خخخ خب دیگه چی  
کارکردین؟؟

....

...من. سامی بهت قول میدم اینو ادم کنم هیچی دیگه همینای که توضیح دادم تودلم گفتم بجز  
صیغه شدنمون توفکر بودم که سامی گفت مطمینی چیزه دیگه ای انجام ندادین هنگ حرفاش  
بودم بهش نگاه کردم منظورت چیه؟؟

.....

..سامی هیچی فقط امیدوارم....

....

من نه بگو اخه بیشعور من اگه اونکاره بودم که الان مثل دخترای هرز میشدم الان بیام ی حرکته مخصوص جکی جانی بزمنت واقعا حرصی شده بودم ...

...

..سامی. نه ممنون صرف شده ایدا خانم تسلیمم بابای..

...

..من کم کم داشت ازم دور میشد منو میشناسه اگه عصبی بشم درجا کشتمش. وقتی رفت چشممو بستم اروم باش ایدا نفس ارومی کشیدم به سمتش ماشینم رفتم تا ساکمو بیارم بالا داشتم باساکم ورمیرفتم که از صندوق بیارمش پایین بزور بلندش کردم که یهو ساکم سبک شد به دستی که ساکمو گرفته بود نگاه کردم بعد به صورته اخموی این بسیجی نگاه کردم واین چراهنوز عصبانیو اخمو هستش ماته حرکاته عصبیش بودم احم احم میشه بگی چیشده؟؟ توچشمام زول زد ...

....

..رضا. داشتم میومدم ساکمو بردارم دیدم این دختره باساکا ورمیره حواسشم نبودکه من امدم بای دست ساکشو جابه جا کردم که ازم پرسید چیشده من ماته نگاهش بودم واقعا چیشده که من اینقد عصبیم نمیدونم چه شده ولی وقتی دیدم سامیو محمدوبغل کرد ی جوری شدم ی حاله عصبی به سراغم امده بود از فکر بیرون امدم هنوز بهم خیره شده بود جوابی نداشتم بهش بدم باختم ازش جدا شدم ولی ی لحظه ایستادم روکردم بهش.....

یک لحظه ایستادم به ایدا نگاه کردم گفتم توالان زنه صیغه ای منی تاوقتی که ضیغه باطل نشوده من مسئولیته تورو به عهده دارم پس دیگه بدونه اجازه من حق نداری تنهای باسامیو محمد بیرون بری نمیدونم چطور جرعت حرف زدنیو باایدارو کردم وای هرچی بود از حرفام پشیمون نبودم اون الان زنه منه پس بایدبه نظره من احترام بزازه ماته حرفام بود انگار هنگ شده بود دوباره خواستم راهمو بکشم که بادادش ایستادم.....

.....

..من. این چی داره میگه من کی زنشم بلفرض زنه صیغه ایش هستم چطور تونست اینجوری بگه من نباید بدونه اجازش جای برم یاباسامی ومحمدوفاطمه بچه ها نباید بدونه اون پیششون برم نه دیگه شورشو دراورده ی صیغه خونده فکرده چخبره باداد گفتم هوی بسیجی اولان توشوهره من نیستی اون صیغه هم واسه خودت خوندی دومن من هرچاکه خواستم وباهرکی دوست داشتم میگردم گرفتی عمو پس توراه خودتو برو ماهم راه خودمونو میریم اینقدرم دور.ورت نداره من زنت بشم بخودتم تلقین نکن اوکی اینجاهم من امدم خوش بگذرونم نیومدم زنه توی بسیجی بانگشتم تمام قدشو نشون گرفتم بشم فهمیدی من بابامانم بهم نمیگن کجا میری یاباکی میری اونوقت توی بسیجیه ساده بهم امر و نهی میکنی هه خواب دیدی خیر باشه من زنه تو بشم اگه میخوام باکسی هم عروسی کنم بایکی که مثل تیپ سامیو محمد باشه ازدواج میکنم اینو توگوشت فروکن تو هیچی من نیستی حتی بخودم اجازه نمیدم تویلیست خاستگارام باشی اینارو تند تند میگفتم بدجور اعصابم خراب شده بودن ساکمو روزمین کشیدم خواستم ازش رد بشم که دستمو گرفت بدستم نگاه کردم همش تقصیره منه نباید مزاشتم این انتنه روانی محرمم بشه .....

..رضا. ایدا باحرفاش انگار روسرم میخ مزد عصبی شدم فکرده اون کیه که اینجوری داره واسه من کلاس میزاره اون اصلا ازجنس من نیست که بخوام زنم باشه داشت ازم رد میشد دستشو گرفتم ببین خانمه رادمنش فکر نکن من عاشقه چشم ابروی توشدم صیغت کردم تو اون حال مجبور بودم الانم خیلی پشیمونم الان منوتوباهم محرمیم تو اصلا لیاخته زن شدن بنده نیستی اصلا تورو توچشم نمیبینم پس دیگه الکی واسه من کلاس نزار اگه میخوام زن بگیرم از تو بانجابتروشو میگیرم ن یکی مثل تو الان خودت وضع لباس پوشیدنو ببین کدوم احمقی ی همچین زنی رو میگیر اینقد عصبانیم کرده بود که نمیتونستم جلوش ساکت باشم دستشو پرت کردم اون ماته حرفام بود ولی دوباره فوران کرد.....

.....

...من. این چی زر میزد به تیپه من توهین کرد هه صبر کن یابو تو خودتو تواینه دیدی تیپتو دیدی ادم شرمش میشه باتو قدم بزنه حالا من بروزم توچی مده لت ماله غارنشینان هست ی پز خند

زدم گفتم روتیپ خودت بیشتر کارکن شاید ی معلولی توروبه غولامی پسند کرد اینو گفتم ازش دور شدم.....

دیگه نشنیدم چی زر میزد تندتند میرفتم از عصبانیت داشتم باخودم حرف میزدم بیشعور تپیه من بده روانی ی کاری میکنم به التماس بیوفتی وارده ویلا شدم ازبچه ها عبور کردم رفتم تو اتاقه همیشگیم ساکمو پرت کردم چند دور دوره اتاق قدم زدم ناخونامو از عصبانیت میجویدم برات ی نقشه ای بکشم حالا بین کی نگفتم خیلی اتیشی بودم یعنی اگه کسی تواتاقم جیک میزد باعکسه روی دیوار یکیش میکردم چند نفس عمیق کشیدم من باید اروم باشم اره تا بهتره نقشه بکشم یکم اروم شدم به ساکم نگاه کردم رفتم سراغش بازش کردم ی تونیک تگ دراوردم بای ساپورته کوتاه اینجور لباس پوشیدن برام عادیه چون ازنه سالگی توخارج درس میخوندم وقتی اول راهنمای شدم برگشتم ایران چون حوصله تنهای رونداشتم براهمین اخلاقم یخورده به خارجکی میزنه لباسامو تودستم گرفتم حموم تایکم سره حال بیام .....

.....

..رضا- وقتی رفت پامو به سنگای ریزی که تو حیاط ویلابود زدم چندتا سنگ شوت شدن اونور دستامو به موهام کشیدم چشمامو بستم دختره روانی باعصبانیت ساکمو بلند کردم داخله ویلا شدم که سامی جلوم امد.....

.....

..سامی. داش رضا میگم چون خسته ای حمومه پاینو برات آماده کردم برو دوش بگیر دادش که سرحال بیای....

....

..رضا. ممنون سامی ساکمو کدوم اتاق بزارم؟؟..

...

....سامی. اون اتاق آماده س برو داداش ..

.....

رضا. ممنون سامی وقتی از سامی دور شدم رفتم تواتاق ساکمو روتخت گذاشتم بازش کردم ی پیرهن سفید ی شلوار دراوردم بهشون نگاه کردم به حرفای این دختره فکر کردم مگه لباسام چه عیبی داره بهتر از لباسای سامیو محمده که انگار پاره شدن نفسمو بیرون دادم بلند شدم این دختره خله به حرفاش توجه نکن لباسامو گرفتم به سمته حموم رفتم..

....

..من. اخیش سر حال شدم داشتم میمردم انگار سبک شدم لباسامو پوشیدم روی میز روبه روی اینه نشستم شونه رو دستم گرفتم مشغوله شونه کردنه موهام شدم موهامو دم اسبی کردم ی ارایش خفیف به صورتم زدم بلند شدم دوباره ی نگاه به اینه کردم خب شدم به سمته دراتاقم رفت بیرون صدای بچه ها بود ازاتاقم خارج شدم به سمته بچه ها رفتم اممم بوی پیتزا میاد باحرفم بچه ها به سمتم چرخیدن ....

...

..فاطمه اره دیگه مارونمیبینی فقط بفکره شکمتی....

....

..من. باحرفه فاطمه همه خندیدن. ی چشم غره ای براش رفتم که از ترسش گفت من برم اب بیارم زیر چشمی نگام میکرد منم تودلم گفتم نوبته توام میرسه برات دارم کناره سامی نشستم خواستم ی تیکه از پیتزارو تودهنم بزارم که صدای مکروه این بسیجی رو شنیدم.....

سلام بلندی داد که همه بچه هارو به خودش جلب کرد ایـش بیشعور بین چطوری بمن زول زده بیخیالش شدم مشغول خوردن پیتزام شدم که حس کردم کنارم نشسته وقتی روموبهش کردم لقمه پیتزا توگلووم پرید که باعث شد محکم به کمرم بزنه منم چشمام مثله قورباقه از حدقه زد بیرون بادستم گفتم به کمرم له شد بین داره حرصشو تو کمرم میکوبه به بچه ها نگاه کردم

متعجب به من نگاه میکردن صدامو صاف کردم گفتم چتونه چرا اینجوری نگام میکنین بچه های نگاه بمن ی نگاه به این انتنه کردن منم رده نگاشونو گرفتم خاک بر سرم لورفتیم این که خیلی به من نزدیکه حق دارن باتعجب بهم نگاه کنن اخه این پسره روانی رو خوب میشناختن محاله کناره ی دختر بشینه مگر این که محرمش باشه خدا بدادم برس حالا جوابه اینارو چی بدم اینارو من میشناسم شب منو به صندلی میبندن تااعتراف کنم از فکر بیرون امدم بلند شدم گفتم من سیر شدم ...

....

سامی. کجا ایدا توکه چیزی نخوردی ....

...

فاطمه. سامی راست میگه تو چیزی نخوردی کجا میری .

...

... محمد. ایدا بشین غذا تو بخور

...

الناز. وا ایدا توکه اینجوری نبودی تو حتی غذای مارو هم میخوردی پ امروز چت شده؟؟

....

...من. ای بابا ی نفسی بگیرین همتون روسرم ریختین خستم خوابم میاد اشتها ندارم ف بای بزور از دسته اینا رد شدم تا دوباره این صداس درامد..

.....

..رضا. خانم رادمنش اتفاقی افتاده چرا غذا تونو نصفه رها کردین از عمد اینو گفتم تا همه شکشون بر طرف شه منتظر نگاهش کردم...



.....

..من.. ای بمیری که همش تقصیر تو هست ولی خوبه یکم موضوعو ماس مالی کرد منو خانم رادمنش صدا کرد یکم راحت شدم از فکر بیرون امدم گفتم ببخشین اشتها ندارم بعدا اگه اشتها داشتم میخورم با این حرفم زودی از اون جو فرار کردم به اتاقم پناه اوردم ای بمیری بیشعور ای که حلواتو بخورم ای خدا بگم چکارت نکنه همینجور با خودم حرف میزدم اخرم خسته شدم رفتم روتخت لم دادم ولی زودی بخواب رفتم نمیدونم چقد گذشت که بیدار شدم از گشنگی داشتم میمردم از اتاق رفتم بیرون همه جاکم نور بود ترسیدم برم مردد شدم خواستم برگردم که صدای شکمم نداشت به اتاقم برگردم ای خدا این بندد نداشت غذا از گلو من رد شه خدا اصلا من از این بنده روانیت شکایت دارم هوف الان گشمنه بعد ادامه شکایتمو بهت میگم فعلا منو عف بفرما دست از حرف زدن با خدا برداشتم اروم اروم از پله ها امدم پایین ولی با ترس میومدم بدجور از تاریکی میترسیدم بلخره با هزار ترس بدبختی به یخچال رسیدم دره یخچالو باز کردم وقتی پیتزارو از یخچال دراوردم که صدا امد منم ی هینی کردم....

هینی کردم با عصبانیت بهش گفتم کسی بهت یاد نداده ی یالله ی احمی ی چیزی بگی خوبه خودت بسیجی هستی هه روانی داشتم از ترس سخته می کردم ...

.....

..رضا. با این که خسته بودم ولی خوابم نبرد وقتی این دختره غذاشو نخورد منم عذاب وجدان گرفتم چون من باعث شدم بدونه غذا خوردن بره تو اتاقش منم اشتها کور شد ی معذرت خواهی کردم از جمع دور شدم توتختم لم دادم ولی خوابم نبرد همش تصویر این دختره روانیه از خود راضی مثل فیلم تو ذهنم نمایان میشد نمیدونم چند ساعت گذشت دیگه تجربه گشنگی رو نداشتم بابی حالی از اتاقم خارج شدم اهسته اهسته میرفتم تا کسیو بیدار نکنم به اشپز خونه که رسیدم دیدم دره یخچال بازه ی نفرهم اونجاس نزدیکش شدم که از ترسش ی هینی بلندی کشید که خودمم ترسیدم الان گوشامو گرفتم اینم داره فک میزنه ولی حرفاشو میشنیدم چون بلند حرف میزدوای خدا سرم رفت تو اینجا چکار میکنی ???

.....

..من. اینجا چکار میکنم ها با این گندی که امروز زدی نذاشتی دولقمه غذا کوفت کنم الانم مثل جن بالاسرم ظاهر شدی از من چی میخوای بابا گشمنه بخدا اینودیگه برام زهر نکن بهش نگاه کردم اصلا به حرفام گوش نمیکرد چشمش به پیتزاهای منه عمرا بزارم تو کوفتشون کنی ..

.....

...رضا. نفهمیدم چی میگه فقط خیلی گشمنه بودم بای حرکت پیتزارو ازش گرفتم که با عصبانیت به من حمله کرد....

.....

..من. بیشعور غذای منو میدوزدی فوری بهش حمله کردم نامرد پیتزارو بالاسرش گرفته دستم بهش نمیرسه میگم پیتزامو بده گشمنه روانی این سهمه منه بده تا نکشتمت مگه به حرفام توجه میکرد انگار کر بود نمیتونستم ی حرکت تکواندوی بزمنش از گشنگی نانداشتم دیگه کلافه شدم چکار کنم این که از شیطانم بدتره خدا من گشمن حتی فکرم کار نمیکنه وقتی گشمن تمام سیستم بدنم بی کار میشه دستامو بردم بالا این نامردم از این دست به اون دست میده الان که قاطی کنم تمام دکوراسیون بدنشو بریزم هوف بی فایده بود از کارم دست کشیدم.....

.....

..رضا. این دختر اینقد اذیتم کرده بود که کارم در برابره کاراش هیچه ولی حاله میده اذیتش کنم بزار بفهمه نباید مردم اذیت کرد اینقد بالا میپرید ولی هه دستش به پیتزاها نمیرسه نمیدونم چرا ی لحظه از کارش ایستاد یعنی خسته شد من پیروز شدم واین پیتزاها سهمه من شد خدایا شکرت بهش نگاه کردم گفتم افرین دختره خوب بلخره فهمیدی حق انگشتمو به سمته پیتزا نشونه گرفتم بعد بخودم نشونه گرفتم به حق دارش میرسه پز خند تهویلبش دادم ولی از حرکتی کردجاخوردم.....

آمد نزدیکم ودستاشو دوره گردنم حلقه زد....

.....

...من بی‌شعور به من یز خند میزنی حالیت میکنم باید تونقشم برم لبخند زدمو بهش نزدیک شدم دستامو دوره گردنش حلقه کردم هه باورش شده تودلم گفتم بهت نشون میدم این پیتزاها حقه منه وقتی دستمو دوره گردنش حلقه زدم جاخورد ولی باید نقشمو اجرا کنم صدامو ناز کردم گفتم دلت میاد من گشنه بمونم چندتا پلک زدم دوباره گفتم هوممم بیچاره هنگ کرد خخخخ ولی چه میشه کرد نمیتونستم گشنه بمونم بدبخت هنگه هنوز اروم جعبه پیتزارو ازش گرفتم یکمی عقب رفتم خب همچی محیاس زبونمو دراوردم گفتم حق به حق دارش رسید بادو ازش دور شدم وارده اتاق شدم اتاقو قفل کردم خخخخ پسری مسخره روانی ببین چجوری گولش زدم کلی خندیدم روتختم نشستم وباولع پیتزای عزیزمو میخوردم امممم.....

.....

...رضا. توجام هنگ بودم وقتی جعبه ی پیتزارو ازم گرفت واقعا نفهمیدم چی شد هنوز ماته حرکاتش بودم کمی عقب رفت زبونشو برام دراوردو فرار کرد تازه بخودم امد اه بازم گولشو خوردم لعنتی عصبانی بودم بدونه غذا رفتم تو اتاقم برامن فیلم بازی میکنی بهت نشون میدم حیف پیتزاها که توشکمه این دختره رفتن هوف خداصلا چرا من اینجام اینا از تپیه من نیستن چشمامو بستم تا از عصبانیت کم شه خودمو روتخت پرت کردم دستامو رو پیشونیم گذاشتم به سقف خیره شدم توفکر رفتم چرا من اون لحظه از خودبیخود شدم چرا مثل مجسمه ها هنگ شدم هیچ کاری نکردم وای سرم داره میترکه کلی سواله بدونه جواب دارم حالا چکار کنم توافکارم غرق بودم که صدای تقه در اتاقم به صدا امد فکرم خیالاتی شدم ولی دوباره صدا امد بلند شدم بینم کی اینوقته شب بیدار درو باز کردم کسی نبود اینورنگاه کردم کسی نیست به اونورم نگاه هیچ کس نبود بسم الله گفتم خواستم درو ببندم که جعبه پیتزا کناره در دیدم باورم نمیشه یعنی از پیتزا گذشت شک کردم نکنه بازم نقشه ای داره روزمین زانو زدمو جعبه رو اروم برداشتم والا این دختر همچی ازش برمیاد ترسیدم تله موش توش باشه اروم بازش کردم خداروشکر توش چند تیکه پیتزا بود ادم تواتاقم روتختم نشستم وجعبه پیتزارو کامل باز کردم به پیتزا خیره شدم دوباره مردد شدم نکنه توشون سم ریخته ولی گفتم نه بابا بهش نمیخوره ادم بکوشه چی میگی رضا ازگشنگی توهم زدی به خدا توکل کن هرچی خدا بخواد فوری به پیتزاحمله کردم بااین که سیر نشودم ولی حالم خوب شدداشتم ازگشنگی هلاک میشدم خدا

خیرت بده دختر یبارم ماکاره خیر ازت دیدیم الان میتونم باخیال راحت بخوابم ی خمیازه ای کشیدم روتختم دراز کشیدم.....

دیگه نفهمیدم کی خوابم برد صبح باصدای بچه ها بیدار شدم چشمامو باز کردم ولی نوری که تواتاق بود نداشت چشمامو کامل بازکنم تو جام نشستم چشمام کم کم به نور عادت کردم تمام اتاقو انالیزم کردم من کجام یکم فکر کردم اهان من توشمالم چقد فراموشی گرفتم باز صدای بچه ها امد بلندشدم گیج راه میرفتم چرا من اینجوری شدم نمیتونم تعادلمو حفظ کنم انگار اتاق داره دوره سرم میگردد بزور خودمو به در رسوندم .....

.....

...من. وقتی من نصف پیتزارو خوردم ی فکر شیطانی به سرم زد اخه این بسیجیه گشنشه گناه داره تودلم حرف میزدم اره جونه خودت توگفتیو من باورم شد وجدان توساکت باش میخوام ی کاره خیر بکنم خخخ دوتا قرصه دراوردم بزور کوبیرمشون وباسس قاطیشون کردم پیتزارو دمه دره این بشر گذاشتم چندبار درزدم تا دروباز کرد خیالم راحت شد که پیتزاهارو برد تو هوف کارم عالی فردا مثل مستاراه برو خخخخ به تختم برگشتم بالبخند خوابم برد ..صبح باصدای این فاطمه بیدار شدم اه چته جیغ جیغ میکنی فاطمی ...

...

..فاطمه. بیشعور باشو بیدارشو که چند ساعت بریم دریا زود باش ..

.....

..من. اه باشه توبرو من میام بالشتو بغل کردم نتونستم دیگه بخوابم یاده رضا افتادم تو جام سیخ شدم از تخت امدم پایین وای نکنه چیزیش شده باشه فوری به حال رفتم همه بچه ها بودن فقط این رضا نبود یهوترس ورم داشت توفکر بودم که صدای فاطمه رو شنیدم.....

..

...فاطمه. وا ایذا چرا اونجا و ایستادی زود برو دستو صورتتو بشور بیا صبحونه که نه ظهرونه کوفت کن.....

....

..من. ای بابا مگه ساعت چنده؟؟..

....

..سامی. با اجازتون ساعت یازدهو نیمه..

..من. مخم سوت کشید چی یازدهونیم رفتم توفکر چرا این پسره اینجا نیست نکنه مرده باشه وای خدا قاتل شدم دوباره اینا منو از فکر بیرون اوردم نفسی کشیدم به سمت دستشوری رفتم بعده که دستو صورتمو شستم امدم بیرون با فکر کناره بچه ها نشستم صبحونه روخوردم اینقدتوفکر بودم حواسم به هیچ کس نبود چایمو خوردم مزه شوری میداد ولی توجه نکردم اخه فکرم اینجا نبود دوباره چایموخوردم بازم شور بود امروز چرا مزه ی چایم اینجوریه نکنه مریض شدم چایمو رومیز زاشتم که یکی بهم پست گردنی زد اخ چته روانی چرامنومیزی....

....

فاطمه. اخه بی عقل تونفهمیدی چایت چراشوره.....

....

..من. اره گفتم مزش یجوریه راستی چرا شوره؟؟؟

....

فاطمه. خودم. نمک. زاشتم. تا از هیروت. بیرون. بیای ولی تو خنگ ترازاونی هستی که دیدیم خخخخ

...

..من. با حرف فاطمه همه خندیدن تازه متوجه شدم همه دست به یکی کرده بودن خواستم  
چندتالیچار بارشون کنم که دیدم رضا داره نزدیک مامیشه خداروشکر چیزیش نیست فقط مثله  
مستاراه میرفت ریز میخندیدم که سامی گفت چکارش کردی بدبختو همه منتظر حرف زدتم  
بودن.....

نگاه دوباره به سمته رضا رفت داشت با گیجی به ما نگاه میکرد سرشو تکون داد دوباره نگاه کرد  
بعد راهشو به سمته دستشوری عوض کرد. به اینا نگاه کردم وا چتونه بانگاهتون دارین منو  
میخورین.....

...

سامی. ایدا گفتم چی بخوردش دادی اینجوری راه میره

...

...محمد. ایدا مارو درگیره این بسیجی نکن مابخاطره تو اینو باخودمون آوردیم

....

..فاطمه.. ایدا باکارات بدبختمون نکن ...

...

..من. اه چتونه بابا فقط این بار یکم بهش بخندیم دیگه قرص بهش نمیدم...

...

..سامی. چه قرصی ایدا نکنه ازاون قرصا دادی؟؟

...

..من. اره ازاون دادم مگه چیه بزار اونم مثله مابشه ..

..

..فاطمه. ای نمیری دختر تو نترسیدی توریش بشه اونوقت چه غلطی میخواستی بکنی هان ???

.....

..من. بچه ها راست میگن اگه چیزیش میشد چی از فکر بیرون امد گفتم فعلا که چیزیش نشوده  
بیخیال دیگه بچه ها ی فکری دارم میگم الان که تو حاله خودش نیست بیاین الان دریا نریم عصر  
بریم میخوایم اینجارو بترکونیم تا اثره قرصا نرفته بزارین این بسیجی رو برقصونیم چطوره ???.....

.....

..سامی. ازدسته تو بااین که باکارت راضی نیستم ولی فکرتم بد نیست بزاریم ی چیزی بخوره  
وقتی تمام کرد همچیزو اماده میکنیم ....

...

..فاطمه. وای چه حالی میده. ی بسیجی باما برقصه من که تا حالا ندیدم ....

...

..من. داشتم به بچه ها نگاه میکردم عجب ادمای هستین ها خوبه راضی نبودین الان چیشد....

.....

..محمد. تو که کاره خودتو کردی پ ماهم از این کارت ی فیضی ببریم بدنیت خخخ خدایش  
امروز چه شود....

.....

...من. پ دیدین شماهم باکارم پشیمون نیستین خواستم دوباره حرف بزنم ولی این رضا امد باعث  
شد همه سکوت کنیم....

.....

..رضا. وای چرا کارم دسته خودم نیست چرا اینجوری شدم به بچه ها نزدیک شدم باسلامه من همه جواب دادن منم میزو کشیدم روش نشستم خیلی گشنه بودم انگار صدساله هیچی نخورد بودم به هیچ کس توجهی نکردم مشغوله خوردن صبحونه شدم که دیدم سامیو محمد بلندشدن نمیدونم کجارتفن بیخیال شدم دوباره مشغول خوردن شدم که دیدم این ایدا روبه روم نشسته بهم زول زده مخم هنگ بودانگار نمیتونستم روی چیزی تمرکز کنم ولی خیلی انرژی دارم یعنی اگه بگن تمام این خونه روتیمز کن واقعا بدونه چونه چرا قبول میکردم توافکارم بودم که صدای وحشتناکیو شنیدم صدای باندوسیستم بود بچه ها جیغ می کشیدن محمد پرده هارو کشید سامی هم چراغارو خاموش کرد فقط چراغای رنگی روشن بودن ایدارودیدم بلند شد به سمتم امد دستمو کشید وباخودش به وسط میدانه رقص برد.....

اصلا روخودم تسلط نداشتم باهاش به وسط میدان رفتم ولی انگار دنیا روسرم داره میچرخه این اهنگم مثل طبل روسرم بود بچه هاهم به سمته مامدن ایداهم باپز خند بهم نگاه میکرد منم داشتم این منگولا میرقصیدم بچه هاهم همش میخندیدن دیگه داشتم بالا می اوردم اینقد دنیا روسرم میچرخید از حرکاته رقص دست کشیدم انگار فشارم رفته بود بالا چون سرم داشت از درد منفجر میشد به ایدا نگاه کردم نمیدونم چرا احساس کردم ترسیده بود سرمو بادستام گرفتم روزانو هام خم شدم حالم خیلی خیلی بدشده بود خواستم به بچه هانگاه کنم ولی نفهمیدم چرا دنیا برام سیاه شد دیگه نفهمیدم چه اتفاقی برام افتاد.....

....

..من. به بچه ها نگاه کردم ی لبخندی زدمو به سمته رضا رفتم دستشو کشیدم به وسط رقص بردمش اول بچه ها هنگ بودن ولی بعد باخوشحالی کناره مارقصیدن تااین که این انتنه روزانوهاش خم شد بعد از حال رفت خیلی ترسیده بودم. به سمتش رفتیم دادزدم. سامی اون باندارو خاموش کن. زودباش فاطمه توبرو اب قند بیار سریع. بادستم به صورته رضا میزدم رضا بیدار شو یهو چی شدی رضا صدامو میشنوی خیلی ترسیده بودم رنگ به صورت نداشت دوباره داد زدم سامی میگم اون باندا خاموش کن سامیم بادو رفت بانداخاموشش کرد دستام میلرزید اب قندم فایده نداشت احساس کردم قاتل شدم اشک تو چشمم جمع شده بود ....



....

محمد. بچه ها باید هرچی زودتر ببریمش بیمارستان

..

..فاطمه. وای خدا نمیره ی وقت همش تقصیره این احمقه ...

..

..سامی.فاطمه زود برو ماشینو روشن کن تا رضارو بلند کنیم چراماتت برده زودباش میگم محمد  
تواونوره بازوشو بگیر خدا کنه چیزیش نشه ....

....

....من. به هق هق افتاده بودم راستی راستی اوضاع خطر ناک شد اگه بمیره وای خدا اشکام  
همینجور میریخت بلند شدم باید ی کاری میکردم من ماشینو میروم به حرفاشون توجه ی  
نکردم رضارو سوار ماشین کردیم باسرعت به سمت بیمارستان حرکت کردیم به پشتم نگاه کردم  
رضارو بیروح دیدم دوباره به جلو نگاه کردم خدایا غلط کردم دیگه اذیتش نمیکنم اشکام جلو  
دیدمو میگرفتن بادستم پششون میزدم بلخره به بیمارستان رسیدیم محمد رفت با ی  
برانکاروپرستار امد رضا رو ببرانکار بردن پاهام از ترس جون نداشتن گریم بیشتر شد اخه این چه  
غلطی بود من کردم ...

...

..فاطمه. ایدا فقط دعا کن نمیره وگرنه هممون بدبخت میشیم ..

....

..سامی. دختره احمق همینو میخواستی اگه چیزیش بشه همه ما توزندانیم....

....

..روزیتا..چرا همه ما بریم زندان مگه ما بهش قرص دادیم این روانی بهش قرص داده.ایدا ماتوکارت  
هیچ نقشی نداشتیم فهمیدی دختره احمق شنیدی چی گفتم زندانو فقط تومیری نه ما....

...

محمد. بسه دیگه بچه ها حالشو ببینین فعلا بخدا امیدداشته باشین..

.....

من... با حرفای بچه ها داشتم میمردم که دکتر امد....

..

بزور بلند شدم پاهام میلرزید ولی خودمو به دکتر رسوندم اقا آقای دکتر حالش چ چطوره خواهش  
میکنم بگین هق هقم نمیزاشت درست حرف بزنم ولی دکتر متعجبانه به من نگاه میکرد .گفت....

....

...دکتر. ارم باشین خانم مثل این که حالتو خوب نیست باید به پرستار بگم بهتون سرم وصل

کنه...

....

من. آقای دکتر سرم بخوره توسرم حاله رضا چطوره میمیره ن نکنه مرد وای خدا اینقد به صورتم  
زدم تا پرستار اودوستام منو اروم کردن دوباره به سمت دکتر رفتم کارام دسته خودم نبود دیونه  
شده بودم این دکترم قیافش میزد ی مریضو ازدست داده براهمین فکردهم رضا مرده بگین آقای  
دکتر خواهش میکنم گریه هام شدیدتر میشد این چراالال مونی گرفت ....

....

..دکتر اگه مریضتونو زودتر نمی اوردین الان یک تشنج شدید میکرد که باعث میشد که نصفه  
بدنش معلول شه اینقد فشاره قرصا زیاد بوده که نتونسته اونارو تحمل کنه ما معدشو شسته شو  
دادیم دیگه امیدتو به خدا باشه دعا کنین توکما نره فعلا اون تحته درمان ما هست تا ببینیم خدا

چی میخواد خانم پرستار خواهش میکنم به این خانم ی سرم نصب کنین ممنون موفق باشین فعلا  
بای....

.....

..من. باحرفای دکتر اولش امیدوار شدم اما وقتی گفت دعاکنین توکما نره دیگه فاتحه خودمو  
خوندم بدبخت شدم زندگیم سیاه شد توفکر بودم که این دختره احمق روزیتا حرف زد...

.....

...روزیتا. هه دیدی ایدا اینم نتیجه ی کاره احمقانت حالا تنهای بکش دوستان من حوصله ی  
دردسر ندارم برم ویلا وسایلمو جمع کنم برم خونمون به همه پیشنهاد میکنم که ازاین دردسره  
خودشونو نجات بدن گفته باشم محمد عزیزم تو نمیا میترسم تودرده سر بی افتی....

.....

..محمد. هوم اره منم میام اینجا که کاری ندارم پسرعموم ازخارج امده فرصت نکردم برم دیدنش  
منم وسایلمو جمع کنم برم پیشش دوستان مواظب خودتون باشین بای...

....

..فاطمه. ایدا منو ببخش که تنهات میزارم چاره ای ندارم خودت پدرمو بهتر میشناسی ازاین  
موضوع بوی بیره منو درجا کشته عزیزم بازم ببخش مواظب خودت باش خدافظ....

.....

..سامی. ایدا من کلی ارزو دارم نمیخوام ی وقت سابقه دار بشم خودت شرایطمو درک میکنی  
دیگه؟؟

....

..من. به همه نگاه کردم ایناهمون دوستای بودن که شعارشون ماهیچ وقت تنهات نمیزاریم راسته  
گفتن تاجیبات پره دوستات دورت پرن هه منو باش بخاطره خندوندنه اینا این فکره احمقانه رو

کردم بدبخت رضا این همه بلاسرش اوردم ولی دم نزد خاک بر سرم که ی عمره با اینا دوست بودم حتی پسر دایمم پشتم نمودن بهش نگاه کردم گفتم برو نمیخوام دیگه ریختونو بینم همتون برین به درک سامی خواست جلو بیاد که دادزدم برو تنهام بزار سامیم رفت من موندمو باکلی بدبختی خدایا خودت کمکم کن.....

وای خدا سرمه من تموم شد ولی هنوز رضا بیدار نشوده خدایا کمکم کن خدایا خواهش میکنم خوبش کن قول میدم دیگه دختره خوبی بشم فقط رضارو خوب کن اینقد دعا کردم تا این پرستارا گفتن برو خونه استراحت کن داری خودتو اذیت میکنی بیدار شد خبرت میکنیم به حرفه هیچ کدومشون توجه ی نکردم اونا هم خسته شدن دست از سرم برداشتن من چجوری توخونه راحت باشم مگه میشد راحت باشی اینا هم کمبود دارن ها از فکر بیرون امدم به ساعت موبایلم نگاه کردم وای ساعت ۵:۳۰ دقیقه وای خداهنوز بیدار نشوده ناخونامو اینقد جویدم خون ازشون امد هروقت استرس دارم بچونه ناخونام میوافتم دیگه داشتم از ترس میمردم ی پرستاری ازم گذشت خانم میشه بگین بیدار شد یانه؟؟...

....

پرستار.نه خانم چندبار به شما گفتم اگه شوهرتون بیدار شد خبرتون میکنیم ...

.....

..من. اینم دلش خوشه شوهرم کجا بود اون اینقد ازم بدش میاد که حتی نگفت صیغه باطل شد هوف دوباره کناره اتاقش قدم زدم ولی هنوزم بیدار نشوده دیگه چشمم از گریه ای که کرده بودم باز نمیشن خیلی خوابم میومد من اگه گریه کنم بعدش زودی میخوابم از بچگی اینجوری بودم روی میزی نشستم چونموروزانو هام گذاشتم به مردمی که ازم باناراحتی رد میشن نگاه میکردم چقد ادم مثله من اینجا ناراحت بودن چرا از دنیا قافل بودم فکر میکردم لباسو موبایلو این چیزا منو بروز میکردن درحالی که هیچ وقت خودمو به جای اینا تصور نکردم اینقد غرق افکارم بودم که ی پیره زن کنارم نشست شروع کرد به دعا کردن منم ماته این پیرزن بودم باتسبیح داشت دعا میکرد نگاهش بمن خورد وی لبخنده تلخی رولباش بود کنجکاو بودم چرا این پیرزن اینجاس ازش سوال کردم حاج خانم میتونم پسرسم کی شما اینجا بستریه دسته از دعا برداشت گفت...

...

..پیرزن. والا چی بگم دخترم ما سرایداره ی ویلا هستیم پسره صاحب ویلا که ما بهش میگیم اقا کوچیک حالش یدفعه بدشد که با شوهرم اونو آوردیم اینجا از دیشب اوردیمش مادر چندساعته گفتن حالش خوب شده الانم خداروشکر کردم که بخیر گذشت مش رحیم رفته برگه ترخیصشو امضا کن ...

...

..ارش...گل بانو شماهنوز نرفتین ببخشین شمارو اواره کردم معذرت

...

..گل بانو.این چه حرفیه پسرم وظیفه بود خب دخترم من دیگه بااقا کوچیک برم خدامریض شمارو شفا بده دخترم خدافظ عزیزم....

...

..من. عجب تیکه ای بود ولی معلوم بود خیلی مغروره ی نگاه خریدارانه بهم کردورفت بیشعور حیف که حال ندارم وگرنه حالتو میگرفتم.هوف بلخره کی بیدار میشه ی پرستارودیدم که از اتاقه رضا بیرون امد که داره به طرفم میاد قلبمو گرفتم یاخدا خبره خوش بده...

...

..پرستار.خانم رادمنش شوهرتون.....

خانم رادمنش شوهرتون به هوش آمده میتونین برین پیشش .....

....من. وای خدا یا شکرت وای خدا دمت گرم هی بالا پایین میپیریدمو دست میزدم بخودم امد دیدم همه ماته من هستن دستامو اوردم پایین دیگه داشتم از نگاه مردم اب میشدم سربزیر شدم اهسته اهسته به اتاق رضا رفتم دروبستم چشمامو بستم اخیش راحت شدم این چکاری من کردم وقتی خودمو فوش میدادم بخودم امدم چشمامو باز کردم دیدم رضا داره نگام میکنه اه بازم سوتی دادم

ولی رضا سرشو اونور کرد یعنی روشو به سمت پنجره کرد حق داره ازدستم ناراحت شه چجوری این گند کاریامو درست کنم ی احم احمی کردم ولی حالتش عوض نشود بهش نزدیک شدم. گفتم میدونم کاره اشتباهی کردم نمیدونم چطور این اشتباهمو جبران کنم خواهش میکنم منو ببخش ...ولی صداشو شنیدم ...

.....

...رضا. ازاینجا برو بیرون نمیخوام بینمت ...

.....

...من. اشکم دوباره فوران کرد نمیتونستم بدون عذر خواهی ازاین جا برم خدا چکار کنم با صدای بغض داری گفتم من نمیرم تا منو نبخشی ازاینجا تکون نمیخورم...

.....

...رضا- گفتم ازاینجاگمشو برو بیرون دیگه ازمن چی میخوای ابرومو بردی بست نیست باز چه نقشه ای داری برو تنهام بزار همه چیزت دورغه دادزدم ده برو وجوداینجا برام عذابه ....

.....

..من. داشتم به هق هق می افتادم بخدا نمیخواستم اینجوری بشی بخدا هرکار میکنم تا تو منو ببخشی هرکار فقط تو منو ببخش اینقد بدونه فکر حرف میزدم تو اون شرایط فقط میخواستم منو ببخشه به هیچی فکر نمیکردم اینقد جلوش التماسو گریه کردم تا روشو به سمت من کرد یکم نگاهم کرد دوباره روشو به پنجره کرد من منتظرش بودم ی چیزی بگه گریم بیشتر شد خواستم برم که صداشو شنیدم....

.....

.رضا. وقتی به هوش امدم سرم درد میکرد من اینجا چکار میکنم ی لحظه همه اتفاقات مثل فیلم ازذهنم ردشد خیلی عصبی شدم میدونستم این کارافقط کاره این دخترس ازدستش عصبی بودم پرستار امد گفت زنتون خیلی نگرانگونه به فکر رفتنم من که زن ندارم باامدن این دختر

منظوره پرستارو فهمیدم اینقد عصبی بودم چند بار بیرونش کردم ولی باحرفاش منو بفکر انداخت  
گریه هاش داشت قلبمو پاره میکرد نمیدونم چرا احساس میکردم خیلی پشیمونه خواست بره که  
گفتم به ی شرط تورو می بخشم دیدم ایستاد اشکاشو پاک کرد منتظر حرفام بود گفتم باید ی ماه  
هرچی میگو انجام بدی....

.....

..من. چی. یک ماه یکماه باید چکار کنم اونوقت؟؟..

...

..رضا. تودلم گفتم ادمت میکنم. چیه نکنه پشیمون شدی ...

\_\_\_\_\_

من. سره دوراه گیر کرده بودم باشه قبول میکنم...

\_\_\_\_\_

رضا. مطمئنی شرطمو قبول میکنی اگه قبول کردی دیگه حق نداری زیرش بزنی.....

\_\_\_\_\_

من. از شرطش ترسیدم ولی گفتم اینقدرا بی رحم نیست که اذیتم کنه بازبدونه فکر قبول کردم  
قول دادم زیرش نزنم ...خب حالا شرطو بگو.....

\_\_\_\_\_

رضا. یک ماه خدمت کارم شو از جیغش گوشامو گرفتم.....

من. چی خدمتکارت شم بیشعور تودرمورده من چی فکر کردی تو برو به عمت بگو خدمت  
کارت شه روانی کاش تو رو میکشتم کاش الان حلواتو میخوردم به من میگی پیام کلفتی تورو  
بکنم اونم کی من منی که فقط بای اشاره انگشتم تمام مستخدمین مامانم ازم اطاعت میکردن

از خشم دستام میلرزید دوست داشتم خودم خفش کنم روانی این قرصا تورو روانی کردن هه  
بیخدمت کارم شو شوخی بدی بود فهمیدی باعصبانیت اینارو میگفتم کنترل رو حرکاتم نداشتم  
اینم گوشاشو گرفته ...

رضا. دیدم دیگه صدانمیاد به دختر روبه روی نگاه کردم اصلا دختر نبود ی پاتیش بود والا  
از حرفی که زدم پشیمون شدم ولی چه میشه کرد باید اطاعت کنه چون قول داد منم صداشو  
ضبط کردم خوشبختانه گوشیم تو جیبم بود از فرصت استفاده کردم دکمه ضبط موبایلم روشن  
کردم گفتم این به قولش وفادار نیست براهمین گفتم کار از محکم کاری عیب نیست صدامو صاف  
کردم احم احم باشه میتونم شرطو عوض کنم....

من. اره حالا شد خب خوشحالم که فهمیدی من نمیتونم کلفته تو باشم خب شرطو بگو .....

رضا. خب شرط بعدی این که یک ماه باچادر بیای دانشگاه بازم صدای دادش گوشمو کر کرد....

من. چی. این شرطایه دیگه من حاضریم بمیرم ولی چادر نیوشم من از چادر متنفرم  
مخصوصا وقتی که فقط ی چشم ی دماغ فقط معلومه برو بابا نمیخوام میخوای مسخره بچه هاشم  
اصلا برو بخواب من نمیخوام حلالم کنی برو اقا من غلط بکنم اداشودراوردم چادر خدمت کار ...

رضا. ولی تو قول دادی یادت رفت..



من نه عمو من یچیزی گفتم تو چرا باورت شد اصلا مدرکی داری که ثابت کنه من بتوقول دادم ن نداری هه پس ماروبخیرو شمارو به سلامت ی یز خند زدم هه فکرده بردشم بروبابا داشتم میرفتم که صدای خودمو شنیدم هنگ کردم صدای خودم از کجا میاد سریع نگاهمو به این انتنه کردم داره با یز خند نگام میکنه گوشیشم تودستش میچرخونخ مات موندم تمام مکالمه منو ضبط کرده این کی گوشی آورده اه شانس ندارم حتما تو جیبش بود الان دیگه بدبخت شدم از من مدرک داره ایدا فکر کن اون مغزتو بکار بنداز.....

.....

رضا. هه سکوت کرد حتما داره نقشه میکشه نه دیگه ایداخانم حنات دیگه رنگ نداره به چی فکر میکنی ببین دیگه همه نقشه هاتو حفظم اون مغزتو دیگه اذیت نکن یکی از این شرطارو باید عملیشون کنی کدومو میخوای؟؟؟؟...

.....

من. بیشعور فکرمو خوند چشمامو بستم الان که نمیتونه حرکت کنه پس بزور موبایلشوازش میگیرم هه داشتم میرفتم بای حرکت بزمنش تا موبایلوازش بگیرم باخشم به سمتش رفتم که در بازشده دکترو مزاحم.....

اه این دکترو مزاحم کارم شد ....

....

دکترو سلام. آقای سپهری. حالتون خوب شد....

....

...رضا. بله آقای دکتر الحمدالله حالم بهتر شد....

....

—دکترو خداروشکر. این خانم. که داشت خودشو میکشت. الان

راحت شدین خانم رادمنش شوهرتون ساله سالمه. آقای سپهری باید به همچین خانمی افتخار کرد که به عشق شوهرش نگرانش بود اونم چه نگرانی داشت بیمارستانو روسرش میزاش مجبور شدیم به ایشونم سرم وصل کنیم خداروشکر حالتون خوب شد اگه بهتر شدین میتونین دیگه مرخص شین چون دیگه دلیلی نمیبینم بمونین مرسی خب من برم قدره زنتونو بدونین خداحافظ

...

.....

رضا. واقعا این دختر نگرانه من شده بود نه به اون قرص دادناش نه به این نگرانیاش واقعا اخلاقشو نمیتونم بفهمم بهش نگاه کردم که سر بزیر شده بود نمردیمو خجالت این خانمو دیدیم....

.....

من. ای بمیری دکتر الان وقتش بود بگی من چکار کردم چقد دکتره دهن لغ بودااا من که برای عشقش خودمو نمیکشتم از ترسه این که بمیره من بیوفتم زندان اینجوری جیغ جیغ میکردم سرم زیر بود حواسم به این انتنه نبود سرمو بلند کردم دیدم نگاهم میکنه هه الان فکر میکنه من داشتم براش میموردم نمیدونست من بخاطر خودم زار میزدم ولی حرف نزنم بهتر شاید این فکراش ی روزی ازشون استفاده میکنم فقط باید اون موبایلشو بدوزدم از فکر بیرون امدم چیه به چی زول زدی؟؟..

.....

رضا. دختره ی از خود راضی. خب فکراتو کردی کدوم شرطو انتخاب کردی..

.....

..من. هوف خدا چشمامو بستم من که چادر سر نمیکنم پس شرط اول انتخاب میکنم چشمامو باز کردم بابی میلی گفتم خدمت کار بیشعور ببین چجوری لبخندش عمیق شد ولی ی خدمتکاری برات بشم که تا عمر داری بگی غلط کردم حالا ببین چه بلای سرت میارم از فکر بیرون امدم گفتم من چجوری خدمتکارت بشم نکنه میخوای توخونه نامحرم اینو اونور راه برم بااین که محرم

نامحرم سرم همیشه ولی شانسمو امتحان کردم شاید منصرف شه یکم به من نگاه کرد ولی ی  
حرفی زد که مغزم سوت کشید. چــــی...

.....

...رضا. راست میگفت چجوی خدمتکارم بشه حق داره بگه نمیتونم توخونه نامحرم خدمت کنم  
ولی این بهترین فرصته که ادمش کنم براهمین گفتم دوباره ضیغه هم میشیم تا یک ماه صیغه  
میشیم اه دوباره جیغ زد دیگه مجبوری قبول کنی فهمیدی الان صیغه میخونم ....

.....

..من. بیشعور. روانی دوباره گذاشت زنه صیغه ایش شم. ولی ببین چکارت که نمی کنم مجبورم کرد  
برگه ترخیسو بنویسم یعنی امضاش کنم تا ببرمش خونه الانم تورا خونه ایم نگاه کن چجوی  
لبخنده پیروزمندانه تحویلیم میده اره بخند چون این آخرین لبخنده توی از فردا اشکاتو  
میبینم. بلخره به ویلا رسیدیم....

بلخره به ویلا رسیدیم از ماشین پیاده شدم که این انتنه صدام زد توجام استادم از عصبانیت  
چشمامو بستم زیر لبی فوشش دادم .....

.....

...رضا. کجا ناکارم کردی داری میری بیا زیر بغلمو بگیر تا نیوفتم ..

..

..من. مگه خودت پا نداری مخت عیب کرده پاهات عیب نکرده که ...

.....

..رضا. چرا باهامم عیب کرده تو باکارات منو معیوب کردی حالا هم زود بیا کمک تا بتونم درست راه  
برم خیلی خستم ..

.....

من. ای بمیری به سمتش امدم زیر بغلشو گرفتم چند قدم رفتم که ی فکری بسرم زد لبخند محوی زدم جیغ کشیدم گفتم — ار بدبخت ی متر از جاش پرید منم بادو به سمت دره ویلا رفتم اخ چه حالی داد کلی خندیدم تو جاش ایستاده بود دستش رو قلبش به من نگاه میکرد که یهودیدم وحشی شد منم باجیغ داخله ویلا شدم از دور صداشو میشنیدم میگفت جرعت داری وایستا اوه اوه به ایستم که تومنو بکشی اینقد سریع بودم که زودی داخل اتاق رفتم و اتاقو دوقفله کردم ش اخیش راحت شدم این تازه اولش اقا رضا ها ها برامن شرط میبندی هه کلی براش نقشه کشیدم اینقد خسته بودم که زودی خوابم برد البته من وقتی بالشتو تختو بینم چشمم بسته میشه دوساعتی خوابیدم از گشنگی بیدار شدم ساعت ۱۵:۰۶ بود من دارم هلاک میشم از ترسم اروم از اتاق بیرون رفتم به دوره ورم نگاه کردم کسی نبود هوف کسی نیست به اشپزخونه رفتم چیزی توش نبود ای خاک برسرت ایدا مگه اینجا کی هست که برات غذای آماده پخته باشه هی رفتم سراغ یخچا همچی توش هست ها ولی من بلد نیستم چیزی درست کنم خیلی دلم میخواد قورمه سبزی چیزی درست کنم براهمین همه چی رو از یخچال دراوردم زاشتم تو اپن خب حالا چجوری درست میشن ی قابلمه دراوردم همه موادو توش ریختم ابم زاشتم گاز روشن کردم چه اسون بوداا حالا این پودرا چین نوشته ادویه حتما مهمه دوقاشوق گذاشتم همه پودرارو دوقاشوق دوقاشوق گذاشتم دره قابلمه رو بستم تا این غذا درست شه من برم دوش بگیرم.....

رضا. خوابم نمیبیره خسته شدم همه بچه ها برگشتن حوصلم سررفته بلندشدم رفتم تو حال بوی خوبی میاد این بوی قرمه سبزیه تو اشپزخونه رفتم دست به قابلمه زدم یخورده دستم سوخت درشو باز کردم این چیه؟؟ چرا اینجوریه رنگش شبیه قورمه سبزی نیست ولی بوش هست درشو بستم نمیدونم چه غذای هست حتما جدیده برگشتم به سمته Tv روشن کردم ش چیزی توش نبود فقط ی فیلم بود که مجبور شدم ببینمش چند ساعتی گذشت فیلمم تمام شد صدای از تو اشپزخونه امد نگاه کردم دیدم ایدا مشغوله کاره نه خوشم امد حتما وارده...

من. وقتی از حموم بیرون امدم فوری ی تونیک شلوار پوشیدم موهامو شونه کردم موهامو باز گذاشتم بادورفتم اشپز خونه شروع کردم به کار کردن این انتنه داشت نگاه میکرد بلخره کارم تموم شد این رضا رومیز نهار خوری نشست حیف که گشتم بود وگرنه حالشو میگرفتم میزو چیدم خب وقته غذا خوردن بود نمیدونم چرا قورمه سبزی رنگش عجیب بود....

رضا. اینقد گشنه بودم به هیچی فکر نکردم اولین لغمه ای که خوردم....

اولین لغمه که خوردم نمیدونم اتیش گرفتم شور بود تلخ بود فقط حال بهم زن بود فکر کنم شیرینم بود دیگه نتونستم خودمو کنترل کنم سریع رفتم دستشوری همه شو ریختم ...

..من.وا این چش بود روانی بجا تشکرش بود حیف که دسته من نمک نداره حیف من اینقد زحمت کشیدم اینو پختم این مثل حامله ها انگار شد بیخیال ایدا خودت بخور لغمه رو تو دهنم گذاشتم منم فوری رفتم دستشوریه بالا همه رو ریختم اه این چی بود اه ضایع شدی ایدا خاک برسرت سوژی خنده شدی ازدستشوری بیرون امدم که برم پایین ببینم نکنه این رضا مرده باشه نه خداروشکر مرده داره غضب ناک نگاه میکنه ها چی چرا اینجوری نگاه میکنی ...

..رضا.توبلدنیستی غذا درست کنی چرا دست میزنی مثلا من غذا درست کردن بدم این همه محتویاتو اصراف میکنی ..

..من.خب من چیزی بلد نیستم درست کنم فقط گشتم بود هوسه قورمه سبزی کردم سرمو پایین انداختم بعد بالا اوردم اصلا خودت چرا اشپزی نکردی ها اگه راست میگی دسپخته تورو ببینیم چطوره افتضاح ترازمنه دیگه ...

...رضا. هه دستپخته من افتضاحه اگه دستپخته منو بچشی انگشتاتم باهاش میخوری فکردی چی  
ی عمر تنها بودم برا خودم اشپز پاشی شدم به خودم امدم ۲۵ساله تنهای کم نیست دیگه با ایدا  
بحث نکردم دلم هوای دریارو کرده خواستم از خونه بزنم بیرون که این دختره گفت...

...من. مشکوک میزنه چرا سکوت کرد راهشو کشید سمته دریعی میخواد منو اینجا تنها بزاره  
عجب بی مسئولیته این پسر سریع گفتم کجا میخوای منو تو این خونه تنها بزاری نامرد منم ببر خو

..

.....

...رضا. حوصله بحث کردن ندارم بهش گفتم زود لباساشو بپوشه بریم دریا چنان ذوق کرد مثله  
بچه ها بالا پایین میپیرید ای بابا خدا این دختر هنوز بزرگ نشوده مثله بچه کوچیکا رفتار میکنه  
سریع رفت بای مانتو توری امد چون شب بود بهش پيله نکردم اول بیرون رفتم بعد این  
دختره پشته سرم امد....

...من. وای دریا دمت گرم فوری ی مانتو پوشیدم امد بیرون رضارو کناره در دیدم بیشعور اول  
خودش رفت بعد من مثله جوجه که دمباله مادرش میره دمبالش رفتم عجیب خیلی پکر شده بود  
باکلی راه رفتن یک کلمه حرف نزد با این حالش منم پکر شدم چرا یهو اینجوری شد اخه بلخره به  
دریا رسیدیم وای چه بوی میده سریع بوی دریارا به ریه هام کشیدم چه هوای بود ولی دریا اروم  
قرار نداشت از فکر بیرون امدم به رضا نگاه کردم اصلا تو خودش نبود خیره به دریا شده بود انگار  
غرقه افکاره گذشته بود سریع از فرصت استفاده کردم سوالی که همه بچه های دانشگاه  
کنجکاوش بودنو ازش پرسیدم. رضا خانوادت کجان با این حرفم بهم نگاه کرد بعد روشو به سمته  
دریا کشید بعد از چند دقیقه سکوت شروع کرد به حرف زدن.....

رضا. راستش من از یازده سالگی پدرمادرمو خواهرمو تو تصادف ازدست دادم اون روز همه ما خوشحال بودیم که به عروسیه فامیله مامان میریم ولی بدشانسی به شب خوردیم ومن خواهرم پشت ماشین غرقه خواب بودیم که صدای وحشتناکی شنیدم دیگه چیزی یادم نمیومد سه روز بیهوش بودم وقتی بهوش امدم دیدم خانوادم پیشم نیستن من بچه بودم هرروز سراغه خانوادمو میگرفتم تا اینکه اخونده محله ما منو بخونش برد....

اخونده محله ما منو بخونش برد اولش خیلی غریبی میکردم اخه توخونه ما اینجوری چادری نبودن خوده مامانه من هرروز مدل مورنگو لباس انتخاب میکرد برام عجیب بود دختره یازده ساله روسری جلومن بپوشه یا حاج خانم چادر ازسرش نمی افته واقعا جو اونا خفه کننده بود نمیخواستم پیششون بمونم ما کجا اینا کجا بعداز چند روز گذره زمان دیدم خیلی مهربونن براهمین منم وابسته اونا شدم با حاج اقا میرفتم مسجد کاره همیشگیم بود نمیدونم چرا من باید با حاج اقا به مسجد میرفتم اخه من به اینجور چیزا عادت نداشتم همیشه پایه کامپیو ترم بازی میکردم الان تواین خانواده باید به مسجدو دعاو این جور چیزا بپردازم واقعا سخت بود واسم یهو زندگیم تغییر کنه چند سال گذشت تا این که دخترشون زهرا عاشقم شده من نمیدونستم من اونو به چشم خواهرم نگاه میکردم نمیدونستم اون به من نظر داره میدیدم خاستگارشو رد میکرد ازخودم چند بار پرسیدم چرا خاستگاری خوبشو رد میکنه تااینکه حاج خانم حاج اقا گفتن امشب ما خیلی کارداریم دیر میایم مواظب خواهرت زهرا باش منم قبول کردم به سمته خونه رفتم خیلی گشتم بود به اشپز خونه رفتم که زهرا امد گفت توبشین من غذا رو میکشم منم نشستم صفره روانداختم باهم غذا خوردیم عجیب تراین بود زهرا اون شب خیلی خوشحال بود منم به بیخیالی زدم بهش گفتم امروز مامان بابا دیر میان ی وقت نگران نشی توچشماش برق زوقو دیدم خلاصه شامو خوردیم ی دست درنکنه گفتم به اتاقتم رفتم اینقد خسته بودم که چشمامو بستم تابلکه خوابم ببره هنوز خوابم نبرده بود که حس کردم تختم تکون خورد چشمامو باز کردم دیدم زهرا موهاشو باز گذاشته واریش کامل کرده روتختم نشسته هنگ کردم اخه هیچ وقت زهرارو اینجوری ندیده بودم انگار زهرا زهرای سربزیر نبود ی شیطان شده بود اینقد بهم نزدیک شده بود که بخودم امد هولش دادم گفتم زهرا چرا اینجوری شدی بازم امد جلو بازم هولش دادم تااین که گفت عشقم چرا اینجوری رفتار میکنی همه چی برای شبه رویایمون امادس منم گفتم زهرا اجی چی میگگی توخواهره منی ولی اون جیغ میزد من خواهرتو نیستم تو عشقمی انگار چند حالت

داشت مثله روانیا رفتار میکرد دیگه ازدستش عاصی شده بودم به حرفام توجه ی نمیکرد فقط حرفای خودشو میزد منم بازوشو گرفتم ازاتاق پرتش کردم بیرون درو بستم از پشت در جیغ میکشید اگه درو باز نکنم ی بلای سرخودش میار اولش باورم نشود خوشحال بودم که دیگه از کارش پشیمون شده و به اتاقش رفته ولی یهوترس ورم داشت نکنه واقعا کارشو عملی کنه دراتاقم باز کردم رفتم بیرون دیدم زهرا شاهرگه دستشو بریده باترس به سمتش رفتم بادستم جلو زخمه عمیقو گرفتم وباموبایلم به اوژانس زنگ زدم.....

به اوژانس زنگ زدم دیدم زهرا بالبخند بهم نگاه میکنه گفت دیدی گذاشتم عشقم بعد چند ساله دستمو بگیره من هنوز ماته حرفاش بودم تواین شرایطم دست بردار نیست در حال باز شد حاج اقا حاج خانم وقتی مارو اینجوری دیدن فوری به سمت ما آمدن منم هم ترسیده بودم هم هول کردم الان راجبه من چی فکر میکردن مادره زهرا باجیغ اونو بغل کرد منم به حاج اقا گفتم زنگ زدم به اوژانس الان میان بعد چند دقیقه امبولانس امد وزهرا رو باخودشون بردن منم با رکابی خونین باهاشون رفتم حواصم به لباسم نبود اینقد ترسو دلهوره داشتم به این چیزا فکر نمیکردم وقتی به بیمارستان رسیدیم وزهرا رو بردن اتاق عمل تازه بخودم امدم با چه وضعی امدم بیمارستا حاج اقا امد کنارم گفت زهرا چرا اینجوری شده چیزی برای گفتن نداشتم اخه چی میگفتم میگفتم دختره شما یعنی خواهرم عاشقم شده به عشقش رگشو زده اگه اینو میگفتم ابروی زهرا میرفت اونوقت پدرو مادرش هیچ وقت اونو نمی بخشیدن مجبور شدم سکوت کنم ولی حاج اقا دوباره ازم پرسید سرمو بالا اوردم توچشماس نگاه کردم دیگه اون حاج اقای سابق نبود دیگه توچشماس اعتماد به من نبود حاج اقا بای سیلی محکم به صورتم زد گفت اینه جواب اعتمادو محبتم این هاان که وقتی شمارو تنها گذاشتم نتونستی خودتو کنترل کنی واز خواهرت مواظبت کنی چیزی نداشتم بگم وقت گفتم ببخشید بابا ولی اون گفت دیگه حق نداری منو بابا صدام کنی فوری از جلوی چشمم دور شو منم دستای حاج اقا رو گرفتم وبوسیدم گفتم از همه ی زحمات شما ممنونم به حاج خانم نگاه کردم ازشماهم ممنونم مادر امیدوارم منو حلال کنین ازشون دور شدم به سمته خونه برگشتم وتمام وسايلم برداشتم ازخونه زدم بیرون چندروزو پیشه دوستم موندم تاخونه پدرمو بفروشم بافروختنه خونه به تهران امدم وی خونه کوچیک خریدم ورفتم دانشگاه والانم تو کافیشاپ کار میکنم البته بادوستم شریکیم الانم در خدمته شما تو شمالم به ایدا نگاه کردم که اشکاشو پاک کرد توچرا گریه میکنی؟؟...



من. بدبخت رضا خیلی سختی کشیده برای هیچو پوچ بهش تهمت زدن نمیتونستم جلو اشکامو بگیرم اخه داستانه زندگیش خیلی غمگیز بود اشکامو پاک کردم ی لبخند زدم باید این جو از غم دور کنم فوری گفتم اخ اخ زندگیته مثله فیلم هندیاس دیدم بلخندزدولی اقا رضا هنوز اذیت کردنام تموم نشوده ها چشماشو دیدم اندازه توپه تنیس شد منم وقتی اینجوری دیدمش پخی زدم زیره خنده از خند روشنا ولو شدم اول نگام کرد بعد خودشم زد زیره خنده خلاصه خیلی خندیدیم یکم که اروم شدم بهش گفتم من گشمنه بهم شام ندی اذیتت میکنم هالا دیدم ماته من شد.....

دیدم ماته من شده هالا چیه گشمنه خو ...

رضا. از حرکات این دختره خندم گرفت قیافش مثل بچه دوساله هاشده ماته صورتش شدم چه نازم میخنده با صدایش بخودم امدم ای دختره شکمو پاشو بریم خونه لباسامونو عوض کنیم که بریم رستوران پاشو ده پاشو تا منصرف نشدم ...

من. مامان کجای که دخترت به رستوران دعوت شد اونم به دعوتی کی ی پسر بسیجی وای چه حالی میده بهتره بیشتر غذا صفرارش بدم با صدایش بخودم امدم هالا باشه باشه بریم توره که داشتیم میرفتیم داشتیم به اندامش نگاه میکردم واقعا چیزی کم نداشت ها فقط ی چیزی کم داره اونم یکمی سربه سرش بزارم هم خوش میگذره هم از فکر گذشتش بیرون میاد چند قدمی راه رفتیم من سر جام ایستادم اون حواسش به من نبود کفشامو دراوردم بادستم کفشارو گرفتم یکم قدمامو بیشتر کردم تا بهش رسیدم دوتا کفشمو اون دستم گرفتم با این دستم ی نیش کون از بازوش گرفتم د برو که رفتی وای اینقد دویدم که داشتیم کم می اوردم اینقدرم خندیدم وای دیگه جونی برام نمونده بود از اونورم داشت دنبالم میکرد همش میگفت ایستا ایستا ولی به حرفاش

توجه ی نمی کردم بهش نگاه کردم زبونمو براش دراوردم خواستم دوباره جلومو ببینم ولی از شناس بدم پام به سنگ گیر کرد باعث شد بی افتم ی چیزه سنگینم رومن افتاد اخ مامان کجای دختر شهید شد رفت اون دنیا چشمامو باز کردم بای صورت روبرو شدم هنگ کردم چقدہ شناس اون دنیاهم بسیجی دارن حتما دارن دیگه ولی خیلی شبیه رضاس ها خب که دقت کردم ای بمیری ایدا خله خب رضای خودمونه دیگه چی رضای منو گرفت الان منو میکشه اون هنوز ماته من بود ای نمیری لہم کردی ها من جونم باکلی آرزو جات راحتہ بااین حرفم چشماش باز شد ای بمیری ایدا اینم شد حرف اممم چیزه میشه ازرومن بلندشی .....

..رضای عجب دختری ها نمیتونه اروم بشینه بازومو نیش کون گرفتمو دررفت منم عمران بزارم اینجوری ازم فرار کنه دنبالش دویدم وقتی افتادنتونستم تعادلمو کنترل کنم منم روش افتادم باحرفش خندم گرفت فکر میکرد مرده خیلی حرف میزد باحرف اخرش چشمام باز شد ولی دیدم صورتش قرمز شد فکر کنم تازه فهمید چی گفت منم باخنده ازروش بلند شدم بهش نگاه کردم اونم بلندشد ولی سربزیر بود دوباره به راهمون ادامه دادیم خواستم سربسروش بزارم براهمین گفتم جام عالی بودها ولی ی مزاحم نداشت بیشتر راحت باشم باحرفه من بیشتر قرمز شد دیگه نتونستم خندمو کنترل کنم بلند خندیدم که باعث شد پاشوبه زمین بکوبه گفت خیلی نامردی بادو رفت سمتہ ویلا خندم بیشترشد حال میدہ اذیتش کنم وقتی حرص میخورہ بیشتر جذابتر میشہ .....

باعرضہ پوزش بچہ ها فصلہ ۴۳ و ۴۴ باہم ادغام شدن

وقتی به ویلا رسیدم دیدم ایدا باناراحتی روی موبل نشسته به سمتش رفت چرا ناراحتی از حرفای که زدم دلگیری ببخش شوخی بود بخدا ....

....

من. تودلم گفتم اره نازمو بکش خخخ به قیافه رضا نگاه کردم قیافش خیلی باحال شده بود دیگه نمیتونستم خندمو کنترل کنم پخی زدم زیره خنده بدبخت ماته من بود الان میگه این دختر روانیه نه به ناراحتیش نه به شادیش اخه واقعا قیافش خنده دار بود ..

.....

رضا. خندم گرفت بهش گفتم من برم لباس عوض کنم آماده نشودی مجبوری اینجا تنها بمونی دیدم بادو از پله ها بالا رفت سرمو اینوراونور کردم عجب دختری منم رفتم بالا لباسمو عوض کردم امدم پایین هنوز نیومده پایین هوف به سمته در رفتم تا بیرون منتظرش بمونم وقتی دروباز کردم دیدم ماشین روشنه این ایداهام پشته فرمون نشسته دهنم باز موند مگه داریم مگه میشه ماشالا به سرعت عملش به ماشین رسیدم که دیدم دندوناشو به نمایش گذاشته بهش گفتم چجوری اینقد تند لباس عوض کردی؟؟..

من. هاها من واسه شکمم هرکار میکنم شده بدونه ارایش برم رستوران زودی ازاتاق زدم بیرون تو ماشین نشستم این پسره رضا بادهن باز سواره ماشینم شد باسوالش خندم گرفت گفتم ماینیم دیگه خب حرکت کنیم که الان از گشنگی پس می افتم توراہ بودیم که دستمو به سمته ضبط بردم می خواستم سی دی رو روشن کنم ولی دسته رضا به دستم خورد که باعث شدی برق عجیبی به تنم بی افته رضاهم زوددستشو کنار زد این شد که از خیره ضبط وسی دی گذشتم توفکر رفتم من که باهمه پسرای اطرافم دست میدادم ولی این حسو به هیچ کدوم ندارم فکر کنم مریض شدم اره حتما همین طوره بیخیال زدم به رستوران رسیدیم اخجون رسیدیم رضای.....

رضا. نمیدونم چرا وقتی دستم به دسته ایدا خورد تپشه قلبم شدید شد توفکر رفته بودم که ایدا جیغ زد از فکر بیرون امدم دستم تو قلبم گرفتم که شنیدم گفت رسیدیم رضای عجیب اسممو اینقد قشنگ صدازد که خود بخود حس کردم قلبم لرزید دوباره صداشو شنیدم....

من. زودباش رضای پیاده شو من گشمنه....

رضا. از ماشین پیاده شدم و به سمت رستوران حرکت کردیم که ایدا دستشو دوره بازوم حلقه کرد دیگه کنترل تپشه قلبم دستم نبود نمیدونم چرا از این کارش ناراحت نشودم واقعا هنگ کردم ولی به راهم ادامه دادم من چرادارم اینجوری میشم داخله رستوران شدیم و من میزو کشیدم تا ایداروش بشینه منم مقابله اون نشستیم و بهش خیره شدم اما اون حواسش به من نبود داشت به همه رستوران نگاه میکرد که دیدم ماته میزه پشت سریم بود خواستم به پشت سرم نگاه کنم که گارسون امد دیگه اون پشت سری رو یادم رفت....

صفا رشو دادیم چند دقیقه بعد غذا رو آوردن اینقد گشمن بود به ایدا توجه نکردم مشغوله غذا خوردن شدم تا اینکه سرمو بالا اوردم خواستم نوشابه رو وردارم که ایدارو دیدم که غذاشومیخوره ولی به پشت سریم نگاه میکنه دیگه اعصابم بهم ریخته بود به پشت سریم نگاه کردم دیدم ی پسره واقعا خوشتیپ و ی خانم که پشتش به ما بود یعنی فقط پسره خوشتیپو واضح میدیدیم رو مو به ایدا کردم باترس بهم زول زده بود گفتم اشناته ایدا باترس گفت نه گفتم پس چرا از وقتی که امدیم بهش زول زد ی خیلی عصبانی بودم بهش گفتم هه نکنه چشمتو گرفته که ماتش شده بودی بیشعور تو حتی به احترام من نتونستی از دید زدنش چشم برداری واقعا که کسی بهت یاد نداده اگه باشوهرت باشی نباید به نامحرم نگاه کنی هان این هانو یکم بلند گفتم که باعث شد چشماشو ببنده دیگه اشتهاش کور شد گفتم سریع غذا تو کوفت کن بریم من رفتم حساب کنم با عصبانیت قدم برمیداشتم فوری شامو حساب کردم از رستوران زدم بیرون سواره ماشین شدم تا این دختره هیز بیاد سوار شه چشمامو بستم به فرمون ماشین تکیه کردم...

...من. وقتی داخله رستوران شدیم واقعا همچی شیک بودداشتم همه چیزو انالیزم میکردم که چشمم به ی پسره جیگر افتاد نمیدونستم اونو کجا دیدم اینقد بهش نگاه کردم تا یادم بیاد کجا دیدمش قافل از این انته که به من نگاه میکرد من حواسم بهش نبود تودلم گفتم ایدا فکر کن کجا دیدیش من اینقد کنجکاو بودم که عمرا تا چیزی یادم نمیادو نصفه ول کنم دیونه بودم باید

میفهمیدم کجا دیدمش داشت یادم می افتاد همون پسره بود اسمش چی بود یعنی نمیدونم چی بود فقط اون خانمه بهش میگفت اقا کوچیک اره خودش بلخره راحت شدم هوف مغزم داشت از جستجو هنگ میکرد باصدای رضا بخودم امدم دیگه داشتم کنترلمو از دست میدادم این برای خودش چی میگفت وای خیلی چرتوپرت تحویلیم میداد بادادش چشمامو بستم ولی دادش اونقدر نبود که همه بشنون خواستم ی چیزی بارش کنم تادیگه پاشواز گلیمش فراتر نکنه ولی دیر شده بود باآخرین جملش که گفت سریع غذا تو کوفت کن سریع از پیشم رفت منم هنگ بودم بیشعور حساب تو میرسم به من میگه غذا تو کوفت کن باعصابانیت بلندشدم به سمت دره خروجی رفتم از رستوران وقتی بیرون امدم سریع به سمت ماشینم رفتم دره ماشین قفل بود به پنجره ماشینم زدم که باعث شد بهم نگاه کنه اونم چه نگاهی دکمه دره ماشینو زد روشو اونور کرد منم باعصابانیت سوارشدم یکم که دیدم حرکت نکرد دادزدم تو چطور جرعت کردی این حرفارو به من بزنی هاااااااا فکر دی منم مثل زهرام اصلا فکر کن منم مثل اون اره من از اون پسر خوشم آمده حرفیه دوست دارم دوست پسر باشه الانم عشقم کشیده دوست دارم بهش شماره بدم خواستم از ماشین پیاده شم که.....

که بادادش توجام خشک شدم صد به دعا شدم خدایا غلط کردم فقط خواستم حدصش بدم بهش نگاه کردم جلال خالق چشماش خونیه دیگه باید اشهدمو بخونم ...

....

..رضا. خیلی روداشت اینجوری بامن حرف بزنه بزور جلوی خودمو گرفتم که ی سیلی بهش نزدم بعضبانیتمو باداد سرش خالی کردم دیگه خون جلو چشمامو گرفته بود همینم مونده بره شماره به پسره بده باداد گفتم جرعت داری پاتو از ماشین بزار بیرون ....

-----

..من. اروم باش ایدا مثلا میخواد چکار کنه فوقش ی داد دیگه میزنه که اونم روحمو از جسمم میکنه میره اون دنیا این چرتوپرتا چیه ایدا جرعت داشته باش نزار ی پسر بترسوئنت اره از فکر امدم بیرون دره ماشینو باز کردم که این پسره وحشیه انتنه روانی دستمو کشید وقتی دستمو کشید دیگه تعادلیم بهم ریخت خواستم داد بزنم که با پشت دستی تودهنم زد اینقد قافلگیران بود

که خودم نفهمیدم چیشد فقط تودهنم مزه ی شوری بود دستمو به دهنم بردم دیدم خونی شده بود دستام از ترس میلرزید گریه گرفت الان دردو احساس کردم ی دقیقه پیش انگار بی حس بودم لبم خیلی درد داشت چشمامم از گریه کردن میسوخت جرعت نکردم دیگه حرفی بزنم یا این پسر روانی رو نگاه کنم سربزیر هق هق میکردم ولی نفسای تنده این بشر حس میکردم چنددقیقه گذاشت بی شعور حتی ازم عذرخواهی هم نکرد ماشین حرکت کرد منم سرمو به شیشه ماشین تکیه دادم اروم گریه میکردم اینقد ازش بدامد که حتی نخواستم اونو بینم عوضی روانی به ویلار رسیدیم ماشینم ایستاد تا ایستاد این روانی خواست حرف بزنه ولی من زود.دره ماشینوباز کردم بدونه نگاه داخله و بلاشدم بادو به اتاقم رفتم دروچندبار قفل کردم خودمو روتخت پرت کردم شروع کردم به زدن بالشام هق هقم بیشتر شده بود سردردم شدید شده بود چشمامم از گریه زیاد میسوخت به بالشام موشت میزدم اونارو رضا میدیدم با گریه وعصبانیت زیاد بهشون موشت میزدم اشغال دستت به من میخوره باور کن اینبار خودم به گریه میندازم جوری به گریه میندازم که تا عمر داری کار ایداروهیچ وقت یادت نره باخودم عهد بستم که بزارم خون گریه کنه یکم که گذشت اروم شدم از بس که گریه کردم چشمام دیگه باز نمیشه براهمین زودی خوابم برد....

رضا.خدای من .من چکار کردم دختره مردمو زدم از لبش خون می امد صدمبار به غلط کردن افتادم ولی کاریه که شده تقصیر خودش بود زیادی زبون دراز بود خفه شور ضاتو حق نداشتی ایدارو بزنی وقتی هق هق میکرد و اقعاداشتم میمردم نمیدونم چرا باهق هقش انگار به جونم خنجر میزدن تورا چندبار خواستم ازش عذرخواهی کنم ولی انگار زبونم نمیچرخید به ویلا که رسیدیم تمامه توانمو جمع کردم تا حرف بزنم ولی دیر شده بود ایدا بادوازم ماشین پیاده شد به سمت ویلا رفت و داخل شد منم عصبانیتمو روفرمول خالی کردم لعنتی لعنتی اه از ماشین پیاد شدم.....

از ماشین پیاده شدم در ماشینو محکم کوبیدم که فکر کنم باید خسارتشو بدم بدجور کوبیدمش تو حیاط ویلا قدم زدم خدایا چجوری از دلش در بیارم به اسمون نگاه کردم اسمون ابری بود به ویلا نگاه کردم الان ایدا چکار میکنه لعنت به من که دلشو شکستم خدا دارم عذاب میکشم نمیدونم چرا ولی روحم داره از جسمم کنده میشه من چم شده چرا اینقد بیتابو حساس شدم دستامو به

موهام کشیدم واز ویلا خارج شدم باید میرفتم دریا به دریا که رسیدم بهش خیره شدم به چند ساعت پیش فکر کردم چقدشاد بود چقد خندهاش تودل بروبود دستامو به صورتم مالیدم خدا این یعنی چی چرا این دختر از ذهنم نمیره به اسمون نگاه کردم بافریاد گفتم خدا خدا من نمیفهمم این حساچین نمیدونم نمیدونم چرا برای سوالم جوابی پیدانمیکنم چند ساعتی کناره دریا نشستم تازه یادم امد ایدا. تو ویلا تنهاست خطرناکه تنها بمونه بلندشدم راهمو به سمت ویلا کشیدم چند قدمی رفتم دیدم ی ماشین شاسی بلند ازم رد شد به راهم ادامه دادم که باز همون ماشینو دیدم که چندتا ویلاونورتر ایستاد اولش ی خانم جوان بیرون امد بعدی پسره جون بیرون امد لعنتی خودشه این پسر خوشتیپه بود پس همسایه ما بود بازم عصبی شدم ولی کاری نمیتونستم انجام بدم داخله ویلا شدم بازم دلم گرفت به سمت اقامت رفتم باکلی فکر بخواب رفتم که صدای چیزی رو شنیدم چشمامو باز کردم نوره خورشید اذیتم میکرد این صدای چیه از اتاق بیرون امدم از چیزی که دیدم خشکم زد کجا میخوای بری میگم کجا میری هان...

---

من. صبح بیدار شدم میخواستم برگردم خونم وسایلمو جمع کردم خواستم بی سروصدا برم ولی نشود ساکم خیلی سنگین بود مجبور شدم کشون کشون ازپله ها بیارم پایین ولی از دستم لیز خورد ازپله ها افتاد پایین اه لعنتی الان بیدار میشه تند تند ازپله ها امدم پایین دیدم این نعره قول بیدار شده منم دسته ساکمو گرفتم که برم ولی این بهم رسید هی کجا کجا میکرد برو اونور حوصلتو ندارم میگم برو اونور روانی.....

---

رضا. ایدا ببخش بگونه مادرم دیشب دسته خودم نبود غلط کردم خوبه اصلا صبر کن باهم بریم هااا...

---

من. هه من دیگه نمیخوام ریختنوببینم چه برسه که باهم برگردیم بروکنار.....

---

رضا. یعنی چی برو کنار مثلا. الان توزه منی ها کجایم بری برگرد تواتاقت .

.....

من. من غلط بکنم زنه توروانی باشم من دوبار تو زندگیم اشتباه کردم اینکه بدون فکر زنه صیغه ایت شدم برام مهم نیست صداموضبط کردی یا برامن شرط وشروط گذاشتی همین الان صیغه روفسخ کن دیگه ازت متنفرم میفهمی متنفر زود باش صیغه روفسخ کن تادیگه ریختتو نبینم خیلی عصبی بودم باداد. اینارو میگفتم بلخره مجبورش کردم صیغه رو فسح کنه اخرین نگاهمو بهش کردم اشکاش دوره چشمش جمع شده بود ولی نمی افتاد برام عجیب بود صورتش خیلی معصوم شده بود جوری که دلم لرزید ولی سریع بخودم ادمم بیرون رفتم درومحکم کوبیدم.....

—

رضا. همه چی تموم شد صیغه روفسخ کردیم وقتی درو بست نمیدونم چرا زانو هام سست شد به زمین افتادم اولین اشکم روزمین افتاد.....

اولین اشکم روزمین افتاد باورم نمیشه اینجوری شدم من دارم برای یک دختر اشک میریزم بلند شدم اشکم پاک کردم به سمت دستشوری رفتم به آینه نگاه کردم چشمم قرمز شده بود به خودم گفتم نکنه این حس معنیه عشقه اخه منو عاشقی اینبار دلم جوابمو داد اره رضا این عشقه تو عاشقه ایدا شدی فریاد زد من ن من نمیخوام عاشق بشم به آینه اب میریختم نمیخوام عاشق بشم دوباره ندای دلمو شنیدم تودیگه گیر افتادی تو عاشق کسی شدی که از تیپو طرزه لباس پوشیدن متنفره ن من عاشق این دختر نمیشم من ی بسیجیم دوباره دلم حرف زد آیا از اول خانوادت مذهبی بودن تو که شاهد لباس پوشیدن مادرو خواهرت بودی اونا هم مثل ایدا لباس میپوشیدن نکنه یادت رفت دختره همین اخونده که تورو بزرگ کرد دست از حجاب برداشت و داخله اتاقت شد یعنی زهرا از تو بهتره بخاطره عشقش که تو بودی حاضر شد حجاب چند سالشو بخاطرت تو برداره اشکام سرازیر شد روزمین نشستم منه مرد دارم بخاطره ی دختر گریه میکنم کی میگه مردا گریه نمیکنن منم ادمم دل دارم بعد از این که گری هام تموم شد بلند شدم دوباره به آینه نگاه کردم به صورتم چند مش اب زد دوباره به آینه خیره شدم باشه میشم همونی که از بچگی بودم همون که ژله موی پدرشو. همشوروسرش خالی میکرد اره من برمیگردم به همون



خانواده واقعیتم نه خانواده مذهبی نفسمو بیرون دادم واز دستشوری امدم بیرون وبه سمته اتاقم رفتم همه وسایلمو جمع کردم از ویلازدم بیرون .....

.....

..من. وای الان احساس آزادی میکنم سی دی بلند کردم باسرعت به سمته خونه میرفتم  
 هـوووووووو هوهو اخجون خدا راحت شدم صدای ضبطو یکم کم کردم موبایلم داشت  
 خودشو میکشت چه عجب مامی یادی ازماکرد دکمه رو زدم الوو مامان سلام چطوری خوبی چه  
 عجب یادی ازدختره خوشکلت کردی ....

----

...کتایون. دختر کم نمک بریز الان کجای هنوزم شمالی..؟؟.

-----

..من. نه مامان دارم برمیگردم خونه چیزی شده مامان.؟

-----

.کتایون. نه دخترم چیزی نیست فقط دوشنبه یعنی پس فردا دوستای قدیمیه بابات میخوان بیان  
 این که پدرت گفت توهم باشی زشته که نباشی.....

-----

..من. مامان من پیام اونجا چکار ولکن مامان بخدا حوصله مهمونیه بباروندارم...

-----

.کتایون. همین که گفتم باید بیای بای....

-----

من. مامان مامان اه بازم مهمونی این مهمونیه بابارو میشناسم حتما بازم خاستگاره من نمیخوام ازدواج کنم باید کیو بینم کاش پیشه رضابودمو این مهمونیو نمیرفتم چی میگی ایدا تازه مثل وحشیا بارضا برخورد کردی نمیدونم چرا از رفتارم بارضا ناراحت شدم هوف بیخی دوباره سیستمو روشن کردم بلخره باهزار بدبختی به خونه رسیدم اخیش هیچ چیز مثل خونه ادم نمیشه سریع لباسمو دراوردم خودتمو روتخت رهاکردم.....

وقتی بیدار شدم خیلی گشتم بود روتختم نشستم اه حالا وقته گشنگیه ای بمیری که همش گشنه هستی هوف موبایلمو نگاه کردم مریم چندتا مس کال داده بود والا دیگه به هیچ کس اعتماد ندارم اون ازدوستام دیدم چطور توسختی رهام کردن بهتره بهش بگم من برگشتم خونه ی چندتا اس فرستادم گوشیمو پرت کردم به سمت دستشوری رفتم صورتمو شستمو ادمم بیرون راهمو به سمت یخچال کشیدم ی سیب ورداشتمو گاز زدمش همینجور که میرفتم تلفن خونه روبرداشتم ی پیتزا سفارش دادم کاره همیشگی بود مشتری شون بودم حتی ی روز امدن جایزمو بهم دادن ی ساعت بود که اونو به دختره کوچیکه همسایه دادم نیازی بهش نداشتم زنگ در و شنیدم رفتم درو باز کردم پیتزارو گرفتم انگار این روز برام تکراری بود بابی حالی پیتزامو خوردم به حموم رفتم نیم ساعت تو حموم بودم بعد این که از حموم ادمم بیرون رفتم موهامو شونه کردم نمیدونم چرا امروز دلو دماغه چیزی رو ندارم انگار دلم گرفته بود یا شاید دلتنگ کسی بودم اما چه کسی توفکر رفتم من دلتنگ کی شدم هرچی فکر کردم به نتیجه نرسیدم باکلی ارایشو ی تیپ ابی هم زدم موهامو ی وری کردم از خونه زدم بیرون تو خونه میموندم دیونه میشدم سواره ماشینم شدمو به سمت خونه بابا مامان رفتم عجیب بود که من بدون موسیقی توجام نمینشستم ولی امروز باسکوت به خونه مامان بابا رفتم بلخره به خونه مامی رسیدم ماشینمو توجای پارکینگ پارک کردم از ماشین ادمم پایین به بالا نگاه کردم دیدم مامان بایک فنجون قهو از اون بالا نگاه میکنه مامانم همیشه قهوه میخوره براش دست تکون دادم اونم باسر بهم فهموند پیام بالا منم از پله ها بالا رفتم درو که باز کردم باصدای بلند سلام دادم که باعث شد بعضی از مستخدا بترسن منم از قیافه هاشون خندم گرفت مامان غرغر کنان به سمتم امد.....

.....

...کتایون. توهنوز بزرگ نشودی ایدا این چجوروارد شدنه ببین جلوی شوهرایندت اینجوری کنی  
بامن طرفی یعنی چی دختر باید خانمانه رفتار کنه اینجور.....

من. بله اینجوررفتارادرشعنه من نیست مامان بخدا همه حرفاتو حفظم بیخی دیگه....

کتایون. این چجور صحبت کردن بامادرته دختر تاکی میخوای مثله بچه دوساله ها رفتار کنی...

من. نخیر این مامیه مادست بردار نیست که نیست بهتره سیاست مندانه رفتار کنم به سمتش  
رفتم وگونه هاشو بوس کردم خودموبراش لوس کردم که باحرفی که زدضایع شدم.....

کتایون. برو دختر حنات دیگه برام رنگ نداره برو تواتاقت چندتا لباس ازدبی برات گذاشتم  
بروپوششون ببینم بهت میان یانه...

من. قبلا خیلی خوشحال میشدم مامان برام لباس ازدبی می آورد باخوشحالی تنم میکردم هوف به  
سمته اتاقم رفتم چندجورلباس آورده بود حالا کدومو بپوشم بابی میلی همه روتنم کردم مامانم  
همش قربون صدقم میرفت نمیدونم چراهمش به فکره چشمای رضا بودم اصلانفهمیدم مامان کی  
ازاتاقم رفت لباسامو دراوردم ی تاب بای نیم شلوار پوشیدم روتختم لم دادم به گوشیم نگاه کردم  
به مسکال چندروزپیشه رضا نگاه کردم خندم گرفت چه بلاهای که سرش نیوردم ولی بااین کاری  
که بامن کرد لبخندم محو شد رضا برات ی برنامه های چیدم فقط صبرکن این هفته بگذره امشب  
خیلی بیحال بودم سرم درد میکردچندتا قرص خوردمو خوابیدم.....

صبح باصدای مامان بیدارشدم مامان توروخدا بزار بخوابم خوابم میاد ..

کتابیون. پاشودختر خوابم میاد نداریم میدونی ساعت چنده دختر ساعت ۳۰:۳ ظهره صبح کجا بود بلندشو یااا بلندشو چقدمیخوابی دختر ...

..من. ساعت یکه وای چقد خوابیدم هنوزم خوابم میومد ها ولی این مامانم منو کچل کرد هزاربار امد منو بیدار کرد رفت بابدبختی بلندشدم ازاتاق بیرون رفتم وای که چقد بدنم درد میکنه اخ کمرم باید برم حموم تا این کسالت از بدنم دور شه دوباره به اتاقم برگشتمو لباسمو بردم وبه سمته حموم رفتم نیم ساعت زیره دوش چرت میزدم که مامان دره حمومو زد از خواب بیدار شدم بخودم امد فکرکنم ی ساعته توحمومم خودم نمیدونستم داد زدم الان میام بیرون شما برین زودی حموم کردم بعدش ازحموم امدم بیرون ای بمیرین که امدین مهمونی حالا خوش امدین ولی منه بدبخت چه گناهی کردم که باید به شما خوشامد گوی کنم هوف بلخره مهمونا زنگ زدن که دارن میان میخوام صدساله که نیاین ایش منه بدبخت که فقط این مشکلم نبود مامان بس نشسته تواتاقم نظارت گره من شده این رژ به لب ت میاد اون لباس بیوش وای دیگه دارم دیونه میشم مامان میشه شما برین بیرون بخدا خودم بدم چکارکنم اینجوری هول میشم هوف بلخره از دسته گیردادنای مامان راحت شدم نمیدونم چقد گذشت که مهمونای عزیز تشریف فرما شدن منم ازاتاق بیرون رفتم ببینم این مهمونای عزیز کی هستن که مامان بابا خودشونو برا اینا دارن میکشن ازپله ها پایین امدم که همه به من توجه کردن یک لحظه هنگ کردم مگه میشه مگه داریم این مگه توشمال نبود اونم بادهن باز ماته من شده بود دهن تو ببند الان پشه میره توش با صرفه بابابخودم امدم مامان ازدور برام چشم غره میرف خیلی خب بابا حالا ی سوتی دادم چیزی نشود به مهمونا رسیدم وبه همه احوال پرسى کردم تارسیدم به این بشرازدماغ فیل افتاده ایش حالا فهمیدم اقا کوچیک اسمش ارشه چه از خودراضی محلش نذاشتم رفتم روصندلی کنار مامان بودنشستم مامان دمه گوشم گفت خاک توسرت ابروی خودتومارویک جابردی هرچی فکر کردم که چه ابروی من برد یادم نمیومد هوف بعدازکلی حرف کسل کننده نوبته شام شد حوصلم از حرفای مسخرشون سره شام سرفته نگاه این پسره چقد مامانیه هرچی مامانش گفت اینم تائید کرد مردی گفتن زنی گفتن این حتی مامانش براش غذا میکشه واقعا حاله از این لوس بازباشون

بهم میخوره اگه به من بود ی توذوقی بهشون میزدم ولی از ترس مامان بابام خفه شده بودم گوشیمو از توجیبم دراوردم کسی حواسش نبود دوباره نقشه که برای شمال نرفتمو تکرار کردم دکمه موسیقی روزدم سعی کردم ریلکس جواب بدم ی ببخشیدی گفتم از میزه شام خوری بلند شدم که مامانم دیدم که لبشو گاز گرفته بود همه ماته من بودن ای بمیرین شاید حرفه خصوصی دارم بزمن مثلا جواب دادم الو مریم چیشدی عزیزم گریه نکن خودم الان میام تو همونجا باش الان خودمو بهت میرسونم خدافظ از مهمونا عذرخواهی کردم ببخشین دوستم حاله مادرش بد شده ببخشین خدافظ بادوبه اتاقم رفتم زودی لباسمو پوشیدم تا مامان نیومده منو بدبخت کنه از اتاق زدم بیرون دوباره مجبور شدم از شون رد شم وبازم عذرخواهی کنم هوف بلخره خودمو نجات دادم توخیابونا کلی دوردور کردم اینقد خندیده بودم حواسم نبود دمه دره خونه رضا ایستاده بودم وامن اینجا چکار میکنم....

وا من اینجا چکار میکنم هوف حواسم نیست هاا بهتره تامنو ندیده برم اگه منو ببینه فکرمیکنه امدم منت کشی از تو ماشین به پنجره بسته شده ی اتاقش نگاه کردم که دیدم ی سایه کناره پنجرش امد فوری ماشینو روشن کردم وبه سمته خونم حرکت کردم ...

---

رضا.تو اتاقم بودم که صدای موسیقی بلندو شنیدم بلند شدم به سمته پنجره رفتم که ی ماشین دیدم برام عجیب بود خیلی شبیه ماشینه ایدا بودحتی سرنشینشم فکر کنم زن بود تودلم حرف زدم چی میگه رضا اینقد به ایدا فکر کردی که همه رو اون میبینی هزار نفر مثله ماشینه ایدا دستشونه نفسمو بیرون دادم وپنجره روباز کردم هوای ازادو به ریه هام کشیدم امشب دلم گرفته خیلی دلم براچشماش تنگ شده به ماه توی اسمون نگاه کردم چرا این اتفاقا برامن باید بی افته هی خدا خودت کمکم کن چند دقیقه ای به ماه خیره شدم بعدش پنجره رو بستم به سمته تختم برگشتم به موبایلم خیره شدم خدا چکار کنم دلتنگه صداشم باون سیمکارتم بهش زنگ زدم چندتا بوق زده (مشترک مورده نظر اشغال است لطفا بعد تماس بگیرین)) گوشی رو روپیشونیم گذاشتم به فکر رفتم یعنی داره باکی حرف میزنه ....

---

من. ای بابا مامان من چکار کنم که مهمونیتون بدونه من خراب شد دوستم مهمتره یا اون ارشو مامانش اداشو دراوردم مامان اب بده مامان اون نمکو میدی اینم شد مرد اصلا مامان خودتو مگه ندیدینش مادرش براش سیب پوست میکند میزاشت دهنه ارش مامان من از این لوس بازیاشون خوشم نیماذ چندبار بگم من خودم برایندم تصمیم میگیرم خدافظ اه چقد اعصابه ادمو خورد میکنن موبایلو سایلند زدم تا دیگه صدای مسخرشو نشنوم چندبار دیدم صفحه موبایل روشن خاموش میشه حتما مامان بزار اینقد زنگ بزنه تا خسته شه بلخر به خونه ارامشم رسیدم هوف دروباکلید باز کردم داخله خونه شدم از خستگی داشتم میمردم به سمته اتاقم رفتم گوشیمو بدونه نگاه کردن بهش روتخت انداختم لباسامو دراوردم روزمین پرتشون کردم اگه عصبانی باشم شلخته میشم ارایشمو با بدبختی پاک کردم اینقد باعصبانیت پنبه رو روصورتم میکشیدم که صورتم قرمز شده بود تواینه بخودم نگاه کردم من عمرا زنه این پسره مامانی بشم اگه بازم بگن ما از دخترتون خوشمون امده بانقشه های ایدا طرفن اه اینم که پاک نمیشه به سمته دستشوری رفتم تا صورتمو بشورم.....

---

رضا. دیگه داشتم نگران میشدم خیلی بهش زنگ زدم نکنه چیزیش شده باشه از ترسم میخواستم دوباره بهش زنگ بزنم که گوشی از دستم افتاد اه من چرا اینجوری شدم گوشیرو گرفتم وبه ایدادوباره. زنگ زدم.....

---

من. دوباره صفحه موبایلم روشن خاموش میشد نه اینجوری نمیشه بهتره بهش بگم که به مامان ارش بگه میتونه بیادخواستگاریم ی نقشه های براتون بکشم که خودتون پابه فرار بزارین بدونه نگاه کردن به گوشیم دکمه روزدم و حرف زدم باشه مامان بهشون بگو بیان خاستگاری وا چرا فقط صدای نفس کشیدن میاد حس کردم ی صدای عجیب امد به گوشیم نگاه کردم الوالو چرا حرف نمیزنی ای بابا گوشی رو قطع کردم اینکه شماره مامان نیست هوف حتما مزاحمه گوشیمو خاموش کردم به تخته پناه اوردم دیگه نفهمیدم کی خوابم برد..

رضا. خوشحال شدم که ایدا گوشیروبرداشت ولی باحرفای که زد گوشه ازدستم افتاد.....

وقتی حرفای ایدارو شنیدم دیگه از زندگی ناامید شدم یعنی میخواد ازدواج کنه دیگه هیچ وقت اون ماله من نمیشه باید شاهده بدبختی خودم باشم خدا اینه جوابه همه ی دعاهام این جوابه نزنو نیازم خدا چرا بدادم نمیرسی چرا ایدارو سره راه من گذاشتی میخواستی شاهده خورد شدنم بشی اره باعصابانیت گلدونه کناریم رواینه پرت کردم که باعث شد اینه به هزار تیکه تبدیل شه مثله دیونه ها باخودم حرف میزد من نمیتونم نمیتونم شاهد عشقی باشم که دستاش تودسته عشقشه سرمو بادستام گرفتم خدا ی راهی بهم نشون بده این همه لباس خریدم بخاطره کی بخاطره دختری که تاچند روز دیگه میخواد عروسی کنه بافریاد خدارو صدامیزدم گلوم از نعره هام میسوخت داشتم از حال میرفتم از دماغم خون امد روزمین چکه چکه میریخت حالشو نداشتم برم دستشوری همینجور به زمین خیره شده بودم نمیدونم چقد گذشت که احساس ضعف کردم بخودم که امدم دیدم روزمین پره خون شده باسرگیجی بلند شدم به سمته دستشوری رفتم و سرمو زیر شیر اب کردم سردی اب به تنم لرزه آورد به اینه خیره شدن صورتم زرد شده بود چه فایده مردنم بهتر از زنده بودنم کاش منم همراه خانوادم تو اون تصادف میمردم ندای قلبمو شنیدم رضا خودتو نباز رسم دنیا همینه همیشه این قانون بوده (( واسه هر کسی میمیری اون واسه دیگه میمیره )) بادادگفتم. حالا چکار کنم قلبم گفت بسپارش بخدا قوی باش اخه چجوری قوی باشم چجوری با ناامیدی از دستشوری امدم بیرون سرم داشت میتزکید چندتا قرص خوردم ای کاش فردا بیدار نشم بااین حرفم به سمته تختم رفتم اثره قرصا خیلی شدید بود زود روم اثر کردن باناراحتی بخواب رفتم

---

من. ای بمیری اول صبحی کی به من زنگ زده گوشیرو نگاه کردم خدا حرفمو نشنیده بگیر خلم دیونم یوقت مادرمو ازم نگیری دکمه رو زدم الو صدام در نیومد مجبور شدم صدامو درست کنم  
احم احم. الوو سلام مامان توی باز چیشده؟؟

---

کتابیون. سلام باز که تالنگه ظهر خوابیدی چقد تنبلی دختر توچجوری میری دانشگاه ها ..

---

من. وای بازم شروع شد بادادش یکم گوشيرو ازگوشم دور کردم بعد دوباره توگوشم گذاشتم  
مامان منو خواب من دارم مثله چیز درس میخونم این صدام واسه اینکه سرماخوردم گرفته بگونه  
سامی راست میگم خخخخ اخه مادرم یهو مهربون شد چشم مادر مواظب خودم هستم کاری  
نداری خیلی درس سرم ریخته ی صرفه الکی کردم خب دیگه کاری نداری عزیزمی عشقمی  
خدافظ خخخخخ اخه منو درس خوندن بهتره پاشم برم ی دوشی بگیرم توحموم بودم که ی نقشه  
دیگه بسرم زد چرا بگم بیان خاستگاریم ماکه پنج شنبه این هفته خونشون دعوتیم اونجا یکاری  
میکنم کارستون اره همینه خوب شد به مامان نگفتم ولی این شماره کی بود بیشتر از چهاربار  
زنگ زده بود اگه اشنا بود حتما حرف میزد بیخیال ایدا مزاحمه توکه به این مسائل عادت داری اره  
بیخیال .....

هوف از فکر بیرون امدم ربع ساعتی حموم کردم وقتی امدم بیرون صدای موبایلمو شنیدم اوف  
خودشو داره میکشه سریع رفتم صفحشو دیدم نوشته مریم دکمه اتصالو زدم جانم بنال ...

---

مریم کوفتو بنال توهنوز ادم نشودی بیشعور این چجور حرف زدنه منو باش میخواستم ی خبره  
توپ بهت بدم لیاقت نداری خدافظ ..

---

من. مریمی کجا عشقم توکه میدونی من شوخی میکنم خبرتو نمیگی عشقم هوم مری مریمی ...

---

مریم. کوفت مری خیلی خب خودتو لوس نکن میگم این پسررو چکارش کردی ..

---

من. کدوم پسره چی میگی مریم؟؟



...  
مریم. اه خره همین انتنه خودمونو میگم چکارش کردی ..

من. من انتنه رو چکار کردم چه میدونم چکارش کردم من فقط توشمال کلی اذیتش کردم بخدا  
اگه صورتش زخمی من هیچ کاره بودم حتما خودش دعوا کرده الکی به همه گفته من اونو زدم یا  
ناکارش کردم ..

مریم .. اه چی داری میگی این چیزارو نمیگم خره خودت بیا کافیشاپش ببین چه جیگری واسه  
خودش شده کارت درسته ایدا شاهکار کردی دستت طلا الان منو بچه ها ماته اون هستیم چشم  
خیلی دخترارو گرفته زمین تا اسمون باون رضای قبل فرق کرده زود بیا اینجا خدافظ..

من. مریم چی داشت میگفت بهتره برم آماده شم ببینم این دختر چی میگه نکنه خل شده سریع  
ارایش کردم اینبار موهامو نبستم همین جوری باز گذاشتمشون شالو الکی زاشتم مانتو سیاهو  
ساپرت سیاه همچی تموم پیش بسوی کافیشاپه رضا سیستمو بلند کردم ربع ساعتی تو راه بودم  
تا رسیدم هوف نفسمو بیرون دادمو دره کافیشاپو باز کردم که باعث شد صدای اون زنگ بالای در  
نظره همه رو به من جلب کنه رضارودیدم نفسم بالا نمی امد این رضاس یابرا دردوقولوشه عجب  
جیگری شده اونم به من زول زده بود واقعا نمیتونستم چشممو از تپیش بردارم با صدای این روانیا  
بچه هارو میگم که اسممو صداکردن از توفکر بیرون امدم بهشون نگاه کردم بادست بهم اشاره  
کردن بشینم پیششون منم نگاهمو از رضا گرفتم به سمتشون رفتم .....

رضا. وقتی ایدا داخل شد قلبم داشت خودشومیکشت خیلی به تپش افتاده بود واقعا این دختر بامن چکار کرد خیره شدم بهش واقعا هیچکسونمیدیدم فقط اونو میدیدم باصدای بچه ها که صداس میزدن بخودم امدم فوری صفارش مشتری رو دادم ولی زیر چشمی ایدارو می پایدم ....

من. چطونه به من زول زدین.....

مریم.)) واقعا کارت درسته ایدا نگاه دخترا چجوری باچشماشون اونو دارن میخورن.

محمد.)) فکرنمیکردم ازپسش بریبای دمت گرم بااین کارت باید بهت مداله مخ زنی داد خخخخ

سامی.)) این کارو هرکسی نمیتونس انجام بده فقط میتونم بگم ترکوندی

فاطمه.)) بابا ایول به افکاره شیطانیت..

روزیتا.)) بااینکه از تو بعیدبود ازپسش بریبای ولی کارت خوب بود...

من.)) حوصله جواب دادن به این روزیتارونداشتم فقط فکرم خیلی مشغول شدباورم نمیشه حرفامو قبول کرده ولباسای قبلیشو دراورده والان بااین لباسآمده یعنی همش بخاطره حرفای من

بودی هو عوض شد باصدای ی. دختر که فامیله رضارو صدایمیکرد وباناز بهش نگاه میکرد بخودم امدم داشت باچشمایش رضارو میخورد ی چندتاصفارشو باناز به رضا میگفت دوست داشتم اون دختر و بادستام خفه کنم نمیدونم چرادوست نداشتم رضایبشتر پیشه اون دختره بمونه ناخوداگاه بلنداسمشو صدازدم. رضا.....

اسمشو صدا کردم رضا همه به من نگاه کردن اخه خیلی بلند اسمشو صدازدم به وضوح دیدم چشمای رضا باز شد وبه من نگاه کرد به نگاههای بچه ها توجه نکردم نمیدونم چرا کارم دسته خودم نبود فقط میخواستم اون دخترور از رضا دور کنم به دختره نگاه کردم که دیدم باتعجبو خشم به من نگاه میکنه جوری نگاهم میکرد انگار مالواومالشو دوز دیدم بیخیال شدم دوباره به رضانگاه کردم که ماته من شده بود بالبختد گفتم میشه صفارشه منم بیاری.. رضای بدبختا چشمه همه از تعجب درآمده بود ....

رضا. اه چقد ناز میکنه زود صفارشو بگو دیگه برم تودلم به این دختر بدو بیراه میگفتم.. که صدای ایدارو شنیدم اولش باورم نشود اسمو صدازد بهش خیره شدم البته همه بهش نگاه میکردن ی لحظه شک کردم واقعا اسمو صدازد یا خیالاتی شدم ولی باحرف اخرش انگار قلبم دیگه ماله من نبود اسمو چه ناز صدا کرد واقعا خواب میبینم این ایداس بادلهره پیشش رفتم واقعا دلم میخواست بغلش کنم بگم فدای خندهات ولی حیف که همیشه جلو جمع اینکارو بکنم صفارشو نوشتم اصلا دلم نمیخواست از پیشش برم ولی مجبور بودم باخوشحالی رفتم تاصفارشه ایدارو بیارم ولی شادیمو کنترل کردم خیلی عادی رفتار کردم تا کسی شک نکنه تودلم باخودم حرف زدم چته رضا چرا اینجوری شدی فقط صفارش داد اینقد خوشحالیت واسه چیه اون که ماله تونیست اون داره ازدواج میکنه با این حرفم دستام شروع کرد به لرزیدن بزور لیوان اب میوها روتوسینی گذاشتم صدای لرزش لیوانا همه رو به خودم جلب کردم اخه دستام میلرزید باعث میشد لیواناهم بامن بلرزن خدا من چم شده چرا دستام میلرزه بامدن ایدا که سینی رواز دستم برد هنگ کردم بالبختد ازم دور شد منم به خودم امدم وبه سمت دستشوری رفتم تا به صورتم اب بزنم ....

.....

من. صدای بهم خوردنه لیوانا همه مونو به رضا جلب کرد چرا دستاش میلرزه تا همه رونداخته روزمین و همه بهش بخندن سریع خودمو بهش رسوندم وسینی روازش گرفتم لبخندی به صورتش پاشیدم و ازش دور شدم بچه ها همش ازم میپرسیدن چته اینقد بارضا مهربونو گرمی اتفاقی بینه شما افتاده وای این ملت تای چیزی میبینن شروع میکنن به شایعه درست کردن بیخیال فقط گفتم بده به دوست پسرم کمک کنم دیدم روسره همه علامت سوال بود....

.....  
..سامی.) شوخی میکنی ..

.....  
..مریم.) واقعا رضادوست. پسرت شده؟؟؟

.....  
..روزیتا. خخخخ. خاک برسرت دوست دختره این شدی...

.....  
من.. دیگه باحرفای اینادااشتم اتیش میگرفت بهشون گفتم همین ادم که مسخرش میکنی ی تاره موشو باشما ها عوض نمیکنم دیدم وقته سختی همتون فلنگو بستین شماها فقط واسه پولام دورم جمع شدین اینارو بلند میگفتم دسته خودم نبود خیلی عصبانی بودم گفتم اره من دوست دختره رضام مشکلیه اصلا رضا عشقمه به هیچکدمتون ربطی نداره من باهش چه رفتاری دارم بچه هابادهنه بازبه من نگاه میکردن دیگه حوصلشونو نداشتم سریع کیفمو برداشتم خواستم برم که رضارو دیدم با تعجب به من نگاه میکرد.....

وای بدبخت شدم رفت الان به همه میگه این دختر دروغ میگه ابروم میره این اصلا کی امد باچشمام داشتم به همه اطراف نگاه میکردم میدونم الان ی سیلی میزنه میگه تو غلط کردی باابروی من بازی میکنی هی خدا خدا میکردم فقط ساکت باشه با چشمای نگران بهش نگاه کردم

دیدم از تعجب به ی فرده شیطون تبدیل شد وای نه خدا بدبخت شدم الان همه کاسوکوزمو  
میریزه رواب .....  
\_\_\_\_\_

..رضا. ازدستشوری امدم بیرون دیدم صدا ی ایدا همه روبرخودش جلب کرده باحرفای که میزد  
داشتم شاخ درمی اوردم. و آخرین چیزی که گفت رضا عشقمه دیگه داشتم سخته می کردم ولی  
وقتی خواست بره منو دید ترسو تو صورتش دیدم صورتش زرد و قرمز میشد لبشو گاز گرفت ی  
لحظه خواستم اذیتش کنم ولی ترسیدم از ترس غش کنه خواستم حرفاشو نادیده بگیرم برم ولی  
این دختره روزیتا بلند طوری که همه بشنون گفت...

\_\_\_\_\_

..روزیتا. آقای سپهری ایدا میگه شما عشق اونین حقیقت داره ؟؟؟؟؟  
\_\_\_\_\_

..رضا. وای حالا چی بگم همه ماته من بودن خدا کمکم کن به ایدا نگاه کردم دیدم چشماشو بسته  
ولبشو گاز گرفته من ماته حرکاتش بودم کیفشو محکم گرفته بود چشماشو باز کرد بالتماس به  
من نگاه میکرد دوباره این روزیتا حرفشو تکرار کرد...

\_\_\_\_\_

..من. ای بمیری روزیتا که الان وقته سوال کردنه مسخرت بود چشمامو بستم وای الان ابروم میره  
خدا دیگه باچه روی به همه نگاه کنم اگه بگه نه که همه فکرمیکنن خودمو به رضا تحمیل کردم  
ومسخره خاصو عام میشم وهمه به چشمه یک دورغگو میبینن چشمامو باز کردم که دوباره  
صدای این دختره خرو. شنیدم دوباره حرفشو تکرار کرد تا اون لحظه فقط دوست داشتم  
اونوبادیوار یکی کنم ولی باصدای رضا که به حرف امد بخودم امدم ...  
\_\_\_\_\_

رضا.. به ایدا نگاه کردم بلند گفتم ایداراست میگه معاشقه هم هستین چشمای ایدا بیش از حد باز شد ولی من حرفه دلمو گفتم میدونم اون عاشقم نیست ولی نمیتونستم تودلم این حرفارو نگه دارم بچه ها به پیچ کردن مشغول شدن به ایدا نگاه کردم که به طرفم داره میاد نفسم گرفت ....

...من. هوف نفسه راحتی کشیدم خداروشکر بخیر گذشت. به روزیتا نگاه کردم داشت میسوخت باز خند بهش نگاه میکردم رومو ازش گرفتم بزار بسوزه به سمته رضا رفتم اروم کنارش ایستادم ودستشو گرفتم اروم دمه گوشش گفتم ببخش ولی مجبورم الان جلوهمه فیلم بازی کنم ممنون که ابرومو نبردی بهش نگاه کردم نمیدونم چرا تو چشمات غم بود میدونم مجبور شد بخاطر من دروغ بگه فقط خواستم همه ببینن دستم تودستاشه خواستم دستمو بردارم ولی رضا دستمو محکم گرفت از حرکتش جاخوردم بهش نگاه کردم چشمات بسته بود حس کردم حرارت دستت بهم آرامش میداد به صورتش خیره شده بودم چشماتو باز کرد باورم نمیشه چرا چشمات قرمز شده بودن اروم دستمو ول کرد بدون نگاه کردن به من گفت امیدوارم فیلمت تموم شده باشه چون همه باور کردن حالا باخیاله راحت میتونی بری ازم دور شد هنگه حرفات بودم بخودم امدم بهش ی نگاه کردم دیدم باناراحتی به کارش ادامه میده نفسمو بیرون دادم بعد راهمو به سمته دره خروجی کشیدم از کافیشاپ بیرون رفتم..

بیرون که امدم به سمته ماشینم رفتم درشو باز کردم وسوارش شدم نمیدونم چرا نمیتونستم ماشینو برونم انگار دلم گرفته بود خیلی بغض داشتم من چم شده بود این مسخره بازی چیه براچی بغض به گلوم چنگ انداخته خدا من چه مریضی گرفتم اشکام خودبخود میریخت تعجب کردم یعنی چی اخه من براکی دارم گریه میکنم خودمم نمیتونستم براکی وچی گریه میکردم فقط دلم ابری شده بود از این ورم انگار پاهام سست شده بودن نمیتونستم حرکت کنم داشتم از ترس سخته میکردم نکنه معلول شدم به هق هق افتادم این چی بود که ب سرم امد بخودم که امدم دیدم پاهام یکم میتونم تکون بدم ای خاک برسره من کنن پاهام خواب رفته بود ولی بازم میترسیدم رانندگی کنم حالا چکار کنم پاهام بزور تکون میدادم نمیدونم تاحالا من اینجوری نشودم خواستم به یکی از بچه هازنگ بزنم بگم بیاد منو ببره دکتر ولی باید اوری اتفاقه تازه که

باهاشون دعواکردم نمتونستم بهشون زنگ بزدم فقط شماره ی رضا بود چاره ای نداشتم بهش زنگ زدم نفسم بندامده بود متاسفانه شیشه اسمم پیدا نکردم نمیدونم کجا گذاشتمش داشتم نفس کم می اوردم بلخره جواب داد ....

رضا. خیلی ناراحت بودم ولی خودمو مشغوله کار کردم تا اتفاق لحظه ی پیشو فراموش کنم من باید ایدارو فراموش کنم توهمین فکرا بودم که گوشیم زنگ خورد وقتی شماره رودیدم دلم شورزد یعنی چی ایدا بامن چکار داره دکمه رو زدم دیگه نفهمیدم انگاردنیاروسرم خراب شده بود ایدا ااروم باااشششش نفس بکش توالان کجای باشه باشه گوشيرو قطع نکن بامن حرف بزنی اره ماشینتو دیدم اروم باش گریه نکن چیزی نیست رسیدم دروباز کردم باترس گفتم چیشده شیشه سمت کو نترس الان پیداش میکنم خیلی گشتم بزور پیداش کردم زیره صندلی افتاده بود سریع شیشه اسمو تودهنش گذاشتم دستام میلرزید بلخره حالش بهتر شد داشتم میمردم وای خداروشکر بخیر گذشت ...

من..داشتم اون دنیارومیدیدم که رضا شیشه اسمو تودهنم گذاشت الان به لطف رضا من به این دنیا برگشتم یکم که اروم شدم سرمو به صندلی ماشین تکیه دادم به رضا نگاه کردم ازترس رنگ صورتش بیروح شده بود ببخش توروادیت کردم خیلی بیحال حرف میزدم توی چشمای رضا بازم غم دیدم چرا چشمات اینجوری میشن انگار میخوان حرف بزنی یکم که حالم بهتر شد به رضا گفتم منو میرسونی خونم؟؟؟

رضا. واقعا من بدونه ایدا میمیرم الان ایدارودیدم داشتم شاهده مرگش میشدم خداروشکر بخیر گذشت ازم خواست اونو ببرم خونش ازماشین پیاده شدم کمکش کردم تااونوره ماشین بشینه توراه خونش بودیم که بهش نگاه کردم سرشو رو صندلی تکیه داده بود به من نگاه میکرد برام عجیب بود چرا به من نگاه میکنی؟؟

—  
—  
من. هوم مومن نه اشتباه میکنی شاید داشتم نگاهت میکردم ولی فکرم اینجا نبود...

—  
—  
رضا. حالت خوبه میخوای اول بریم دکتر...؟؟

—  
—  
من. نه دکتر نمیخواد. فقط میخوام برم خونه استراحت کنم دیگه حرفی نزدم به خونه رسیدیم  
واقعا نای راه رفتن نداشتم بابدبختی ازماشین پایین امد چندقدمی راه رفتم دیدم از. روزمین کنده  
شدم.....

چندقدمی راه رفتم که دیدم از زمین کنده شدم با تعجب بهش نگاه کردم گفتم رضا بزارم زمین...

—  
—  
رضا. وقتی دیدم ایدا بابی حالی راه میرفت دیگه نتونستم تحمل کنم واونو بلند کردم هی تقلا  
میکرد بزارمش زمین ولی من کاره خودمو کردم وداخله خونس بردمش..

—  
—  
من. رضا منو داخله خونم بردمنم دستام دوره گردنش حلقه کرده بودم بهش زول زدم نفسم  
بندامده بود صدای قلبشو میشنیدم واقعا ی حالی داشتم توصیف نشودنی انگار آرامش تمام  
وجودمو گرفت منو داخله اتاقم برد ی لحظه فکره شیطانیه به سرم امد دستامو محکمتر حلقه  
کردم خواست منو روتخت بزاره ولی من دستامو رها نمیکردم صورتش باصورتتم فاصله کمی  
داشت بهش زول زدم اونم بهم نگاه میکرد نمیدونم چرا ولی دوست داشتم پیشم بمونه ...

—  
—  
رضا. هنگه کرده بودم این دختر باز شیطون شد قلبم به شدت می تپید اخه خیلی بهش نزدیک  
بودم ولی یهوبخودم امدم وبلند شدم خواستم برم ولی ایدا دستمو گرفت...



---

من. دست رضارو گرفتم گفتم میشه نری ....

---

رضا. دلم نیومد نه بگم براهمین قبول کردم وپیشش موندم ...

---

من. خوابم نمیبرد این رضاهم نمیدونم کجاستوداره چکار میکنه ولی صداهای میومد بابدبختی بلند شدمو به سمته دره اتاقم رفتم ازاتاقم بیرون امد وای چه بوی میاد این بوی غذا ازخونه منه؟؟ کی داره توخونم اشپزی میکنه به سمته اشپز خونه رفتم رضارودیدم باپیش بند داره غذادرست میکنه پشتش به من بود ازتعجب دهنم باز شده بود یعنی واقعا رضا بلده اشپزی کنه منکه باورم نمیشه یعنی تاغذاشو نخوردم باورنمیکنم که رضا میتونه اشپزی کنه بهش نگاه کردم اخی الهی بمیرم داره خودشو برای من اذیت میکنه هنوزم حواسش به من نبود دسته خودم نبود بالاسرم به جا فرشته ها شیاطین بودن راستش خودمم خیلی دوست داشتم بغلش کنم یعنی ببینم بغله این رضا چه احساسی بهم میده فقط محضه کنجکاوی وبرای امتحان حالا مگه چی میشه خدا فقط ی بارکه اشکال نداره هوم خدایا میدونم اینقدمهربونی زود قبول میکنی خداجون دمت گرم دوباره به رضا نگاه کردم هوف خدا ی سیلی هم بخورم مهم نیست مهم اینکه حسرتشو ی عمر نخورم بخودم امدم واروم به سمته رضا رفتم.....

---

رضا.میخوام برای یبارم شده خودم بادستای خودم براخرین بار برای عشقم غذادرست کنم باید بهترین غذا رو براش درست کنم براهمین با تمامه وجودم مشغوله درست کردن غذای قورمه سبزی شدم خدایا شاهد باش این غذاروباعشق میپزم حتی اگه عشقم یک طرفه باشه اینقد غرق کاربودم که حواسم به اطرافم نبودم ولی باحلقه ی دوره کمرم هنگ کردم ...

ولی باحلقه دوره کمرم هنگ کردم یک لرزش به تنم وارد شد به دستای ظریفش نگاه کردم چشمامو بستم اچه صورتش به کمرم تکیه داده این باعث میشد نفسای گرمشو احساس کنم چشمامو باز کردم دستاشو گرفتم واروم بازشون کردم وبه طرفش برگشتم بهش نگاه کردم ....

---

من. رضا دستمو ازدوره کمرش باز کرد وبه طرفم برگشت میدونستم الان ی سیلی بهم میزنه منتظره این لحظه بودم که منو ی سیلی مهمون کنه از ترسم اشکم افتاد وروگونه هام سرخورد. دستای رضا به صورتم امدم دیگه داشتم پس می افتادم خدایا غلط کردم دیگه بغل کردنشو امتحان نمیکنم بااین که آرامش بخش بود ولی این بندت نمیزاره حال کنم دستاشو روگونه هام کشید یعنی اشکمو پاک کرد. نه یعنی از کارم ناراحت نشود؟؟؟. نمیدونم چرا چشماش به همه ی صورت نگاه میکرد یعنی تمام کمال صورتمو انالیزم کرد وبا ی حرکت منو تو بغلش کشید دیگه داشتم شاخ درمی اوردم رضا الان چکار کرد من الان کجام تو بغله رضام هنگ کرده بودم ولی بخودم امدم ومحکم تر بغلش کردم دسته خودم نبود چشمامو بسته بودم وعطره تنشو به ریه هام کشیدم من نمیدونم این حس چیه فقط ارزوداشتم زمان برامون به ایسته لبخند رولیم امد خدا بزار بیشتر حال کنم با صدای رضا که دمه گوشم بود.وبانفساش گوشمو قلقلک میداد چشمام چهار تاشده بود بخودم امدم .....

---

رضا. اشکه ایدارو بادستام پاک کردم به تمام صورتش نگاه کردم من چطور از تو دل بکنم کنترولمو ازدست دادم واونو تو بغلم کشیدم ایداهم محکم منو بغل کرد نمیدونم ولی از این که منو اینجور محکم گرفت خیلی خیلی خوشحال بودم انگار به اوج رسیده بودم تا اینکه صداشو شنیدم گفت خدا بزار بیشتر حال کنم ی لحظه خندم گرفت بهش گفتم خدا صداتو شنید بیشتر حال کن یهو به من نگاه کرد صورتش قرمز شده بود پخی زدم زیره خنده....

---

من. ای بمیری ایدا فکر تو بلند گفتمی ابروت رفت صورت من داغ شده بود فکر کنم قرمز شده به رضا نگاه کردم که بادیدنم پخی زد زیره خنده منم که شرمند و سربزیر اینم ی سوژه پیدا کرده داره بمن میخند حالاکی ساکتش میکنه لبمو از حرص میجویدم که دیدم ساکت شد چراساکت شد بهش نگاه کردم دیدم ذول زده به من ...

---

رضا. لباتو اینجوری نخور اینجوری پیش بری دیگه لب خوشکلی برات باقی نیمونه....

---

من. از تعجب چشمم باز شد امشب رضا خیلی شیطون شده بودا باورم نمیشه این حرفو زد منم باخل بازیام وبی فکری سریع جواب دادم لبام به دردم نمیخوره شاید ی روزی به دوست پسرم دادمشون دیدم چشمش شیطونی شد بخودم ادمم خاک توسرم این چه حرفی بود زدم من به همه گفتم رضادوست پسرم بهش نگاه کردم لبش داشت میخندید سریع.....

سریع گفتم اممم چیزه یعنی هیچی اهان غذات داره میسوزه اره غذات داره میسوزه میدونستم دارم چرتو پرت میگم از خنگیم به جای که هستیم نگاه کردم دیگه داشتم اب میشوادم اچه خودمون تو اشپز خونه بودیم عجب خنگی شدم وای ابروم دوباره رفت خواستم درستش کنم ها ولی دوباره گند زده بودم اینم از خنده روبه موت بود میخواستم از فرصت استفاده کنم فلنگو ببندم سریع برگشتم ولی رضا دستمو گرفت ودوباره توبغلش رفتم چون که قدش از من بلند بود باعث شد سرمو بالا بگیرم به چشمای سبزش خیره شدم ....

---

رضا. وای از خنده داشتم میمردم نمیدونم ایدا چرا نقد فراموشی داره از حرفاش خندم گرفت یعنی تا حالا تو عمرم هیچ وقت اینجوری نخندیدم خواست دربره که گرفتمش به صورتش خیره شدم گفتم کجا چیزی اینجا یادت نرفته بهم بدی؟؟

..من. توفکر رفتم چیرو باید بهش بدم خودش که اشپزی کرده شاید نمکو میگه نمک میخوای اونوره دیدم ابروهایش بالا رفت وای نکنه دوباره گند زدم وییی نه سوتی دادم...

—  
رضا. دوباره ی خنده ی کوتاه کردم گفتم مگه الان نگفتی لبم برای دوست پسر میزارم ...

—  
—من. ایدا بدبخت شدی الان چکار کنم توفکر رفتم گفتم نه بابا رضا جرعت نداره منو بوس کنه اره لبخند زدم یعنی لبخنده شرمندگی زدم گفتم اهوم گفتم خب ....

—  
رضا. بادیدن صورتش بیشتر لبخند رولبم امد خب به جمالت توبه همه گفتی دوست پسرت کیه ..

—  
من. خب معلومه تو....

—  
رضا. دوباره نگاهش کردم دیدم مثله بچه کوچیکا بهم نگاه میکنه به لبش نگاه کردم از روژلبیی که زده قرمز قرمز شده بود دیگه نتونستم دربرابرش مقاومت کنم سریع لبمو رولبش گذاشتم

.....

.....  
من. وای چرا داره به لبم نگاه میکنه نترس ایدا اون عمران این کارو بکنه از فکر بیرون امدم حس کردم لبام اتیش گرفت اتیشی که تمامه وجودمو روشن کرده بود خودبخود چشمام بسته شد نتونستم باهاش همراهی کنم مثله مجسمه ها بهم شوک وارد شده بود بلخره دست از لبم برداشت چشمامو باز کردم میخواستم بگم خیلی خوب بود ی باره دیگه دیونه بودم الان بیحیاهم شدم ولی زبونم قفل شده بود به چشمای رضا نگاه کردم خمار شده بود انگار سیرنشوده بود هنوزم به لبام

نگاه میکرد تازه بخودش آمده بود بابتابی دست روموهایش کشید از پیشم رفت توحیاط هنگ  
کردم یهو چشم شد....

—

رضا. وقتی لبشو بوسیدم واقعا سیر نشودم اینقد آرامشو به من تزریق کرده بود تمام ناراحتیامو  
فراموش کرده بودم بخودم ادمم رضا ایدا سهمه تونیست این کاراشم براش عادیه ندیدی توشمال  
همه روبغل میکرد این حسش به منم مثله حسش به بچه هابود دیگه داشتم کلافه میشدم سریع  
بخشیدی گفتمو از کنارش ردشدم توحیاط خونش رفتم نمیدونم چند ساعت باخودم تنها بودم  
تاداخله خونش شدم روکانافه نشسته بود منم باشرمندگی به اشپز خونش رفتم غذاآماده شده بود  
همه چیرو رومیز نهارخوری چیدم ایداهم روبروم نشست متفکرانه به غذا نگاه میکرد....

—

من.. عجب غذای شده بود باولع میخوردمش روکردم به رضا گفتم دمت گرم اشپزیت بیسته  
بخور چرانمیخوری؟؟

—

رضا. اشتها نداشتم فقط به ایدا نگاه میکردم که صداشو شنیدم گفت چراغذاتو نمیخوری بخودم  
ادمم خواستم اولین لقمه رو تودهنم بزارم که صدای تلفن خونش به صدا امد خودبخودرونواره  
ضبط شد صدای ی خانم امد..

—

کتایون. الو ایدا چرا گوشیتو جواب نمیدی خواستم بگم مهمونیه فرداشبویادت نرها خانواده ارش  
خیلی حساسن اون لباسی که ازدبی اوردمو بیوش میدونی که اونا خیلی روعروس ایندشون  
حساسن دیگه صفارش نکنم ها اگه امدی بهم زنگ بزنی خداحافظ..

—

رضا. دیگه نفسم بالا نمیومد.....

رضا. دیگه نفسم بالا نمی امد به ایدا نگاه کردم دیدم ماته من شده بوده دیگه نتونستم بهش نگاه کنم از جام بلند شدم گفتم من دیگه میرم ببخشین که هر کاری کردم دسته خودم نبود دیگه نباید به ایدا نگاه کنم چون بیش از حد گناه کردم و اینم خوب یادمه که حاج اقا گفته بود هیچ وقت به نامحرمی که میخواد ازدواج کنه یا شوهر داره به چشم عشقت نگاهش نکن چون این بدترین گناهه بدونه نگاه کردن به ایدا رفتم ولی باصداش ایستادم .....

.....

من. اه مامان الان وقتش بود به رضا نگاه کردم صورتش غمگین شد. ی ببخشیدی گفت بدونه نگاه به من به سمته دررفت و چرا اینجوری کرد صداش زدم کجاتو که هنوز شامتو نخوردی؟؟

.....

رضا... ممنون سیرشدم از دررفتم بیرون تو خیابونا به ایدا و گناهی که کردم فکر کردم چقد از دینو ایمانم دور شدم حالا من از هردوشون دور شدم هم از خدا که ی بار نشوده نمازمو قضا بخونم هم از ایدای که دلو دینمو باخودش برده اشکام تو خیابونا میریخت خدایا همه گناهامو ببخش شیطان گولم زد نادونی کردم ایدا که از دستم رفت لائل تودیگه تنهام نزار اینقد داغون بودم که هر ساعت به یکی میخوردم نمیدونم چقد رفتم که به جای بلندی که همه جای شهرو میدیدم اونجا به همه خونه های روشن نگاه کردم داد زدم خدا خدا منو ببخش ازت دور شدم منو ببخش به نامحرم نگاه کردم منو ببخش چندسال عبادتم برباد رفت خدا همش تقصیره دله تو که شاهد بودی عشقم پاک بود بخودت قسم اینکارام بی منظور بود من خودم میخواستم باشانسه خواستگاری از اون همه گناهمو جبران کنم ولی خودت شاهد بودی که مادرش چی گفت همه ی محاسباتم بهم ریخت دیگه فرصته جبرانی ندارم خدایا توبه میکنم خدایا توبه میکنم از ایدا میگذرم خدا بهم کمک کن تا زدم بره بیرون باگریه و فریاد اینارو میگفتم خدا منو ببخشی این بنده ی خطاکار تو میبخشی؟؟.. روزمین افتاده بودم تمام لباسام خاکی شده بودن اینقد سجده کردم اینقد از خدا طلبه بخشش کردم که دیگه صدام در نمیومد خدا بهم قوته قلب بده فراموشش کنم. خدا کمکم کن خواهش میکنم توبه صبر و بهم بده دستامو بالا اوردم گفتم خدا یا ایدارو بتومی سپارم خواهش میکنم خوشبختش کن این دعا رو با در قلبم میگفتم ولی من خوشبختیه عشقمو

میخواستم خدا. ایدار و خوشبخت کن منم سعی میکنم فراموشش کنم دستامو رو صورت تم گذاشتم شروع کردم به هق هق کردن واقعا امتحانه سختی بود از عشقت بگذری دوباره به اسمون نگاه کردم خدا اگه تقدیر اینه من قبول میکنم و از این شهر میرم فقط کمک کن فراموشش کنم قول میدم دیگه بنده ی خوبی بشم نمیدونم چقد با خدا در دودل کردم که دیدم هواداره روشن میشه از جام بلندشدم به سمت خوننه حرکت کردم.....

به خوننه رسیدم خیلی خسته بودم تمام راهو باگریه امده بودم همینجور خودمو رو تخت ول کردم خیلی خسته بودم بابی حالی به خواب رفتم ....

---

ایدا. وقتی رضا از پیشم رفت دیگه داشتم دیونه میشدم نمیدونم چرا دلم شور میزد همه خوننه رو قدم میزدم لبمو میجویدم اخه الان وقتش بود مامان به سمت تلفن رفتم به مامانم زنگ زدم چندتا بوق زد ..

---

.کتابیون. الوو.

---

من. الو سلام مامان این حرفاچی بود ز دین هااا بدرک که خانواده ارش حساس باشن به من چه که باید به مهمونی بیام هان من جوری لباس میپوشم که دلم میخواد برام مهم نیست دوستای بابام چه نظری دارن باشه من میام مهمونی ولی باروش وصلیغه ی خودم به اون مهمونیه مزخرف میام خدافظ از عصبانیت گوشيرو رودیوار پرت کردم که باعث شد چندتیکه بشه میخواین من به مهمونی بیام باشه میام اون مهمونی رو روسرشون خراب میکنم ی کاری میکنم که این ارش مامانی بگه غلط کردم عوضی به رضا فکر کردم الان چکار میکنه به شامه نخوردش نگاه کردم اشکم افتاد از خودم پرسیدم ایامن رضارو دوست دارم چشمامو بستم صدای قلبمو شنیدم اره دوستش داری وگرنه اینقد بیتابونگرانش نبود ی پس چرا متوجه ی خودم نبودم چندروزی احساس میکردم ی حس جدید به سراغم امده بود ولی من درکش نکردم یعنی این حس اسمش

عشقه؟ خدا چرادر فهمیدم باز ندای قلبمو شنیدم تواز قبل فهمیده بودی ازروزی که توشمال بودی تو عاشقش بودی ولی خودت ازش فراری بودی از فکر امدم بیرون وسایله شامو بردم به اشپزخونه دوباره دلم لرزیدتوجای وایستادم که یک ساعت پیش رضا منو بوسیده بود روزمین نشستم رضا منو ببخش که خوبیاتو ندیدم وبجای تشکر همش دلتو میشکستم گریه شدید شد تواشپز خونه نشستم زانو هامو بغل کردم رضا الان کجای من خنگ عشقتو ندیدم چون این حرکات برام عادی شده بود نفهمیدم خدا من شاهده خوردشدن عشقم بودم گریه هام به حق حق تبدیل شد چندساعت ازگریه کردنم میگذشت حالا من به ی گوشه ای خیره شده بودم وساعتم همینجور میگذشت تا اینکه بخودم امدم وبلند شدم به سمت دستشوری رفتم تاصورتو بشورم به اینه نگاه کردم دیدم روزم یکم دوره لبم رفته بود ی لحظه لبخند زدم دوباره به یاده رضافتادم وقتی که منو اینجوری بوسید ومن تمام وجودم اتیش شده بود باخودم حرف زدم رضا جبران میکنم حالا منم عاشقت شدم بهت قول میدم ی روزی عشقمو بهت نشون بدم فقط خداکنه توهم عاشقم باشی تامطمئن شم توهم بهم حس داری وحدثم درست باشه صورتو شستم به سمته اتاقم رفتم چندساعتی به سقف خیره شده بودم تااین که خوابم برد دیگه نفهمیدم چی شد....

رضا. ساعت ۱۰:۱۵ بیدار شدم وبه سمته دانشگارفتم تامدارکمو ببرم چند ساعتی از تحویل مدارکم میگذشت داشتم وسایلمو جمع میکردم ساعت ۱۲ شب به سمته مشهد پرواز داشتم به هیکس نگفتم کجا میرم فقط به شریکم حسین گفتم ازشم قول گرفتم به کسی نگه کجارتتم....

هنوز چند ساعتی وقت دارم روتختم نشستم چشمامو بستم قلبم بخاطره تومی تپه ایدا. خدا کمکم کن خیلی سخته اشکم روگونه هام افتاد دستامو روصورتتم کشیدم ساعته ۲:۱۸ ظهر بود ازخونه زدم بیرون خیلی قدم زدم به چند هفته ی قبل فکر میکردم اینقد راه رفتم تابه پارکی رسیدم روی نیمکتی نشستم به اطرافم نگاه کردم این آخرین روزه تواین شهرم شهری که تنها عشقم توش نفس میکشه به اسمون نگاه کردم خورشید چشممو زد باعث شدچشممو ببندم صدای خنده ی دختر پسر و شنیدم که ازمن رد شدن تودلم گفتم خدایا هیکسو ازعشقت جدا نکن نفسمو بابغض بیرون دادم وبلندشدم به سمته خونه حرکت کردم نمیدونم چقد قدم زدم تابه خونه رسیدم وقتی رسیدم ساعت ۶:۵۵ بود نگاهمو ازساعت روی دیوار گرفتمو باحسرت به سمته



حموم رفتم نیم ساعت دوش گرفتموبیرون امدم خیلی گرسنم بود ولی اشتها نداشتم هیچی تواین روزه نحس ازگلوبم پایین نمیرفت تمامه روزم شده بود نگاه کردن به ساعته روی دیوار فقط میخواستم هرچی زودتر این روز نحس تموم شه بلخره باگذشته زمان وقته رفتن شد ساکمو دستم گرفتمو به سمته فرودگاه رفتم آخرین نگاهمو به این شهر کردم و برای ایدا ارزوی خوشبختی کردم توصالون نشسته بودم که وقته پروازمو اعلام کردن بابی حالی ساکمو روزمین میکشیدم تا این که سواره هوا پیما شدم صدای زنی از هواپیما امد. مسافری محترم لطفا کمربندهارو بندین وقتی حرفاش تموم شد هواپیما پرواز کردممنم ازپشته پنجره به شهری که دارم ترکش میکنم نگاه کردم چشمامو بستم.....

من. بابی حوصلگی تومهمونی قدم میزدنم میدونم چرا ولی انگار یهو قلبم از جسمم کنده شد دستمو رو قلبم گرفتم من چرا اینجوری شدم یک خدمتکار باسینی شربت ازم رو شد که بهش گفتم ی شربت بده لیوان شربتو خوردم بهش نگاه کردم یاده رضا افتادم اون همیشه توکافیشاپش بهم شربت میداد لبخنده تلخی زدم وقتی مهمونی تموم شه بهت زنگ میزنم دلم برای صدات تنگ شده. از فکر بیرون امدم حس کردم یکی پیشمه بهش نگاه کردم اه این پسر ارش داره نگاهم میکنه سریع گفتم چی میخوای وقتی اینو گفتم چشماش باز شد بدرک بزار هرچی میخواد راجبم فکر کنه چه بهتر اینجوری از شرش راحت میشم...

ارش. این دختر چقد بی ادبه فکرده کی هستش حیف به اسراره مامان اینجام وگر نه این دختره نجسبویه هیچوجه تحمل نمیکردم اه حاله از همه دخترا بهم میخوره اینا چه موجودات عجیبین ببین چطور با چشمای گربه ایش بهم زول زده مشکلی دارین که اینجوری بهم زول زدین....؟؟

من. اره مشکل دارم من از تو خوشم نیاد. گرفتی. دیگه هم دورورم نپلک چون بد میبینی صورتشو دیدم داشت قرمز میشد ی پز خند زدمو ازش رد شدم....

---

ارش. حیف همه اینجابودن وگرنه فکشو همینجا میریختم ازعصبانیت دوست داشتم خفش کنم  
شانس اوردازپیشم رفت وگرنه خونشو همینجا میرختم دختره روانی تاوان گستاخیتوی روز  
میدی ....

---

من.. دیگه این مهمونی غیرقابله تحمل بودباید یکاری بکنم مهمونیشون روسرشون خراب شه....

---

هوف این جووری نمیشه ایناباید بفهمن ایدا کیه لیوانو به یکی از خدمت کارادادم سریع به سمته  
ماشینم رفتم کسی حواسش بمن نبودماشالله اینقد.ادم هست که من توچشم نیستم دره ماشینو  
باز کردم چندتا ترقه ازداشپرت دراوردم امشب همتونو سکتہ میدم. ی لبخنده شیطانی رولبم امد  
قبلا نقشمو کشیده بودم بزور.ازبازار ترقه پیداکردم خب حالا چکار کنم دره ماشینو بستم فوری  
وارده باغشون شدم که پُره مهمونی بود باید یکاری بکنم که بهم شک نکنن اممم چکار کنم اهان  
اونجا خوبه کسی متوجه من نمیشه سریع همه ترقه هارو چیدم به اطرافم نگاه کردم ببینم چی به  
چیه ایاکسی داره منو میپاد یانه خوشبختانه همه مست بودن نمیفهمیدن کاره کیه خب ی فندک  
دراوردم اولین ترقه رو جلو این اقای که داره مخ دختررو میزنه پرت کردم وای صداس وحشتناک  
بود کسی منو نمیبینه چون پشتته ی بوته بزرگ پنهان شدم خخخخ اخ دلم مرده فرار کرد وای  
مردم دومی کناره دیجی وای خخخخ سومی کناره خانواده ارش دیگه ازخنده داشتم روده بور  
میشدم وای همه ترقه هارو پخش کردم ایناهم مثله موش دارن اینوراونور میدون صدای جیغ این  
دختر کرم کرد ای بمیرین راحت شم بنظرم دیگه بسه اوضاع خیلی وخیم شود منم بایدمثله اینا  
جیغ بزئم وگرنه شک میکنن منم بادو رفتم جیغ جیغ میکشیدم مامان امد پیشم ....

---

کتابیون. کجای دختر داشتم میمردم فکردم توریت شده چیزیت نشوده عزیزم چرانگت پریده

....

من. خخخ سریع رفتم تونقشم مامان من میتروسم مامان بیابریم اینجا درامان نیستیم ...

کتابیون اروم باش دخترم اره بهتره بریم حمید بیا بریم اینجا من نمیتونم بمونم دخترم داره  
از ترس میلرزه زودباش بریم ....

مادره ارش. وای ببخشید کتابیون جون باورکنین نمیدونیم این صداهاچیه معذرت میخوایم ...

من. ایدانوبته توی مامان من نمیخوام اینجا بمیرم اینجا به مادره ارش نگاه کردم اخه خیلی  
ترسیده بیخیال مامان من هنوز جونم اینجا ترور میکنن زدم زیره گریه که این ارش روانی امد  
گفت...

ارش. ببخشید ایداخانم کی اینجا ترور میکنه بعدش مگه شما معروفین که بینه این همه ادم  
شما باید بمیرین ...

من. مگه فقط معروف. ترور میشن از کجا معلوم این کار کاره شماها نباشه ..

کتابیون. بسه دیگه این حرفا چیه دختر...

.....

من. باعصبانیت گفتم ماما مگه صداها رو نشنیدی ماما من از ترس دارم میمیرم شما بیخیال  
زدین..

—

ارش. نترسین ما ز شما محافظت میکنیم..

—

من. اه تاصبح باید جواب اینو بدم از فکر بیرون امدم گفتم هه شما شما میخواین از من محافظت  
کنی؟؟ یکی باید از شما محافظت کنه انگشتمو سمت مادرش نشون دادم هه من رفتم ماما خدافظ  
به چشم غره ی ماما بابا توجه نکردم از اونجا زدم بیرون کل راهو میخندیم به خونه که رسیدم  
سریع به یاده رضا افتادم گوشیمو برداشتمو به رضا زنگ زدم ((مشترک مورد نظر خاموش میباشد  
لطفا بعدن تماس بگیرین)). نمیدونم چرا دلشوره گرفتم پنج بار زنگ زدم ساعت ۲:۴۵ بود گفتم  
حتما شارژش تموم شده روتخت لم دادم از فکر و خستگیه زیاد خوابم برد.....

از خستگیه زیاد خوابم برد دیگه نفهمیدم چیشد ...

—

— رضا. بلخره به مشهد رسیدم از فرودگاه درست گرفتم ..

—

راننده ی. تاکسی). اقا مقصدتون کجاس؟؟

—

رضا. منوبه نزدیکترین هتل ببرین ..

—

..راننده ی تاکسی)) چشم اقا...

رضا. پوله تاکسیرو دادم به سمت هتل رفتم واونجا یک اتاق گرفتم تافردا برم بنگاه دنباله خونه بگردم اصلا حوصله ی دیدن اتاقو نداشتم فقط دنباله حموم گشتم وداخلش رفتم نیم ساعت حموم کردم ساعت ۹:۵صبح بود که ازحموم بیرون امدم خیلی خسته وگرسنه بودم حال نداشتم به رستوران هتل برم ازهمینجا بهشون زنگ زدم وصفارو دادم موهامو داشتم خشک میکردم که زنگ در زده شد وصفارشو گرفتم اوردم تواتاق چون نصفه شب بود گفتن غذا آماده الان نداریم الان وقته صبحانس براهمین ازم عذرخواهی کردن ونیمروپنیر این چیزا آورده بودن منم کلا برام فرقی نمیکرد چی بخورم براهمین بیخیال زدم وهمینارو خوردم هوف بعدازاین که سیر شدم صدای اذان ازبیرون شنیدم وقته نماز بود ازپنجره میشد گنبد امام رضارودید تونورمیدرخشید خدایا بهم صبربده وقتی وضو گرفتم مشغوله نمازخوندن شدم یکم باخدا.رازونیاز کردم بعدش به تختم رفتم واونجا خوابیدم ....

من. صبح دانشگاه داشتم دستامو باز کردم ویک خمیازه ای کشیدم هایی وای چقدخسته بودم ولی بافکراین که رضاروببینم زودی ازتخت پریدم پایین وبه سمت دستشوری رفتم دستوصورتمو شستم وامدم بیرون سریع ی لغمه نون پنیر گرفتم وبه اتاقم امدم همینجور لغمه رومیجویدم دنباله ی مانتو میگشتم امم حالا کدومو بپوشم این خوبه خب بلخره لباسمو انتخاب کردم ی مانتوی نارنجی پرنگ وبادکمه های بزرگ که مدلش یوری بودن وبایک کمربنده طلای وی ساپرت هم رنگش کلا من لباسم سته خب کوله پشتیمو گرفتم پیش بسوی دانشگاه خیلی وقته به صندلی خالیه رضا خیره شده بودم هوف پس کجاس اونکه هیچوقت غیبت نداشت نکنه چیزیش شده باشه توفکر بودم که حس کردم کمرم داره سوراخ میشه اخ به پشت سرم نگاه کردم دیدم مریم داره بهم اشاره میکنه ها چته مثل ادم حرف بزن خو همش ابرو میندازی ..

—  
مریم. ایدا استاد یک ساعته داره صدات میزنه ..

—  
من. چی استاد سریع برگشتم بله استاد چیزی گفتمی باحرفه من همه خندیدن به همه نگاه کردم دیدم باخنده به من ذول زدن صدای استادو شنیدم که صدام کرد بله استاد...

—  
استاد. دخترم حالت خوبه چرا به میزه آقای سپهری ذول زدی؟؟

—  
من. هیچی استاد چیزه مهمی نیست استادخواست چیزی بگه که زنگ خورد دیگه چیزی نگفت واز کلاس بیرون رفت روزیتا. باعشوه امد جلوم گفت..

—  
روزیتا. چیه دلتنگه عشقتی اخه چه رمانتیک ولی عشقت دیگه اینجانمیاد یعنی تو این دانشگاه دیگه درس نمیخونه..

—  
من. باحرفای روزیتانگار. ی. سطل اب سردوسرم ریختن چی میگی عوضی هولش دادم رودیوارخواست بهم حمله کنه که محمد جلوشو گرفت ببین محمده نفعته به دوست دخترت بگی دیگه از این شوخیای مسخرش بامن نکنه فهمیدی ..

—  
روزیتا. ده دختری احمق همه بچه های دانشگاه خبردارن رضات از اینجارفته دختره روانی رضازاخلاق گنده توفرار کرد.....

---

من. دیگه نفسم بالا نمیومد به بچه هاگفتم این داره چی میگه فاطمه واقعا. رضا از این دانشگاه رفته  
؟؟ چرا کسی جوابمو نمیده بادادگفتم حرفای روزیتا حقیقت داره به سمتی سامی رفتم یقشو گرفتم  
حقیقت داره سامی باگفتنه اره سامی نفسم دیگه بندامد همه جا برام سیاه شد....

صدای شنیدم چشممو اروم باز کردم همه جاسفید بود صدای شنیدم گفت خداروشکر بیدار  
شدم بهش نگاه کردم دیدم مامان پیشم ایستاده من اینجا چکار میکنم مامان؟؟ چرا اینجام ....  
کتایون. چیزی نیست دخترم تو دانشگاه بهت شوک وارد شده باعث شد سامیو دوستات بیارنت  
بیمارستان خداروشکر بیدار شدی الان دوروزه اینجا ایستادم از ترس میمردیم ....

---

من. چی دوروزه اینجا واقعا یعنی اینقد حال بد شده براچی اخه یکم که فکر کردم یادم افتاد  
دیگه رضارو نمیبینم گریم گرفت کجا رفتی بی معرفت من تازه عاشقت شدم میخواستم بهت بگم  
که عاشقت شدم به هق هق افتادم که مامان از ترسش رفت دکتر و آورد اونا هم ی امپول زدن که  
دوباره بخواب رفتم شب بیدار شدم دوباره یاده رضا افتادم ولی از ترسم دیگه گریه نکردم چون اینا  
منو با امپولاشون میخوابونن با اسرار به مادرم راضی کردم منو از اینجا ببره مادرم اولش راضی  
نشود به خونه خودم برم الکی خندیدم شادش کردم تا مخشو زدم و گرنه من کجا خنده کجا وقتی  
مامان منو بخونم رسوند گفتم مامان من حال خوبه شما هم عشقتو تنها نزار لبخندی زدم که مادر  
منو بوسید گفت مواظب خودت باش من هر نیم ساعت به موبایلت زنگ میزنم وای خدا مامان من  
بزرگ شدم الانم از شما هم سالم ترم نگرانم نباشین هوف بلخره مامان رفت وقتی رفت به سمتی  
ماشینم رفتم و از داخله خونم بیرون اوردمش باید برم کافیشاپش با سرعت رانندگی میکردم بلخره  
بهش رسیدم فقط این پسره شریکشو دیدم به سمتش رفتم ببخشین آقای.. اسمشو بلد نبودم  
خودش گفت حسین اهان آقای حسین رضا کجاس واقعا از اینجا رفته؟؟؟

...حسین. بله رفته ..

---

..من. میخواستم بگم میشه ادرسشو بدین ...

-----

..حسین. والا من هیچ ادرسی ازش ندارم فقط میدونم ازاینجا رفته

---

..من. خدا این پسر کجا رفته شماره جدیدی ازش ندارین؟؟

---

..حسین. نه متاسفانه ندارم ببخشید من برم صفارشو بدم..

---

..من. دیگه نتونستم اینجا بمونم این پسر هم مشکوک بود چطور شمارشو نداره اونکه شریکودوستشه بلخره اززبونش میکشم بیرون دست ازپا به خونه برگشتم مامانم منوکشت اینقد بهم زنگ زد گوشيرو گرفتم به رضا تلفن زدم ولی خاموش بود یک اس بهش دادم شایدیک روزی موبایلشو روشن کرد بهش اس دادم گفتم ((خدانا مردارونمی بخشه توکه مردبودی چرانامردی کردی)) دکمه ی ارسال.. گوشيرو گذاشتم. شده دنیاروبگردم پیدات میکنم خودمو روتخت پرت کردم وبه سقف خیره شدم .....

---

..رضا.دوروزه که به خونه جدیدم امدم ایداهم هنوز.ازذهنم پاک نشوده گوشیمم ازترسه این که صدای ایداروبشنوم خاموش کردمش روبالکن خونم بودم وحرمه اقاامام رضا روبه وضوح میدیدم چه حسه آرامشی اینجا هست همونجا باخدای خودم دردودل میکردم ساعت ۱۲:۶ بود که توخونه رفتم....



وقتی داخله خونم شدم به سمت کتابای دانشگاهم رفتم بهتره بادرش خونده زیاد فراموشش کنم اولین کتابوباز کردم ولی حسه خوندن نداشتم یعنی فکرش از ذهنم نمیره دستامو به صورتم کشیدم من میتونم میتونم ندای قلبمو شنیدم واقعا کسی میتونه به همین سادگی از عشقش بگذره خیلی فکر میکردم مغزم دیگه توان نداشت براهمین به تختم رفتم وبافکره ایدا خوابیدم ....

من. ای خدا چندروزه دارم دنباله رضا میگردد دیگه داشتم کلافه میشدم یک هفته هست دارم دنبالش میگردد خدا کجاس ی راهی ی نشونی خواهش میکنم این چندروزو بادیونگی سر کردم همه شبام شده بود گریه به خونه رسیدم این روزاحتی باماشینم نمیرفتم بیرون همش پیاده روی میکردم توپارکا تورستورا همه جارو میگشتم مثله دیونه ها شده بودم حتی بخودم نمیرسیدم به اتاقم رفتم کیفمو پرت کردم به اینه نگاه کردم چقد شکسته شدم زیره چشمام سیاه شده صورتم لاغر شده بود ایدای قبل کجاو ایدای الان کجا اشکم افتاد رضا کجای کجای بخدا دارم میمیرم چراگوشیت خاموشه هر دقیقه زنگ میزنم ولی صدای اون خانم توی گوشی حالمو بهم میزنه باگریه روی زمین زانو زدم خدا التماس میکنم بهم رحم کن اونو به من برش گردون هق هقم سکوته اتاقمو شکست چقدم بدبختم با گریه به اتاقم نگاه کردم خدا میبینی فقط من اینجام تواین خونه فقط من اینجام چیزی ازت نمیخوام فقط بزار ی روزی رضارو کنارم داشته باشم بخدا نذر میکنم برم زیارت حالا هرکجا زیارته حضرته معصومه یازارته اقامام رضا هق هقم بیشتر شد اقا امام رضا چقد اسمت زیباس هم اسمه عشقمه اشکمو پاک کردم اقامام رضا منو میطلبی بیام زیارتت میخوام تو واسطم باشی میخوام بخدا بگی من از همه کارام پشیمونم قول میدم دیگه کسیو اذیت نکنم فقط بزاره ی بار رضا روببینم وبغش کنم چشمامو بستم وازته دل ارزو کردم رضارو تا اخر عمر داشته باشم خدا فردا بلیته مشهد میگیرم کمکم کن خدا نذر میکنم توی شهداگه ی فقیروببینم بهش کمک کنم بلند شدم وبه حموم رفتم اونجاهم زار.زدم تا خالی شدم وقتی از حموم بیرون امدم سرم درد میکرد یک هوله دوره سرم پیچیدم وبه تختم رفتم این تختوبالشتم شاهد تنهای گریه هام بودن مثله همیشه باناراحتی بخواب رفتم....

رضا. نمیدونم چراوقتی ازش دورم بیشتر بفکرشم خدا دارم صبرموازدست میدم خدا خیلی دلتنگشم بافکرکردن بهش انگار دارن قلبمو ازسینم میکنن دوباره اشکام افتاد صبور باش رضا صبور ایدا حتما تالان عقد کرده دیگه بهش فکر نکن بلند شدم به حرم رفتم تا براش ارزوی خوشبختی کنم وباعششش خوشبخت بشه باگریه به حرم رفتم وانجا به دعا مشغول شدم.....

من. بلیته مشهدتو دستمه به سمته فردوگاه رفتم...

به سمته فرودگاه رفتم دلم گرفته بود به بلیت نگاه کردم یا امام رضا دارم میام بدیدنت خواهش میکنم ضامنم باش قطره اشکی روی بلیت ریخت که صدای اعلام پروازم و شنیدم خدایا ممنونم که دیر نرسیدم باعجله همه کارامو انجام دادم هوف الانم توهواپیما نشستم رضا میرم دعامیکنم دعامیکنم ی روز بینمت چشمامو بستم اشکامو پاک کردم بلخره هواپیما پرواز کرد نمیدونم چندساعت گذشت که باتکون خوردنه هواپیما بیدار شدم به اطرافم نگاه کردم به یک خانم جوان گفتم چیشده که گفت هواپیما نشست هوف خیالم راحت شد از هواپیما بیرون امدیم هوای مشهد واقعا عالی بود نمیدونم چرا ولی انگار حسه آرامش تمامه وجودمو گرفت ی تاکسی گرفتمو به سمته هتل راهی شدم داخله هتل رفتم. ی حمومی کردم امدم بیرون وقتی گشتم شد به رستوران هتل رفتم غذامو که تموم کردم از هتل زدم بیرون توهواپیما خیلی خوابیده بودم دیگه خوابم نمیومد به سمته حرم رفتم داخل که شدم خیلی شلوغ بود یعنی همه این مردم سختی کشیدن میخواستم برم نزدیک تر که صدای یک خانم جوانو شنیدم فکرکنم هم سنه من باشه به سمتش رفتم بله بفرمایین منو صدا کردین ...

مهشید.. خانم اینجوری نمیشه باید چادر پوشین وگرنه تو حرم راهتون نمیدن ..

من. جدی من که چادر ندارم اصلا از چادر خوشم نیاد حالا چکار کنم..

..مehشید. اشکال نداره میتونی ازاین خانما چادر بگیری .

من. اهان ممنون راستی شما تنهاین؟؟

..مehشید. اره تنهام یعنی یکساله که تنها شدم ..

من. ببخشید چرا یکساله پس خانوادتون کجان؟؟

..مehشید. خانوادم یک سال پیش تصادف کردن فقط من موندم و خدای خودم هرروز اینجا میام  
گریه میکنم اینجا بهم آرامش میده .به مردم نگاه کن همه مشکل دارن همه تودلشون غم دارن  
بگذریم تواینجا چکار میکنی؟؟

من. منم واسه بدبختیم امدم واسه اداکردنه نذرم امدم اینجا نذرکردم ی بارم شده عشقمو سالم  
بینمش وبهش بگم من بدونتونمیتونم زندگی کنم گریم گرفت خدایا کمکم کن پیداش کنم به هق  
هق افتادم.که این دختر منو بغل کردم یکم که گذشت اروم شدم مرسی ببخشید ناراحتت  
کردم....

..مehشید. نه راحت باش عادت دارم من هرروز شاهد ناراحتی وگریه مردم هستم هی ایشالا عشقتو  
پیدا میکنی راستی اسمه من mehشیده اسمه تو چیه؟؟

من. دست دادم اسم منم ایداهستش راستی تو شوهر کردی یانه...

مهمشید. هی خانم کوشوهر شوهرنیست دیگه نمیدونم از کجا شوهر گیر بیارم ..

من. از حرفاش خندم گرفت خیلی با حالو بانمکه میخوای من شوهرت شم...

مهمشید. اوه اوه نه ایداجان از خیره شوهر کردن گذشتم مگه از جونم سیر شدم عشقت فردامیاد  
یقه ی منو میگیره میخوای بدبخت شم

من. راست میگی عشقموباهیچ کس عوضش نمیکنم بازم به یاده رضا افتادم دلم براش تنگ  
شده خلاصه باکلی حرف با مهمشید واینکه من بدونه چادر دعامیکردم گذشت ادرسه مهمشیدو  
گرفتم و ازش جدا شدم میخواستم از حرم برم بیرون همینجور که داشتم میرفتم برای مهمشید  
دست تکون میدادم اصلا حواسم به جلو نبود تااینکه بایک چیزه سفتی برخورد کردم....

اخ ننه کجای که دخترت فرشه روزمین شد همینجور داشتم پیشونیمو ماساژ میدادم به این  
ادمه کوری که بامن برخورد کرد نگاه کردم که هنگ کردم بزور اب دهنمو قورت دادم گریم گرفت  
همینجور نگاهش میکردم هنوزم سر بزیره هنوزم عادتشو فراموش نکرده به حق افتادم ولی  
اون ی ببخشدی گفت هنوز بهم نگاه نکرده بود میخواستم بزخم توسرش بگم منم ایدا نگاهم کن  
ولی به جا این باگریه گفتم میتونی باصدای دستام مسیره صورتو منو پیداکنی زدم زیره گریه ...

---

رضا. انقد تو خودم بودم حواسم نبود بایک خانم برخورد کردم قول دادم هیچ وقت به صورته نامحرم نگاه نکنم توفکر بودم چجوری ازش عذرخواهی کنم فقط گفتم ببخشید که گریش بیشتر شد نمیدونم چرا حس کردم صداش برام شناس ولی وقتی جمله ی اخری رو گفت سریع بهش نگاه کردم داشت به من نگاه میکرد اشک توچشمام امد واقعا خودش بود واقعا این ایدای منه باورم نمیشه نمیدونستم خوشحال باشم یاغمگین هر دو حسو داشتم روزمین روزانو هام افتادم فقط به اون خیره بودم اونم به من اشکام نمیزاشت درست ببینمش یعنی باورم نمیشه ایدا الان پیشه منه بهم نزدیک شد...

---

من بهش خیره بودم بخودم امدم نزدیکش شدم ی سیلی بهش زدم بهش گفتم خیلی نامردی که منو تنها گذاشتی دوباره به حق افتادم .

---

رضا. ی سیلی از ایدا خوردم ولی اونقدرها هم درد نداشت چی من نامردم بهش گفتم براچی نامردم که بدونه جواب منو گذاشت رفت منم دنبالش رفتم ایدا صبر کن ازچی حرف میزنی خیلی دنبالش رفتم همینجور میگفتم صبر کن اییدا مگه من چکار کردم هان دجوابه منو بده کجا میری..؟؟

---

من. تو جای تاریکی رفته بودیم یعنی یکم نور بود به سمتش برگشتم بهش گفتم تو چکار کردی هان از خودت پرسیدی چی به سره من امده از خودت پرسیدی وقتی فهمیدم تواز دانشگاه رفتی حالم بد شده دوروز توکما رفتم از خودت پرسیدی این چندروز خوابو خورا که من شده بود گریه ها از خودت پرسیدی؟ چرا لال شدی الان میگی من چکار کردم تو بگو چکارم که نکردی تو فقط منو داغون کردی نمیدونی این چندروز چه سختیای که نکشیدم تودنیام ارزوم چشده دیدنه تو اینارو باداد میگفتم رضاهم توتاریکی ایستاده بوده باگریه گفتم خداروشکر به ارزوم رسیدم من

یکم تونور بودم که رضا اروم به سمتم آمد از چیزی که دیدم گریم بیشتر شد همه صورته رضا غرق در اشک بود آمد جلو گفت...

---

رضا. وقتی شنیدم ایدا بخاطره من چه سختیای کشیده خودمو لعنت کردم اشکام همینجور میریخت به سمتش رفتم و اشکشو پاک کردم بهش نگاه کردم گفتم لعنت به من که اشکه تنهاعشقمو گذاشتم روگونه هاش بریزه دیدم با تعجب داره نگاهم میکنه لبخندی زدم گفتم ایدا من باتمام وجودم عاشقتم.....

وقتی گفتم باتمام وجود عاشقتم چشمای ایدا باز شد خندم گرفت خیلی بامزه شده بود ..

.....

من. وای من چی شنیدم رضاهم به عشقش اعتراف کرد خدایا شکر از فکر بیرون ادم منم دستامو دوره گردنش حلقه کردم که باعث شد نفسش بند بیاد گفتم منم خیلی خیلی خیلی عاشقتم وقتی اینو گفتم به لباس نگاه کردم قبل از این که مخالفت کنه من لبمو رو لبش گذاشتم که باعث شد ی تکونی بخوره ولی من کاره خودمو انجام میدادم اولش هیچ کار نکرد ولی بعدا منو باتمامه وجود بوس میکرد وقتی از کارمون دست کشیدیم دوباره بهش نگاه کردم بهش لبخند زدم اونم به من لبخند زد گفتم رضای که جواب داد ...

---

رضا. من اونو بوسیدم چون ایدارو ماله خودم میدونستم و میخوام دوباره صیغش کنم وقتی منو رضای صدا کرد دیگه از خود بی خود شدم گفتم جانہ رضای که باعث شد لبخندش عمیق تر شه ...

---

من. وای امشب اتفاقای خیلی خوبی داره برام می افته وای خدا مامان کجای بیادختر تو از خوشحالیه زیاد جمع کن همینجور که دستام به گردنش حلقه زده بودم گفتم کجازندگی میکنی من میخوام پیام پیشت نمیخوام یک لحظه هم تنهات بزارم ...

---

رضا. منم نمیتونستم بزارم ایدا ازم دور شه براهمین گفتم نظرت چیه دوباره صیغه ی هم بشیم  
تادیکه ازهم دور نباشیم ودیکه اینکارامو گناه نباشه هومم.؟

---

من. وای دیکه ازخوشحالی بال دراوردم زودی قبول کردم وای خدا راحت شدم زنه صیغه ای رضا  
شدم بهش نگاه کردم اشکم روگونه ها افتاد که باعث شد رضا اشکمو پاک کنه ومنو توبغلش  
بکشه باورم نمیشه این گرمای بغلش برای همیشه مال من باشه خدایا شکر ت ....

---

رضا. وقتی دیدم ایدا دوباره اشک ریخت اشکشو پاک کردم وتوبغلم کشیدمش دیکه ایدا ماله  
منه کسیم حق نداره ازم جداش کنه بهش نگاه کردم گفتم دیکه نبینم چشمای نازت بارونی  
بشن خانمی روپیشونیش بوشش کردم ودستشو گرفتم راهیه هتل شدیم تاوسایلشو تو خونم  
بیارم واقعا خیلی خوشحال بودم دستای ایدا الان تودستمه کل راهو باهم حرف زدیمو خندیدیم  
انقد زود گذشت که هیچ حسه خستگی نداشتیم بلخره وسایلو ازهتل آوردیم وبه سمته خونم  
حرکت کردیم روصندلیه ماشین نشستیم و دستای ظریفه ایدا روتودستم گرفته بودم همینجور  
بهش نگاه میکردم تودلم گفتم من بدونه تو میمیرم خداروشکر دوباره خداوندتوروبه من داد باید  
نمازه شکربخونم به خونه رسیدیم وسایلو توی اتاق دیکه گذاشتیم خب الان این اتاقه شماست  
خانمی برو اونجا استراحت کن تا من ی شام خوبو خوشمزه برای عشقم درست کنم...

---

من. وای وقتی خانمی صدام میزنه ی حسه آرامش بخش بهم دست میده واقعارضا برام بهترین  
مرده دنیاس بهش گفتم منم میام کمک میخوام به عشقم کمک کنم تاباهم اولین غذارو باعشق  
درست کنیم به سمتش رفتم.....

به سمته رضا رفتم دستشو گرفتم به سمته اشپز خونه بردمش خب حالا ازکجا شروع کنیم؟؟ ....

---

..رضا. خندم گرفت چه باشوق میخواد اشپزی کنه بزار یکم سر به سرش بزارم خب ازهرکجا که بخوای شروع میکنیم اول یخچالو باز کن هرچی لازم هستو بر میداریم دره یخچالو باز کردم بهش گفتم توسلاد درست کن بقیه بامن همه موادو برای یک فسنجون دراوردم مشغوله کارم شدم همینجور که کار میکردم به ایدا نگاه کردم وقتی دیدم داره چجوری گوجه رو به چهار قسمت نصف میکنه خندم گرفت به سمتش امدم گفتم اینجوری نصفش نمیکنن خانمی بین چاقورو اینجوری میگیری واروم اروم بصورت ته نگینی در میاریش وقتی بهش نگاه کردم حواسش به توضیحاتم نبود داشت به من نگاه میکرد لبخند زدم گفتم چیه خانمی چرا اینجوری نگام میکنی  
؟؟؟

---

..من. خدا دوست نداشتم غیره رضا چیزی روببینم هر دقیقه عشقم بهش بیشتر میشه داشت باعشق بهم توضیح میداد ولی من داشتم به صورتش نگاه میکردم یعنی واقعا خواب نمیبینم عشقم کنارم هست خدایا هزار بار هم شکرت کنم بازم برام کمه باصداش بخودم امدم لبخندی زدم که همه دندونام به نمایش میزاشت گفتم خوشکل ندیدم آقای که دیدم ابروهاشو بالا انداخت واقعا رضا خوشکل بود از نظر هیکلش که ورزش کاری بود صورتش که برنزی بود چشماشم سبز لباشم قولوه ای بینیشم کشیده وعادی بود خلاصه هیچ عیبو ایرادی نداشت صداشو شنیدم گفتم ....

---

..رضا. به خوشکلی فرشته ای که روبروم نشسته نمیرسم وانو باتمامه دنیا هم عوض نمیکنم دستشو گرفتم وباتمام عشق بوش کردم وبه چشماش خیره شدم گفتم دوست دارم خانمی وتاخر عمرم تنهات نمیزارم ..

---



..من. با حرفای رضا امید تمامه وجودمو گرفت لبخندی زدم گفتم منم تنهات نمیزارم وباهمه مشکلاتو سختیت کنار میام وباتمامه عشق بهت ایمان دارم رضا میخوام همینجا بهم قول بدیم هیچ وقت تو زندگی بهم دروغ نگیم حتی اگه به ضررمون باشه قول میدی؟؟؟؟..

---

رضا. بهت قول میدم هیچوقت بهت دروغ نگم وهمیشه بهت وفادار باشم لبخندی به صورتش پاشیدم وگفتم تا غذانسوخته وما مجبور بشیم غذای سوخته بخوریم بهتره برم همش بزخم بانگشتم نوکه بینیشواروم زدم که باعث شد بخنده باعشق غذارو پختیم وانو روی میز چیدیم اممم شاممون امشب بهترین شام بود خیلی خوشمزه شده بود بعده خوردن شامو شیطونیای ایدا بلخره نوبته شستنه ظرفاشد اونم باعشقه دونفره شستیم ایدا خسته شدی بروبخواب عزیزم...

---

..من. باتوهیچوقت خسته نمیشم رضای بهش نگاه کردم گفتم باشه قبول به شرطی اینکه توهم بری بخوای اخه بنظر خیلی خسته ای سریع روگردنش بوسش کردم که باعث شد لبخند بزنه دستشو گرفتم وبه طرفه اتاقش هولش دادم بروبخواب عزیزم داشت باعشق نگام میکرد گفتم بروبخواب دیگه وگر نه نمیزارم امشب بخوابی ها اینو گفتم که باعث شد بلندبخندهوم مگه چی گفتم یکم فکر کردم خاک توسرم ویییی سوتی دادم اممم چیزه من خستم برم بخوابم بادو به سمته اتاقم رفتم دروبستم که خندش بلندتر شد به در تکیه دادم بادست به سرم زدم دختره دیونه الان وقته سوتی دادنت بود از فکر بیرون امدم بالبخند به سمته تخت رفتم.....

به سمته تخت رفتم وباخوشحالی روش پریدم هوف بلخر خدا حاجتمو برآورده کرد حالا میتونم باارامش بخوابم نمیدونم چقد گذشت که به خواب رفتم ....

---

..رضا. تمامه شبو نمازه شکر خوندم خدایا واقعا ازت ممنونم میدونم صیغه بدونه اجازه پدرش رسمی نمیشه ولی من بخاطره این که به نامحرم دست نزنم اینو خوندم قبول دارم دوباره اشتباه

کردم ولی خودت شاهد بودی عشق ما پاکه خدا همین فردا اشتباهمو جبران میکنم واز پدرش اجازه میگیرم ورسمن ایدارو از خانوادش خاستگاری میکنم چندبار نمازه شکر خوندم تا ساعت های ۹:۳ بود که بلندشدم وبه سمت تخته رفتم باورم نمیشه الان ایدا اونوره دیوار خوابیده تنها چیزی که مارو ازهم جدا کرده همین دیواره خدا بازم شکرت همین که ایدا توخونه ی من نفس میکشه خودش یک نعمته از فکر بیرون امدم فردا باید دوتا بلیت برای تهران بگیرم وبا ایدا دراین مورد حرف بزنم باکلی فکر بلخره به خواب رفتم .....

..من.. نور کناره پنجره داشت چشمامو اذیت میکرد هوف خدا خوابم میاد چشمامو باز کردم توی اتاقی بودم من کجام یخورده فکر کردم اهان من توخونی رضام چی رضا وای به موبایلم نگاه کردم رو پیشونیم زدم خاک بر سرم ساعت ۱۰:۲ دقیقه ظهره وای خدامرگم بده الان میگه این دختر چقد تنبله و بیبی بازی سوتیه دیگه از تخته پریدم پایین بادو به سمت در رفتم اینقد گیج بودم نزدیک بود بخورم به در سرو وضعه خودمو درست کردم از در اتاق یواش یواش بیرون امدم کسی نبود زودی به سمت دستشوری رفتم صورتمو شستم امدم بیرون بازم کسی نبود نکنه خوابه هنوز به سمت اشپزخونه رفتم دیدم صبحونه روی میز چیده شده بود پس بیداره ولی کجاس همه جارو گشتم نبود با فکر به سمت اشپزخونه رفتم و صبحونمو خوردم بعد که صبحونمو خوردم همه چیزو سر جاش گذاشتم داشتم لیوانارو میشستم که صدای بسته شدن درو شنیدم از ترس داشتم میمردم ولی بادیدن رضا خیالم راحت شد سلام کجا بودی؟؟؟.

.رضا. سلام خانمی بیدار شدی هیچی رفتم دوتا بلیت برای تهران گرفتم امشب باید بریم پروازمون ساعت ۲۰:۳۰ هستش بهتره وسایلمونو جمع کنیم به ایدا نگاه کردم به سمتش رفتم چیه خانمی چرا اینقد ناراحتی؟؟؟؟

.من. چرا بلیت گرفتی من میخوام همینجا بمونم ...

رضا. باخنده دستاشو گرفتم خانمی مانمیتونیم اینجوری زندگی کنیم من میخوام خیلی رسمی  
تورواز خانوادت خاستگاری کنم چون اینجوری صیغمون باطل به حساب میاد رضایت پدرت لازمه  
حالا فهمیدی زندگی اشکشو پاک کردم باخنده گفتم اینقد گریه نکن وگرنه نمیام خاستگاریت  
میرم ی زنه دیگه میگیرم وای چشماش عصبانی شدن بادو ازپیشش فرار کردم اونم دنباله من  
میدوید.....

من. وقتی رضااشکمو پاک کرد ی لحظه چشماش شیطون شدن باحرفای که زد داشتم اتیشی  
میشودم ولی اون دررفت منم دنبالش صبر کن اگه مردی صبر کن همینجور. دوره خونه میچرخیدیم  
خندمو فضای خونه روپر کرده بود رضا اونوره میز بود منم اینوره میز بهش نگاه کردم گفتم اگه  
عاشقمی همچا واستا دیدم خیلی ریلکس سر جاش ایستاد منم از فرصت استفاده کردم به پارچ  
پر اب روی میز نگاه کردم سریع پارچ آبو برداشتم وروی هیکلش ریختم خیلی بامزه شده بود  
اول بخودش نگاه کرد بعد به من منم دیدم اوضاع پسه سریع فلنگو بستم داخه اتاقم شدم درو  
قفل کردم از بیرون داد میزد بلخره از اتاقت بیرون میای دیگه خندم گرفت حرصی داد میزد....  
وای داشتم از خنده میمردم قیافش خیلی جذاب شده بود مخصوصا وقتی که اب رو موهاش ریخته  
شد موهاش تصویرتش افتاده بود ادم دلش میخواست بغلش کنه وقتی دیگه صداشونشنیدم  
خیالم راحت شد به سمته کمد رفتم وهمه چیزو توساکم زاشتم خب اینم از این حالا چکار کنم  
اممم بهتره برم بیرون اروم به سمته دررفتم واوونو یواش باز کردم تا صدا نده سرمو بیرون اوردم نه  
خوشبختانه نیستش از در امدم بیرون اینوراوونورو نگاه کردم به صحنه ی قبل فکر کردم که دوباره  
خندم گرفت خواستم برم ببینم کجاس که توی حصار ی افتادم از ترس بهش نگاه کردم مامان الان  
منو میکشه اممم چیزه امم از کارم پشیمون شدم براهمین امدم بیرون تا ازت عذرخواهی کنم اره  
براهمین امدم بجان خودم ترسیده بودم هیچی دیگه از فکر بیرون امدم گفتم هنوز لباساتو عوض  
نکردی؟؟؟ جوابی نداد اممم میدونستم دارم چرتو پرت میگم اون دستشو دیدم ای وای بدبخت  
شدم توکه نمیخواهی اینو روسرم بریزی هان؟؟؟

..رضا. دختره شیطون بلخره میای بیرون فکرم زود میاد اما یکم معطل کرد هوف نه مثل این که بیرون نمیاد خواستم برم که صدای چرخوندنه کلیدو شنیدم زودی تو اشپز خونه رفتم پارچو تودستم گرفتم ایداهم به همه طرف نگاه میکرد منم پشت سرش امدم وقتی منو دید سریع گرفتمش از حرفاش خندم گرفت دیدم به دستم نگاه کرد اره همشو روسرت خالی میکنم چطوره  
هوم؟؟؟؟

..من. ایدا بدبخت شدی برو توکاره سیاست زنانت خخخ امم خودمو معصوم کردم دلت میاد همه ی پارچو روسرم خالی کنی اخجون نقشم گرفت چشمش یجوری شد خخخ ..

..رضا. اولش دلمو لرزوند خواستم پارچ ابو روسرش نریزم ولی دیدم چشمش برق میزد حتما دوباره نقشه کشیده براهمین گفتم باشه یکم روسرت میریزم چشمش گرد شد تاامد حرف بزنه پارچ ابو روسرش خالی کردم ای خندیدم ای خندیدم قیافش مثله بچه کوچیکا شده بود داشت غرمیزد که بایک حرکت بغلش کردم میدونستم کارم اشتباه برهمن تاکاره اشتباه دیگه ای نکردم زودی ازبغلم درش اوردم بهش گفتم برولباساتو عوض کن تا سرما نخوردی کارام دسته خودم نبود ایدارو همینجور هنگ گذاشتم داخله اتاقم رفتم دروبستم پشته درباچشمای بسته ایستادم خدا کمکم کن ایدارو براهمیشه داشته باشم چشمامو باز کردم وبه سمته وسایلم رفتم تا همشونو جمع کنم اول پیرهن خیسمو دراوردم روتخت انداختمش تنم برهنه شده بود فقط شرالمو پوشیده بودم چون اب روش نریخته بود داشتم ی پیرهن انتخاب میکردم که در باز شد ایداهم به سینه برهنم مات شده بود..

..من. حیف که نقشه ی منو خوند وقتی توبغلش بودم احساس امنیت کردم ولی نمیدونم چی شد که زودی ازپیشم رفت ای بابا چقد خسیسه داشتم حال میکردم هاا هوم برم ببینم یهو چشم شد

بدونه در زدن دروباز کردم ولی اون بدونه پیرهن بود عجب عضله ای داشت سریع بخودم اممم  
بخش خواستم بگم من وسایلمو جمع کردم همین خدافظ زودی فرار کردم تواتاقم امدم صورتتم  
داغ شده بود.....

\_\_\_\_\_

رضا. خندم گرفت بودقیافه ی ایدا قرمز شده بود....

باخنده به کارم ادامه دادم هوف بلخره همه چیزو جمع کردم خیلی خب بزار برم بیرون ازاتاقم  
بیرون امدم بازم خندم گرفت ایدا تواتاقشه به ساعت نگاه کردم ساعت ۴:۵۵ دقیقه بود به اشپز  
خونه رفتم دریخچالو باز کردم ای بابا چیزی توش نبود جز گوجو تخمه مرغ ازیخچال بیرون  
اوردمشون مشغوله پختنه گذاشتم اممم چه بوی میاد بهتره ایدارو صدا بزnm ایدا ایدا بیا نهار بخور  
مای تابه رو رومیز زاشتم ایدارو دیدم بیا غذابخور ....

\_\_\_\_\_

من. باصدای رضا باخجالت از اتاقم امدم بیرون من که سیرم ولی بوی غذا اشتهاوربود به سمته  
رضارفتم روبروش نشستم که اولین لغمه غدارو به من داد منم باخوشحالی ازش گرفتم همینجور  
باولع غذامیخوردیم که رضا گفت ...

\_\_\_\_\_

رضا. ایدا بنظرت خانوادت قبول میکنن بامن ازدواج کنی ???

\_\_\_\_\_

..من. چرا قبول نکنن پسر به این ماهی کجا دیگه گیرشون بیاد بعدشم ازدسته این ارشم راحت  
میشم بهش نگاه کردم وای سوتی دادم ..

\_\_\_\_\_

رضا. ارش کیه؟؟

—  
من. امممم چیزه ارش ارش خاستگارمه ..

—  
رضا. از اشناها تونه؟؟

—  
. من. اشنامون نیست ولی پدرش ازدوستای پدرم هست..

—  
رضا. اهان همون که اونشب خونتون بودم مادرت راجبش حرف میزد!؟..

—  
من. وای اون شب تا صبح نخوابیدم اره خودشونن وقتی تورفتی تازه فهمیدم من عاشقت شده بودم وبه خودم قول دادم وقتی دیدمت بهت بگم چقد دوست دارمو عاشقتم اگه خانوادمم راضی نشن من باتو ازدواج میکنم نظرشون برام مهم نیست..

—  
رضا. اما اونا پدر مادرتن ایدا ..

—  
من. رضا من حق دارم با کسی که عاشقشم ازدواج کنم هیچ وقت دوست نداشتم یکی برام تصمیم بگیره من از اون پسر خوشم نیامد همونی که تو شمال تورستوران دیدیش این پسر همون ارش ..

رضا. بایاد اون شب دستامو مشت کردم خیلی عصبانی بودم که اون پسر میخواست عشقمو ازم بگیره صدای خنده ی ایدا روشنیدم بهش نگاه کردم گفت ...

من. وای رضا چه بلاهای که بسرشون نیوردم مهمونیشونو ترکوندم خخخخ وای مامان دارم ازخنده میمیرم همه ماجرارو برای رضا تعریف کردم که اونم ازخنده داشت میمرد...

رضا. عجب دختره شیطونی بودی هاخندم بیشتر شد وای این دختر یه تنه همه مردومو سرکار گذاشته بود. بیشتر به حرفاش میخندیدم خیلی خوب تعریف میکرد وقتی داستان مهمونی روتوموم کرد بهم نگاه کرد دستمو گرفت گفت...

من. رضا قول میدی اگه خانوادم باز دواجمون راضی نشودن تنهام نزاری و برای عشقمون بجنگی ...؟!

رضا. ایدا من بهت قول دادم تا آخر عمرم کنارت میمونم...

من. ممنون رضای باعشق بهم نگاه کردیم بعد اینکه کلی گفتیمو خندیدیم ساعت پروازمون رسید تووالون فرودگاه نشسته بودیم که اعلام پرواز روشنیدم بلندشدیم وبه سمت هواپیمارفتیم داخله هواپیما کنارهم نشستیم دستامو به دستای رضا گره زدم بهم لبخندی زد منم بهش لبخندزدم نمیدونم چند ساعت خوابیده بودم که بانوازش کسی بیدارشدم...

..رضا. با پشت دستیم صورته ایدارو نوازش کردم خانمی بیدارنمیشی هواپیما نشست به تهران رسیدیم ..

من رسیدیم؟؟ به اطرافم نگاه کردم داشتن از هواپیما پیاده میشدن ماهم پیاده شدیم با سراره من رضاروبردم خونم میخواست پیشه دوستش بره ولی من نذاشتم بره الانم توخونه ی من داره استراحت میکنه خیلی خوشحالم توخونه ی من خوابیده تواتاق تنهاس گذاشتم منم به اتاقم رفتم.....

باخوشحالی لباسامو توکدمم چیدم ساعته ۱۱:۰۰ شب بود گوشیمو گرفتم به مامان زنگ زدم بوق بوق سومی الو مامان میخوام باشما حرف بزnm تادوساعت دیگه بیدارین بیایم خونه شما یانه؟؟ ...

کتایون. اره دخترم بیداریم میتونی بیای راستی گفتمی میایم کی باتو میاد؟؟؟

من مامان وقتی بیمارمش میفهمین فعلا برم آماده شم خودم همه چیزو براتون تعریف میکنم. کاری نداری پس خدافظ گوشيرو رومیز گذاشتم ازاتاق خارج شدم دیدم رضا توحال داره چای میخوره تعجب کردم کی رفت چای درست کرد توازکی بیداری؟؟؟

رضا. یکم خوابیدم ولی وقتی بیدار شدم دیگه خوابم نبرد چیزی شده؟؟؟

من. اره میخوام تورو الان ببرم خونمون به بابامانم نشونت بدم میای دیگه؟؟



رضا. اره میام خداکنه راضی بشن .

من. خب تو برو اماده شو منم برم اماده شم که باهم بریم نترس بابامانم هرچی که من بگم قبول میکنن من دختره ازادیم باخنده ازش دور شدم به اتاقم رفتم ویک مانتوی ابی وشاله ابی وساپورت ابی پوشیدم یکم ارایش کردم خب تموم شد فقط روژلبمو پرنک کردم خب عالی شد بهتره برم از اتاق بیرون رفتم وقتی رضارو دیدم ی سوتی کشیدم چکار کردی پسر میخوای همه دخترارو بکشی البته اول خودم میکشمشون لبخندی زدم که باعث شد رضا قهه قهه بزنه ..

رضا. توهم دسته کمی ازمن نداری ها بیا بریم وگر نه تاصبح باید بهم تیکه بیرونین خانمی دسته ایدارو گرفتم من میروم سوارشو به سمته خونه پدرمادره ایدا رفتیم وای خوشون یک عمارتی بود واسه خودش به ایدا بانگرانی نگاه کردم که ایدا دستمو گرفت گفت...

من. دسته رضارو گرفتم گفتم این عمارتو میبینی اینا همه فدای ی تاره موت ولی نگران نباش بیاباهم بریم ببینیم چی میشه باهم از ماشین پیاده شدیم داخله خونمون رفتیم مامان بابارو دیدیم سلامی کردم که پدرم بلندشد مامانم بلندشد رضارو معرفی کردم بابامان این رضاس همکلاسیم و وبه رضا نگاه کردم بعد به بابا نگاه کردم گفتم و عشقم مامان بادهن باز نگام میکرد باباهم عینکشو برداشت و به رضا نگاه کرد بعدش به من نگاهی انداخت گفت عشق؟؟ سریع گفتم عشقمه بابا من هیچ وقت رضارو باپول و ثروت عوض نمیکنم اگه شما مخالفت نمیکنی میخوام زنش بشم شده ازاین ثروت هم بخاطرش میگذرم مامان اشکشو پاک کرد وبه طرفم امد گفت باورم نمیشه توبلخره عشقتو پیدا کردی باتعجب بهش نگاه کردم بعد به پدرم نگاه کردم دیدم به سمته رضارت وازش پرسید چقد ایدارو دوست داری؟؟؟

رضا. واقعا هنگ کردم یعنی مخالفتی نکردن بخودم امدم گفتم اینقد دوستش دارم که حاضرم  
جونمو براش بدم...

محمود. افرین پسر من به عشق اعتقاددارم من خودمم باعشق ازدواج کردم پسر من میخوام بهم  
قول بدی ازایدام مثله چشمات ازش محافظت کنی مبارک باشه...

رضا. باورم نمیشه خدا بازم شکرت اشکام ریخت به پدره ایدا نگاه کردم وبغش کردم به ایدا نگاه  
کردم داشت بالبخند اشک میریخت چشمامو بازوبسته کردم ولبخندی تحویلش دادم ازبغله پدره  
ایدا بیرون امدم و خواستم دستشو ببوسم که نداشت ازته دل خداروشکر کردم وبه سمته  
ایدارفتم که اون توبغلم پیرید بهش گفتم دیگه ماله همیم صدای صرفه امد دیدیم کتابون خانم واقا  
محمود توبغله هم بالبخند به ما نگاه میکنن به ایدانگاه کردم باهم زیره خنده زدیم...

من. ولم کن بچه موهامو کندی بزار خاطراتموبنویسم ای ننه موهام باجیغ رضارو صدازدم رضا  
کمک اخ ولم کن مامان بیا ببین دختر داره کچل میشه...

رضا. باز چیشده مادرو دختر دوباره روسروکله هم رفتن بیا خوشکله بابا میزاری بوست کنم؟؟

مبینا..نمخوم بلو مامان بوش بده...

...

من.ای جان باباش زود مامانشو بوس کن

—  
رضا. ای به چشم سریع ایدارو بوسیدم گفتم مبینا حالا بوس میدی..

—  
مبینان. اهوم بوش کن

—  
من. منو. رضا هر دو مون مبینارو بوس کردیم. باعشق به دخترمون نگاه کردیم.....

—  
نویسنده: نازی (m) پایان. ادامه این رمان دخترم که بزرگ شد مینویسه...

—  
مبینا.. وای دانشگاهم دیر شده حالا چکار کنم سریع لباسامو پوشیدم بادواز اتاق امدم بیرون  
که روی زمینه لیز سر

خوردم وروی صورتم افتادم خلاصه فرشه روی زمین شدم اخ اخ اخ دماغم مامان اخ ...

—  
ایدا. نهج دختر چرا لباساتو پوشیدی کجا شالو کلاه کردی ???

—  
من. مامان. بیادختر تو از روزمین جمع کن. دیر شد باید برم دانشگاه اخ دماغم...

ایدا. وا حالت خوبه دختر امروز جمعیس ها ؟!

من چی جمعه؟!؟

ایدا. چته. دختر گوشم کر شد. اره جمعیس هرکی هم بهت گفته امروز دانشگاه بدون خواسته سر به سرت بزاره خخخ بلخره یکیم تونست تورو سرکار بزاره ..

من. لیلیا میکشمت منو سرکار میزاری به مامان نگاه کردم نخیر مامان کسی نمیتونه سر به سره مبینا بزاره این که سرکارش گذاشته باید تاوانشو پس بده باعصبانیت بلند شدم اخ لیلیا گذاشتی ناکار بشم امروز ناکارت میکنم باعصبانیت به اتاقم رفتم مقنعه کج شدمو در اوردم و روی تختم انداختم برات یک نقشه ای بکشم به سمته اینه رفتم وای بینیه خوشکلم قرمز شده بود خدابگم چکار نکنه دختر خوب به اینه نگاه کردم صورته سفیدی داشتم چشمای بازه سبزی دارم بینیم معمولی موهامم خرماي بود بگی نگی شبیه مامانم بودم ازاینه دل کندم به سمته تختم رفتم و خودمو روش پرت کردم وبا نقشه های جورباجور برای لیلیا دوباره بخواب رفتم نمیدونم چندساعت گذشت تابیدار شدم وای عجب خوابی بود تو جام نشستم و من چرا بامانتو خوابیدم با فکر کردن به یاد امروز صبح افتادم دوباره عصبی شدم گوشیمو برداشتم ساعت ۱۲:۱۰ ظهر بود به لیلیا زنگ زدم با سومین بوق گوشيرو برداشت سلام عشقم خوبی تودلم گفتم امروزیک بلای بسرت بیارم لیلیا با این که امروز صبح بامن شوخی کردی ولی بازم ازت ممنونم امم لیلای امروز حال داری بریم دوردور تودلم دعا می کردم فقط قبول کنه اخجون قبول کرد بادستای خودش حکمشو صادر کرد باکلی حرف بلخره گوشيرو قطع کردم روتختم ایستادم باسوت و دست مشغول شدم بعد این که صدای مامانو شنیدم بخودم امدم از روتخت پائین امدم وبه سمته دراتاقم رفتم وازاتاق خارج شدم وبه سمته دستشوری رفتم.....

داشتم به سمت دستشوری میرفتم که صدای مامانو شنیدم ...

ایدا.. دختر توهنوز لباساتو عوض نکردی؟؟..

من. بخودم نگاه کردم اره مامان حال نداشتم عوضشون کنم ..

ایدا. برو برو مبینا برو عوضش کن ..

من. مامان حالا بزارش بیخی دیگه اوه اوه چشمای مادر وحشی شدن بیتربیت مادرت ها. وحشی چیه از فکر بیرون امدم باشه مامان دعوا که زدن نداره بوس کردن داره بهش نگاه کردم اممم یعنی همون زدن داره اره همون ..

ایدا. این چرتو پرتا چیه دختر برو عوض کن اون مانتورو توفکر رفتم این دختر اخلاقی چقد شبیه منه. ی. لحظه خندم گرفت خداکنه مثل من نباشه ولی متاسفانه مثله منه لبخندم عمیق تر شد به مبینا نگاه کردم وا این دختر کجا رفت ...

من. ای بابا مامانم تویک عالمه دیگه درحاله سفره کجا میتونه باشه توعالمه باباس دیگه بهتره برگردم به اتاقم تامامان منو با دیوار یکی نکرده هوف به سمته اتاقم رفتم مانتومو دراوردم روزمین انداختمش شلختم دیگه بزار بعد جمعش میکنم بایک تابو ی نیم شلواری امدم بیرون هرچند بابا ازاین کارم خوشش نییاد ولی وقتی مامان بهش نگاه میکنه اصلا میرن توخیال خودشون منه بدبختم فقط نظاره گرم شانس نداریم ها اگه ی روزی عقده ای شدم همش تقصیره این دونفره هی خدا دوباره باید این راه طولانی برم خاک توسرت مبینا همش دوقدم راه ها بعد میگی طولانی به

سمته دستشوری رفتم مامان اینجا نبود حتما دوباره تواتاقشه داره باعشق لاو میترکونه کاره هرروزشونه هوم دستو صورتو شستم به سمته اشپز خونه رفتم وصبحونمو باولع خوردم داشتم میخوردم که مامان گفت یواش بخور منم از ترسم لقمه تو گلوم پرید باضربه های مامان نفسم برگشت وای ازصبح بدشانسی به سرم آمده مامان ترسیدم سرفه ی کردم از جام بلند شدم که دوباره صدای مامانو شنیدم....

..ایدا. وا مبینا توکه چیزی نخوردی کجا؟؟

من. تودلم گفتم همین دیگه ازصبح دارم ازهمجا میخورم دماغم که ناکارشد الانم داشتم باعزرائل سلام علیک میکردم که تحویلم نگرفت منو باشوت فرستاد این دنیا از فکر بیرون امدم گفتم نه مامان سیرشدم ممنون امروز بالیلا میرم دور دور شاید دیر پیام بوس عشقم اوه ببخشید نمیدونستم بابارضا عشقتونه مارو عف کنین خواست منو بزنه که بادو ازاشپزخونه بیرون رفتم باخنده به اتاقم رفتم خب حالا چی بیوشم اممم وای من همیشه باانتخاب لباسم مشکل داشتم برعکس مامانم بودم هوف یک مانتوی سبز که یک زنجیره طلای باهاش میخورد باجیبای زیپ دار بزرگ خوبه اینو انتخاب میکنم بهتره مثل مامان لباسامو ست بیوشم ساپورت سبز باشاله سبز خوبه بهم میان ارایش که لازم ندارم فقط ی روژه لبه جیگری زدم وبایک خطه چشم موهامم باز گذاشتم خب عالی شدم یک لبخنده شیطانای زدم وکشوی میزه عسلیمو باز کردم ویک سوسکه پلاستیکی چندش اور دراوردم وتودستام گرفتمش بهش نگاه کردم لیلا منتظره حمله ی قلبیت باش

به اینه بخودم نگاه کردم گفتم کسی که منو سرکار میزاره باید بدونه بی جواب نمیزارمش لبخندی زدمو سوسکه پلاستیکی رو توجیبیم گذاشتم کیفمو برداشتم وازاتاق بیرون رفتم باصدای بلند گفتم مامی بای من رفتم دیگه صدای مامانو نشنیدم ازخونه بیرون امدم به سمته ماشینم رفتم وسوارش شدم موسیقی روبلند کردم پیش بسوی مردم ازاری بلند خندیدم باماشینم ویراژویراژ میرفتم خیلی حال میداد وای اگه بابام بفهمه اینجوری ماشینو میروم منو میکشه

بیخیال فعلا که کسی نمیفهمه وای چه کیفی میداد بلخره بخونه لیلا رسیدم تک زنگ زدم که دیدم داره گوشیشو تکون میده وبه سمتم میاد اره لبخند بزن ی بلای بسرت بیارم از فکر بیرون امدم که لیلا سواره ماشینم شد. سلام ..

لیلا. سلام مبینا خوبی عشقم ..

من. من اره توپه توپم بالبخند بهش نگاه میکردم ..

لیلا. مبینا چیزه من امروز صبح فقط خواستم بخندیم همین ...

من. بخندیم یا بخندی؟؟

لیلا. چه فرقی میکنه مهم نیته منم نیتم توهم بخندی ..

من. نیت هه باشه منم ی بلای بسرت بیارم بعد بگم نیته از فکر امدم بیرون باشه حالا که نیتتو خیر بود منم تورو به یک بستنی خوشمزه دعوتت میکنم چگونه؟!.

لیلا. وای دمت گرم مبینا چندروزه دلم میخواست بستنی بخورم مرسی ..

من. پس عالی شد بزن بریم دوباره زیگزاگی میروندم بدبخت لیلا به صندلی چسبیده بود این اولیسه سرعتمو تندتر کردم که جیغ این روانی گوشمو کر کرد مجبور شدم اهسته برم چه مرگته گوشم پاره شد..

لیلا. جونه لیلا ارومتر برون اینجوری میترسم توکه میدونی من چقد ترسوهستم ...

من. اره یادم نبود ببخش باز تودلم حرف زدم ازاین گذشتم ولی ازاون یکی نقشم نمیگذرم باید بفهمه نباید مبینارو سرکار گذاشت بلخره به رستوران رسیدیم ماشینو ی جا پارک کردم وباهم داخله رستوران شدیم همه اولش به مانگاه کردن بعد به حرفشون ادامه دادن باچشمام دنباله میز خالی میگشتم که دیدم تواون گوشه میز خالیه دسته لیلارو گرفتم به سمت اون میزه خالی رفتیم وروش نشستیم جای بدی نبود شیک بود یک گارسون به سمتمون امد ....

– گارسون. ببخشین چی میل دارین!؟

من. دوتا بستنی یکی شکولاتی واون یکی وانیلی مرسی . وقتی رفت صفارشو بیاره به لیلا نگاه کردم حواسش به من نبود باگوشیش ورمیرفت حتما دوست پسره جدیدش این دختر هیچ وقت خسته نمیشه برعکسه من ازجنس مذکر متنفرم خیلی خب وقتشه نقشمو عملی کنم خواستم سوسکو بندازم روش ولی گارسن امد بستنی رو رومیز گذاشتو رفت به لیلا نگاه کردم هنوز سرش توگوشیش بود یفکره دیگه ای کردم سوسکو توبستنیش زاشتم وبهش نگاه میکردم خودم مشغوله خوردنه بستنی شدم که دیدم دستشو بدونه نگاه کردن به بستنی بردو قاشق بستنی رو برداشت وبه سمته دهنش برد که ی نگاه به قاشق سوسکی کرد چنان جیغی کشید که گوشه همه کر شد...



چنان جیغی کشید که گوشه همه رو کرد منم دستام تو گوشم گذاشته بودم چشمام بسته بود ی لبخند رولیم بود دیگه صدای نیومد یک چشممو باز کردم به همه اطراف نگاه کردم دیدم لیلا باخشم بهم ذول زده نه فقط لیلا بلکه همه بهم نگاه میکردن و چرا همه به من ذول زدن چقد اینا خنگن لیلا جیغ زد نه من اون یکی چشمموم باز کردم الان همه واضح شدن درست بهشون نگاه کردم دیدم به من نگاه نمیکنن به پشت سریم نگاه میکنن پس من خنگ بودم نه اینا به پشت سر نگاه کردم دیدم ی پسر خوشتیپ تمام صورتش پره بستنی موهای خوشگلشم بستنی شده به دستام نگاه کردم و بستنی من کو به زمین نگاه کردم چیزی نبود جز یک ظرفه بستنی خالی که روی کفش این اقا افتاده بود محاسباتم درست نیست من داشتم بستنی میخوردم ظرفش کو پس به میز نگاه کردم ظرفه لیلا بود فقط ظرفه من نیست پس نتیجه میگیریم ظرفم روی پای این اقا افتاده دیگه هورااا مسئله حل شد اینارو بلند باخودم میگفتم همه هم به حرفام گوش میدادن خاک بسرم خودم گوره خودمو کندم سرمو بالا اوردم ورومو به سمته این پسره انگار از دماغ فیل افتاد کردم گفتم اممم چیزه من خسارت بستنیمو میخوام چنان چشماشو گرد کرد که داشتم به غلط کردن می افتادم اخه چشماش شبیه ادمای جنی شده بود قرمز شده بودن باداش به لیلا چسبیدم وای مامان حلالم کن عزرائیل کناره دخترت ایستاده داره جونشو میگیره باحرفی که شنیدم مغزم سوت کشید. چی..

نیما. داخل رستوران شدم به رسول گفتم یک لیوان اب بیار حوصله نداشتم به اتاقم برم همونجا داخل رستوران کناره دوتا دختر چندتا میز خالی بود منم نمیدونم چم شده بود حال خوب نبود همونجا نشستم که باجیغ یکی از همون دخترا رو هوا پریدم ولی اون دختر کنارش ظرف بستنی رواز ترس پشت سرش انداخت و گوشاشو گرفت بستنی هم روصورتتم افتاده بود همه لباسمو به گند کشید دختر روانی خوب شد گفتم ظرفایک با ر مصرف باشن چون نظره مشتریا بود که بتونن ظرفارو باخودشون ببرن اینقد عصبانی بودم که دادزدم بسه خانم گوشمون کر کردی بااین حرفم

خفه خون گرفت میخواستم بیام سمتش که دیدم این دختر بلند شد وبا خودش حرف میزد یعنی اینم دیونه تراز اون یکی بود به من ینگاهی انداخت وبعده زمینم نگاه کردوشروع کرد به محاسبات که چجوری بستنی روی من ریخته به حرفاش توجه کردم داشت بلند باخودش حرف میزدیهو بلند دادزد مسئله حل شد هوراا بعد بخودش امد باحرفی که زدبیشتر عصبانیم کرد خیلی دختره پروی بودبستنی روروی من ریخته خجالت نمیکشه بااین حال خسارت بستنیشو ازمن میخواست منم مثل خودش گفتم یازمین اینجاروطی میکشی یانمیزارم ازاینجا بری البته اگه تمیز کنی زودتر میتونی ازاینجا بری باجیغش یک انگشتمو توگوشم فروکردم عجب صدای دارن این موجودات ....

---

من. منم باداد گفتم پسره روانی عمران من اینجارو تمیز کنم..

---

نیما.ببین دختر کوچولو من بهت فرصت دادم اما تونخواستی به همه نگاه کردم دستامو بهم میزدم گفتم همه بیرون اینجا تعطیله نمیخوام کسی اینجا بمونه همه داشتن میرفتن این دختر دیونه هم داشت میرفت که استین مانتوشو گرفتم....

استینشو گرفتم تاهمه برن دوستش داشت باترس بهش نگاه میکرد که گفتم بیرون زود تاینو گفتم زود فلنگو بست نچ نچ عجب دوستی دوستشو تنها گذاشت خیلی خب کسی دیگه ای نبود همه رفته بودن من خیلی وسواسیم اینم زده همه بستنیشو رومن خالی کرده داشت تقلا میکرد سریع بایک حرکت اونو به عقب هول دادم یواش هولش دادم ولی نمیدونم چرا این دختر روزمین پرت شدهمینجور داشتم نگاهش میکردم داشت پاشو ماساژ میداد ازفرصت استفاده کردم ودره رستورانو قفل کردم کلیداروهم توجیبیم گذاشتم روصندلی نشستم واین پامو رواون پام گذاشتم وبانگشت به طی اشاره کردم شروع کن باپز خند نگاهش میکردم ولی مگه تکون میخورد ...

---

من. بیشعور منو روزمین پرت کرد حیف به حرف مامان گوش ندادم ی کلاس کاراتی تکواندوی چیزی برم اخ مبینا اگه این کلاسارو رفته بودی الان این دیونه زنجیره ای رو رودیوار اویزونش میکردی هی خدا توکه میدونی عمر از کسی دستور بگیرم پس همینجا میشینم تا زیرپام جنگل امازون سبز شه کور خوندی ببینیم کی میتونه دَوم بیاره هه عمرا بتونی دوم بیاری ی کاری میکنم خودت منو از این رستوران شوت کنی و خودت این رستوران رو طی بکشی از فکر بیرون امدم همینجور روزمین نشسته بودم ای بابا اینم از من بدتر بود یک ساعت نشستم منم که دیونه محاله ی جا بشینم هوف حوصلم داره سرمیره به این خوشکل پسر نگاه کردم که دیدم بروبربه من نگاه میکنه شیطونه میگه ی بستنی دیگه رواون صورتش نقاشی کنم از فکر بیرون امدم گفتم زود درو باز کن برم من خدمت کارت نیستم گرفتی عجباً چه ریلکسه هاا مامانی کجای که منو از این دیونه نجاتم بدی کلا خوشکل بود ولی چشاش الان خونی بادستام بازی کردم مبینا فکر کن چه نقشه ای باید بکشی اهان بلند شدم ومانتوی خاکی شدمو تکون دادم فقط کمی روزمین بستنی ریخته شده بود اگه بخوام این تیکه رومفتی تمیز کنم این روانی برندس بالبخند ازش رد شدم وبه طی نگاه کردم اینجارو روسرت خراب میکنم طی رو برداشتم ی سطلی هم همراهش بود گفتم اینو کجا پر کنم بادست به اشپز خونه اشاره کرد ای بمیر نسلت منقرض شه به سمته اشپز خونه رفتم وای روغن اینجاس براهمین باترس تمام روغنارو توسطل خالی کردم وازاشپز خونه بیرون امد طی روتوسطل گذاشتم واونو دراوردم ویبع چندش اورشده بود اینم چشماشو بسته اخجون بهترین فرصته همه جارو روغنی کردم وای چه کثیف شده بالبخند پیروزمند به همجای رستوران نگاه کردم که دیدم این پسره بادهن باز به همجا نگاه میکنه ایول فکت افتاد نه باعربده ای که کشید روحم از جسمم جداشدو روسقف اویزون شد.....

نیما.. بلخره تصمیم گرفت اینجارو تمیز کنه چشمامو بستم تا این دختره رونبینم نمیدونم چندساعت بود که حس کردم کارش تموم شد پیروز مندانه به همجا نگاه کردم دهنم از کاری که کرده باز شد باعصبانیت شدید دادزدم چه بلای بسره رستوران آوردی دختره احمق زود.....

زود دوباره اینجارو تمیز کن فکردی باکارت میتونی ازدستم فرار کنی شده تاشب میزارمت اینجا کارکنی تا اینجارو برق بندازی الانم برو دوباره کارتو شروع کن تا نزدم ناکارت کردم زود باش

اینارو باداد میگفتم دیگه برام مهم نبود این دختره سخته کنه یانه من رو کارام حساسم دستامو با عصبانیت به موهام کشیدم دوباره به سمتش برگشتم من میرم وای بحالت اینجارو تمیز نکرده باشی کل خسارته مشتریای چند ساعتو ازت میگیرم فهمیدی به سمته دررفتم وکلیدودراوردم درو باز کردم و خارج شدم ازپشت دروروش قفل کردم وبه سمته خونم حرکت کردم تااین لباسای کثیفمو عوض کنم حاله دیگه داشت از این لباسای کثیف بهم میخورد سریع ماشینو میروندم تا به خونم رسیدم باعصبانیت دروباز کردم وبه سمته اتاقم رفتم لباسای تمیزمو از کمده دراوردم وبه سمت حموم حرکت کردم دیگه تحمل نداشتم بستنی روی موهام داشت اذیتم میکرد سریع داخل حمام شدم .....

من. اه بیشعور اشغال من بیام رستورانو تمیز کنم اینقد با دره قفل شده ور رفتم ای بابا چجوری بازش کنم داشتم میمردم عمران اینجارو تمیزکنم اصلا توکتم نمیره من خودمو اینجوری تصور کنم داشتم خفه میشدم هی اینور اونور میرفتم تا شاید یک دری پنجره ای بازی ببینم هوف خدا مثل پرنده ای توقفس بودم که میخواد هرچی زودتر خودشو ازاین قفس ازاد کنه به اشپز خونه رفتم خدایا اینجا دریشتی هست بادو به سمتش رفتم واوونو باز کردم وای ازادی خدایا شکر ازاد شدم سریع از کوچه باریک امدم بیرون ماشینم اونوره خیابون بود بادو به سمتش رفتم حسه کسیدداشتم که از زندان فرار کرده بودوای از ترس داشتم سخته میکردم باهزار بدبختی خودمو به خونه رسوندم وباسرعت به اتاقم پناه اوردم وای الان میتونم راحت نفس بکشم خودمو روتخت پرت کردم وبه سقف نگاه کردم لبخندی زدم حالا اگه ببینه من نیستم حتما سخته میکنه لبخندم پرنگ تر شد قیافش باحال میشه وای بهترین فرصت از دستم رفت سوژی خوبی میشد بالبخندعصبانیتشو تصور کردم کم کم لبخندم تبدیل به قهقهه شد باصدای موبایلم ساکت شدم به صفحه نگاه کردم ای نامرد همه بدبختیم بخاطره تو بود دکمه روزدم.. الوو بنال...

— لیلیا کوفت تو ادم نمیشی بنال چیه زودبگو چیشد؟؟

من. هیچی بابا ازدستش فرار کردم ولی قبل از فرار رستورانشو روغنی کردم همچی روموبه مو برای لیلیا تعریف کردم کلی هم بهش خندیدیم باتمام شدن حرافمون گوشه رو روی تخت زاشتم ولباسامو بایک تاب وساپرت عوض کردم ازاتاقم بیرون امدم.....

..نیما.وقتی حموم کردم سریع لباسمو پوشیدم وازخونه زدم بیرون ترسیدم تنهای بلای سرش بیاد باسرعت رانندگی میکردم بلخره به رستوران رسیدم ازماشین پیاده شدم وبه دره رستوران رسیدم وکلیدوچرخوندم داخل رستوران شدم یعنی هنوز تمیز نکرده؟؟دنباش گشتم نبود دره پشتی باز بود همه میزارو باپاهام شوت میکردم لعنتی دررفته اه اه پیدات میکنم... خیلی عصبی بودم عصبانیتمو روی میزا خالی کردم دختری احمق بلخره بهم میرسیم --

من. ازاتاقم بیرون امدم صدای لآو ترکوندن بابا مامانو شنیدم اروم به سمتشون رفتم اوه اوه همدیگرو بغل کردن به چشمای هم ذول زدن دیدم اینجوری نمیشه یک سرفه ی مصلحتی کردم که بابارضا بااخم بهم نگاه کرد سریع گفتم بچونه خودم چیزی ندیدم بااین حرفم مامان ایدا زد زیر خنده باباهم اخمش تبدیل به خنده شد منم مثل بچه های معصوم خودمو نشون دادم وییی بابارضا داره میاد منو بزنه ...

رضا. گوشه مبینارو گرفتم گفتم دیگه نبینم اینجوری بیای میخواستم بخندم ولی این دخترمو من میشناسم لنگه مادرشه ولی دلم نیومد اذیتش کنم قیافش شبیه ایدا بود بایک حرکت بغلش کردم من این مادرو دختر و باعشق میپرستیدم ....

من. وای خدا گوشم درد گرفت ولی بعدش بابام ازدلم دراورد وبغلم کرد میگم چرا مامان همش تو بغله بابامه نگو عاشق جای گرمی که بابام براش آماده میکرد بود هر چند دلم نمیومدم از بغله بابا

جداشم ولی به مامان نگاه کردم اوه فکر کنم حسودیش شد بهتره زودتر برم تا مامان منو نکشته ببارو بوس کردم به مامان نگاه کردم گفتم مامان این جای شماست به بابا اشاره کردم که بابا بلند خندید مامانم داشت قرمز میشد منم دیدم اوضاع خیطه الفرار باشنیدن صدای مامان من به اتاقم پناه اوردم ازدور صدای عصبی مامانو میشنیدم وای برام خطو نشون میکشید هی میگفت فقط دستم بهت نرسه باخنده به سمته کتاب درسیم رفتم وقتی سوالارو دیدم خندم تبدیل به اخم شد خدایا این چه سوالای مینویسن خدایش خودشون این سوالارو میفهمن هوف بابدبختی مشغوله خوندن جزوه شدم وای خیلی خستم به ساعت نگاه کردم ساعت هفته شبه حوصله نداشتم شام بخورم براهمین به سمته تختم رفتم با فکر به خواب رفتم دیگه نفهمیدم چیشد .. صدای موبایلم گوشمو کر کرد بایک چشم بسته به صفحه موبایل نگاه کردم لیلا بود دکمه روزدم الووو..

---

.لیلا. وای توهنوز خوابی زودباش بیدارشو دارم میام زودباش مبینا بخدا پنج دقیقه معطم کنی همونجا قالت میزارم هااا خدافظ .

---

..من. ای بابا اول صبحی باید صدای کلاغ بشنوم شانس ندارم غرغرزنان ازتختم دل کندم و پابین امدم به سمته در رفتم ولی نمیدونم چیشد خوردم بهش اخ اخ پیشونیم همینجور پیشونیمو ماساژ میدادم به سمت دستشوری رفتم سریع دستو صورتو شستم بادو ازدست شوری بیرون رفتم سره راه نزدیک بود روزمین لیز بخورم ولی خوشبختانه تعادلمو کنترل کردم به سمته اتاقم پرواز کردم بدون معطلی لباسمو پوشیدم خلاصه رکورده سرعتو شکستم و ازاتاق بیرون رفتم مامان داشت برابابا لقمه درست میکرد که من بایک حرکت ازدستش قاپیدمش به غرغرای مامان گوش ندادم وبه درخروجی رفتم الانم کناره این کلاغ نشستم چقدحرف میزد وای سرم رفت به سمته کلاس رفتیم روی صندلیم نشستم به خبری که شنیدم فکر کردم اخجون استادمون به شهر دیگه ای رفته بادست سوت بلند شدم غر میدادم بچه هاهم بامن همراهی کردن خیلی حال میداد ولی نمیدونم چرا یهو همه موادب شدن و سرجاشون نشستن باسرفه ی یک نفر به در نگاه کردم نه.....

نه بدبخت شدم رفت این اینجا چکار میکنه مامانی این عزرائیل کارو زندگی نداره همش دنباله منه الان کجا فرار کنم این که کناره درباچشمای گردشده ودهنه باز بهم ذول زده خدا خودت رحم کن خدا بجان خودم دیگه واسه رفتن استاد بیاتی نمیرقصم فقط اینو ازاینجا ببر با شنیدن صدای ترسناک این اقا خوشتیپه بخودم امدم. ..

ای بابا ازم خواستن پیام اینجا به بچه ها درس بدم نمیتونستم قبول نکنم تورودرواسی قرار گرفتم مجبور شدم قبول کنم داخله دانشگاه شدم وای صدای جیغو دست از کلاسه جدیدم می امد نفسی گرفتم ووارده کلاس شدم وقتی بچه های کلاس منو دیدن فوری سر جاشون نشستند فقط هنگه این دختر خانمی که پشتش به من بودم داشت غر میداد ماته رقصیدنش بودم ولی دیدم از کارش دست برداشت منم یک سرفه ای کردم که بزارم بخودش بیاد وقتی چرخید مخم سوت کشید دوباره یاده اون اتفاق شدم عصبی شدم ولی باید تحمل میکردم این اولین روزه بدبختیم بود باید به این دیونه خانم درس بدم توفکر رفتم چنان کلاس جهنمی برات بسازم که خودت ازاینجا میزاری میری بخودم امدم باصدای محکمی گفتم بفرما بشینید که باترس زود رفت سر جاش نشست زیر چشمی بهش نگاه میکردم به همه بچه ها نگاه کردم و خودمو معرفی کردم بنده آقای سهرابی هستم قبل ازاین که یکی یکی خودتونو معرفی کنید بزارین یک چیزای روبرای شما روشن کنم من روکارم خیلی حساسم و برای خودم قانونی دارم ۱.دیر امدن به کلاس ۲.شلوگی تو کلاس ۳.وبی نظمی و حرفه اضافه نباشه خب حالا یکی یکی معرفی کنید بچه های کلاس یکی یکی خودتونو معرفی کردن جز یک نفر که توفکر بود لبشم انگار حرف میزد بلند گفتم وحواس پرتی تو کلاس نباشه بااین دادم بخودش امد و خودشو معرفی کرد دختره خل دیونه بلخره فهمیدم فامیلش سپهری هست پز خند زدم و به سمت تخته رفتم و شروع کردم به درس دادن.....

من. برامن قانون میزاره داشتم باخودم حرف میزدمو فوشش میدادم که بادادش قلبم ایستاد بهش نگاه کردم و خودمو معرفی کردم که باپز خند بهم نگاه کرد و رفت پای تخته عصبی شدم این

پزخندش معنی داشت هه پسر حساس افرین دیگه مجبور نیستم خیلی فکر کنم تا نکته ضعف تو پیدا کنم خودت خوتو لودادی لبخندی زدم آقای سهرابی کارت تمومه بدبختیات داره شروع میشه بهتر بیشتر روی نقشه هام کار کنم یک نقشه ای برات بکشم که خودت بگی تا عمر دارم دیگه استاد نمیشم از فکر بیرون امدم وبه درسش گوش میدادم نمیخواستم دوباره جلوش سوتی بدم بلخره درسش تموم شد همه داشتن میرفتن منم خودمو بینشون قایم کردم تا زود تر فرار کنم ولی از شانس بدم منو دید و صدام زد.....

اه داشتم فرار میکردم ها فقط دو قدم مونده بود به سمتش برگشتم خودمو عادی نشون دادم دوستانم داشتن نگاه میکردن ولی با صدای آقای سهرابی همه رفتن بیرون فقط منه بدبخت موندم با ترس بهش ذول زدم نکنه میخواد امروز انتقامشو بگیره ...

نیما. از عمد بهش ذول زدم تا یکم حرصش بدم بهش گفتم هیچی الان میتونی بری اخیش صورتش داره قرمز میشه با پز خند ازش ردشدم و از کلاس بیرون رفتم من تورو ادمت میکنم دختر روانی با فکر به راهم ادامه دادم من باید برای این دختر نقشه بکشم این دختر باید ازش ترسید نباید دسته کمش گرفت باختگی زیاد بلخره به خونه رفتم وای اول کاریم چقد خسته شدم از این وررستوران از اینورم درس دادن به این بچه ها باختگی داخله حموم رفتم ربع ساعت حموم کردم و از حموم بیرون امدم باهوله داشتم موهامو خشک میکردم همینجور که موهامو خشک میکردم ی چای درست کردم و روی مبل لم دادم هوله رو دوره گردنم گذاشتم و دستامو باز کردم و روی مبل تکیه دادم سرمو به سمت بالا کردم چشمام بستم به نقشه ی که برای این دختر باید بکشم فکر کردم .....

..من. بیشعور منو سرکار میزاری دارم برات باعصبانیت از کلاس بیرون رفتم باعصبانیت رانندگی میکردم با بدبختی به خونه رسیدم باعصبانیت از مامان ردشدم وبه اتاقم رفتم باعصبانیت کیفمو پرت کردم منو مسخره میکنی خیلی خب منم تورو مسخره ی همه عالموادم میکنم حالا ببین کی گفتم هنوز عصبی بودم بامشت به بالشتام ضربه میزدم اینقد زدم تا خالی شدم هوف خدا باور کن



میخواستم ادم خوبی باشم ولی این بندت نمیزاره حالشو میگیرم بلخره عصبانیتم برطرف شد  
لباسامو عوض کردم از اتاق بیرون رفتم مامان داشت اشپزی میکرد ی سیبی از یخچال دراوردم  
مامانم چپ چپ بهم نگاه میکرد...

ایدا.. چته چرا اینجوری پکری؟؟؟

من. هیچی یکی امروز رواعصابم راه رفت ولی ی روزی حالشو میگیرم سیبو باعصبانیت گاز گرفتم  
وباخودم دوباره نقشه کشیدم با فکر از اشپز خونه بیرون رفتم تو حال نشستم به TV نگاه کردم ولی  
حواسم اینجا نبود وقتی بخودم ادم دیدم کناره بابامان دارم شام میخورم وای زمان کی گذشت  
اینقد به این استاد فکر کرده بودم سردرد گرفتم یک قرصی خوردم وبه سمته اتاقم رفتم وخودمو  
روی تخت پرت کردم وبه خواب رفتم....

...نیما..داشتم چایمو میخوردم چای به دست کناره پنجره ایستادم وبه فکر رفتم باید به حسابای  
رستورانم برسم ولی فکره انتقام از این دختره از ذهنم نمیرفت بابی حالی لیوان چای رو  
تواشپزخونه گذاشتم وبیرون ادم حوصله نداشتم شام بخورم به سمته اتاقم رفتم وروتختم لم  
دادم چنددقیقه ای به سقف خیره شده بودم کم کم چشمام بسته شد دیگه نفهمیدم چی شد...  
من. باصدای ساعت مایلیم بیدار شدم اه باز این خروس بی محل صداس درامد باچشمای بسته  
گوشیمو خاموش کردم خواستم دوباره بخوابم ولی دیگه حسش نبود مجبور شدم بیدارشم  
روتختم سیخ نشستم به اطرافم نگاه کردم وای چقد سرم گیج میره بلندشدم وازتختم پایین ادم  
ازاینه رد شدم ولی یک لحظه ترسیدم به اطرافم نگاه کردم حس کردم جن دیدم کسی تواناقم  
نبود شک کردم پس من تازه کیو دیدم؟؟دوباره برگشتم و.رد شدم به اینه نگاه کردم وای خدا

از خودم ترسیدم موهام بهم ریخته بود انگار مثل این فیلم وحشیا که از قبردرمیاد بوم  
خداروشکر شوهر نداشتم وگرنه اگه منو اینجور میدید حتما بیوه میشدم از حرفم خندم گرفت  
بالبخت به سمت دستشوری رفتم ودستو صورتمو شستم ازدستشوری بیرون امد به سمت اشپز  
خونه رفتم کسی توش نبود فقط صبحونه روی میز چیده شده بود روی میز نشستم ومشغوله  
خوردنه صبحونه شدم البته ازوقته صبحونه گذشته بود الان وقته نهار بود کسی توخونه نبود  
مامان مثل همیشه سرکارش بود باباهم سرکار بود منم برای این که حوصلم سر نره بادوستام میرم  
دوردور گاهی وقتاهم چندتا کلاس تفریحی میرفتم حسش نبود کلاس نقاشی برم  
بیشتر دوستداشتم باماشین دوردور کنم هی خدا بازم شکر ت کاش یکی روپیدامیکردم که مثل  
بابارضاباشه همیشه به عشق مامان بابام حسودیم میشد نامردا منو باکاراشون عقده ای کردن  
ازمیزبلندشدم وبه سمت اتاقم رفتم لباسامو از کمدر آوردم وبه حمام رفتم نیم ساعت دوش  
گرفتم وبیرون امدم اخیش الان احساس سبکی میکنم داشتم موهامو شونه میزدم که مایللم زنگ  
خورد به سمتش رفتم لیلا بود.. الوو

لیلا.. الو سلام مبی ..

من. کوفتو مبی چندبار گفتم اینجوری صدام نزن ..

لیلا. اه بیخیال بابا حوصلم سررفته میای دور دور کنیم!؟!

من. هوم منم حوصلم سررفته باشه میام فقط من پیام دنبالت یاتومیای!؟..

لیلا. من که ماشینمودادم تعمیرگاه خودت بیا بوس بوس برم اماده شم فعلا خدافظ..

---

من. خداافظ گوشيرو روميز گذاشتم وبه كارم ادامه دادم ارايش هميشگي كردم ولباساموپوشيدم يك مانتوي سياه كه دكمه هاي بزرگي بهش ميخورد ويك زنجير طلای دورش بود ويك ساپورته زنجير طلای ويك شاله سياه خب عالی شدم موبايلو توكيفم گذاشتم وكيفمو برداشتم ازاتاقم بيرون رفتم كفشامو پوشيدم وبه سمته دره خروجي رفتم سواره ماشينه جيگريم شدم خب صدای سيستمو بالااوردم وراهي خونه ليلا شدم ربع ساعت دمه درشون ترمز كردم بالبخند سواره ماشينم شد.. سلام خوبی؟؟!

---

ليلا. سلام اره خوبم زودباش اتيش كن بريم...

---

من. باشه پس محكم بشين وای باسرعت رانندگي ميكردم هي زيگزاگي ميرفتم توجاي خلوتي رسيديم گفتم چون خلوته بزار سرعتمو بيشر كنم ولي ليلا ترسيده بود بيخيال شدم داشتم ميروندم كه يك لحظه ترمز كردم شانس اوردم به ماشينش نزدم اين ديگه ازكدوم گوري ظاهر شد درست ديده نميشد شيشه هاي ماشينش دودي بود باعصبانيت ازماشين پياده شدم نزديك بود ماشينه نازينم بخاطره اين موشه كورداغون بشه باعصبانيت دادزدم موشه كور پياده شوببينم منه ترسو چه به اين حرفا ازماشينش پياده شد خدایا غلط كردم...

خدایا غلط كردم اين چراهمه جا هست نكنه واقعا روح ياعزرائيله خدایا ده تاصلوات ميفرستم فقط بزار ازشره اين خلاص شم وهمچي خواب باشه ترسيده بودم ولي الكي خودمو پسره شجاع نشون ميدادم باصدای كه ميلرزيد گفتم عه استاد شماین ميدونستم ازترسم بودولي چه كنم وقته سياست بود هرچی بود استادم بود وگرنه حالشو ميگرفتم ميترسيدم بهم نمره بد بده پس بهتره برم توكاره سياست بعد به حسابش ميرسم اممم. استاد واقعا شرمنده تقصيره من بود لبخندي زدم بدبخت باتعجب بهم نگاه ميكرد حق داشت يك دقيقه پيش داشتم لات بازی درمي اوردم بافكر شيطاني توسرم سياست بخرج ميدادم كاری نداری استاد من ديرم شده بايد برم به

بیمارستان برسم اخه مادره دوستم توبیمارستانه بدونه این که حرفاشو بشنوم سریع فلنگو بستم  
 واونو توهنگ گذاشتم سوار ماشین شدم باسرعت ماشنو ازجاش کندم ولی توراه این لیلا اعصابمو  
 بهم ریخت همش قهه قهه میزد کلافم کرد بود گفتم چه مرگته میخندی؟؟؟؟

-----

..لیلا. خخخخ وای مبینا خیلی قیافت خنده دار بود تواین حرفارو میزدی داشتم شاخ درمیوردم  
 خخخخ وای نمردمو خانمو باادب دیدم باورکن فقط این مرد ادمت میکنه خخخ اخ مامان دل درد  
 گرفتم خخخ هوف...

-----

من. مرگ زهره مار به من میخندی فکردی اینقد خرم بدونه نقشه کارامو پیش ببرم فقط نگاه کن  
 بعدا چجوری باکارام مریضش میکنم روانیش میکنم امروزو چون حال نداشتم ازش گذشتم جوری  
 رفتار کردم که وقتی مخفیانه اذیتش کنم هیچ وقت بهم شک نکنه گرفتی. به لیلا نگاه کردم بادهن  
 باز بهم ذول زده بود گفتم چته؟؟؟

-----

لیلا. واقعا تودیگه کی هستی دختر عجب دختره شیطونی هستی ها! ...

-----

من..باپز خندبهش نگاه کردم گفتم من که مثل تو خنگ نیستم همه چیزه من بابرنامس توفکر  
 رفتم فقط تاپس فردا صبر کن براش نقشه های کشیدم که عمرا فکر کنه من اون نقشه هارو چیدم  
 ازفکر بیرون امدم ودوباره مشغوله دوردور زدنو اذیت کردنه پسرا شدیم .....

-----

نیما.. برام عجیب بود این دختر تازه داشت لوتی حرف میزد خیابونو روسرش گذاشته بود یهو  
 متحول شد ازاین روبه این روشد چه خانم باشخصیتی شد نه خوشم امدبلخره فهمید نباید بامرد  
 جماعت در بی افته خیلی زوددربارش قضاوت کردم بنظر دختره خوبی شده پس بهتره بیخیاله

انتقام شم هرچند سخته ولی قیافش معصوم شده بود دلم براش سوخت هی بیخیالش حالا یک بار اشتباه کرد منم بخشیدمش هوف توراه رستوران بودم دیگه این دختر از ذهنم بیرون کردم به حسابای رستوران مشغول شدم.....

نمیدونم چقد گذشت که احساسه گردن درد گرفتم باخستگی زیاد از جام بلند شدم واز اتاق کارم بیرون امدم بقیه ی حسابارو به آقای مرادی سپردم توراه برگشت به خونه موسیقی ملایمی گذاشتم خوشبختانه جاده خلوت بود برای همین ربع ساعت دمه دره خونه رسیدم ماشینو توپارکینگ پارک کردم وداخله خونم شدم کلیدارو توجا کلیدی گذاشتمو به سمته اتاقم رفتم واز کمدم لباسای تمیز دراوردم وراهی حموم شدم یک دوشه ده دقیقه ای گرفتم واز حموم بیرون امدم وای که چقد خستم نانداشتم دیگه راه برم بابی حالی به سمته اتاقم رفتم و خودمو روی تخت رها کردم واز خستگی زیاد به خواب عمیقی رفتم...

..من. وای چقد حال داد اینقد مردم ازاری کردیم وهمه پسرارو سرکار گذاشتیم که از خنده دلدرد گرفته بودیم واقعا خیلی حال داد خیلی بهمون خوش گذشته بود وای که چقد دور دور کردیم به ساعت که نگاه کردم اه از نهالم افتاد تازه به یاده بابا افتادم وای بدبخت شدم رفت سریع لیلارو به خونش رسوندم و خودمم راهی خونه شدم وقتی رسیدم چراغای خونه خاموش بودن وای پاورچین پاورچین راه میرفتم که صدای بابامو شنیدم وییی بدبخت شدم به بابا نگاه کردم داشت به سمته من میومد نمیدونم چرا روویبره رفتم سرمو پایین انداختم صداشو شنیدم گفت ..

..رضا. تا این وقته شب کجابودی هان نمیگی دلواپست میشیم اون گوشیتو چرا جواب نمیدی؟؟..

..من. ببخش بابای گوشیم شارژ نداشت لیمو گاز گرفتم دوباره سرمو پایین انداختم....

رضا. اخه دخترم اینوقته شب دختر باید بیرون باشه؟؟ تاچند دقیقه پیش مادرت ازنگرانی داشت میمرد بزور بهش گفتم بره استراحت کنه به مبینا نگاه کردم دلم واسه دختره خوشکلم سوخت داشت مثله گنجیشک میلرزید فکرکنم زیاده روی کردم بازوهای ظریفشو گرفتم گفتم دیگه بخونه دیر نیا باشه باسر تکوندن بهم جواب داد اونو بغل کردم وقتی ازبغلم بیرون کشیدمش پیشونیشو بوسیدم خداروشکر که سالمی عزیزم بالبخند بهش شبخیر گفتم وازپیشش رفتم....

من. وای خدا بخیر گذشت باخوشحای به سمته اتاقم رفتم از کارم شرمنده بودم ولی چه میشه کرد زمان از دستم دررفته بود باخستگی زیاد داخله اتاقم رفتم ولباسامو دراوردم وروی زمین پرت کردم خب حوصله ندارم جمعشون کنم چه کنم شلختو بینظمم بیخیال بعد جمع میکنم فعلا خستم به تختم نگاه کردم وروش پریدم نمیدونم چقد گذشت که بخواب رفتم...

نیما. خیلی حال میده اول صبحی ورزش کنی داشتتم ورزش میکردم وبه کسانی که شلخته بودن فکر کردم حالم ازادمای خوابالو شلخته بهم میخوره اصلا فکرند بهشون اعصابمو خراب میکنه وای بیخیالش بادو به سمته خونه رفتم.....

بادو به سمته خونه رفتم هوف به نفس نفس افتاده بودم بلخره رسیدم وای خداخیلی خسته شدم فوری داخله خونه شدم ولباسای ورزشی رو دراوردم وتوسبده لباسای چرکین انداختم ربع ساعت دوش گرفتم وازحموم بیرون امدم یک لیوان اب خوردم وروی میز نشستم به موبایلم نگاه کردم چیزی توش نبود بجز مسکال تبلیغاتی بیخیالش شدم خیلی خب امروز باید برم کلاس به ساعت نگاه کردم دوساعت دیگه باید برم بااقای مرادی زنگ زدم گفتم امروز شاید نیام خودت به کارا برس لباسامو پوشیدم وبه سمته دانشگاه حرکت کردم زودتر برم بهتر من هیچ وقت دوست نداشتم دیرجای برم خیلی خب بلخره به دانشگاه رسیدم به سمته کلاسم داشتم میرفتم که ی دختر بهم برخوردکرد...

---

—  
من. اه بازم دانشگاه امروز حوصله نداشتم خیلی پکر بودم نمیدونم چرا خلم دیگه همه کارام بی معنیه هی خدا شفاعتمو از تو میخوام ...

---

لیلا. الهی آمین خخخ .

---

من. خاک تو سرم تو چرا گوش و ایستادی؟؟..

---

لیلا. واقعا خلی توماشینه من بلند دعا میکنی میخوای نشنوم خخخ نه جدی جدی دیونه ای ...

---

من. کوفت دیونه خودتی زودبیا بریم کلاس وگرنه این پسره مارو میکشه بابی حالی ازماشین پیاده شدم هی خدا امروز چم شده مریض که نشدم پس چم شده همینجور باخودم حرف میزدم که این لیلا استین مانتومو باخودش میکشه ای بابا ولمکن دیونه مثله بچه ها داری استینمو میکشی ای بابا اعصاب ندارم لیلا مزمن همینجا خوردت میکنم اونوقت این استادمون باخاکندازش میاد جمعت میکنه اخه خیلی وسواسیه خخخخخ میترسه کفشاش ناراحت بشن که کثیف شدن بااین حرفم واقعاخندم گرفت به لیلا نگاه کردم داشت ازعصبانیت منفجر میشد ویییی اوضاع خطریه بادو به سمته کلاس رفتم خندم تا سره دانشگاه شنیده میشد به پشت سرم نگاه کردم فقط یک پارچه قرمز کم بود لیلا خیلی وحشی شده بودبازم میخندیدم خواستم به جلو نگاه کنم که نمیدونم چی شد یک متر به عقب پرت شدم ای ننه ای بابادماغم ای کمرم ای تمامه تنم کبود شده چشما بسته بود.ای بمیرین که اینجادیوار گذاشتین ای توروحتون خواستم بازم فوش بدم ولی گفتم واسه من اف داره یک چشممو باز کردم چرا همه مردم برعکسن اون چشممو باز کردم یا ابلفضل یاخدا چرا استاد برعکسه لیلا رودیدم که گفت بلند شو دختر خودت روزمین خوابیدی هوم من کجا

خواهیدم لیلا دستمو گرفت و گذاشت سر جام بشینم چه جالب الان دیگه برعکس نیستن استادو دیدم هنگه منه وا این چرا اینجاست لیلا دمه گوشم گفت دیونه توبه استاد برخورد کردی وییی بدبخت شدم توفکر رفتم نه بابا بدبختی کجا بود یک فرصت طلای برام محیا شد سریع رفتم تو نقش به لیلا نگاه کردم گفتم نه لیلا جان چیزیم نیست لیلاز حرفم دهندش باز موند منم بادرد بلند شدم حالا وقته بازی هست دستمو روسرم گذاشتم وکناره استاد ایستادم لباسام خاکی شده بودن استاد معذرت حواسم نبود بهش نزدیک شدم منو میبخشی استاد باجوابش خودمو توبغش پرت کردم مثلا غش کردم باچشمای بسته صدای جیغ این لیلادیونه روشنیدم همینطور این اقاوسواسی ای توروحت به صورتتم سیلی میزد.....

شیطونه میگه چشمامو باز کنم یک سیلی محکم مهمونش کنم بیشعور بلندم کن منو ببردکنتر من که میدونم دار حرصشو سرمن خالی میکنه خواستم بیدار بشم که ازمین کنده شدم اخیش بلخره نقشم داره خوب پیش میره روانی میمردی ازهمون اول منو بلند میکردی لامصب بغلش عجب جای گرمی بود ها همینجور مثل مُرده ها بودم منو توی ماشینی سوار کردن این لیلاهم داشت باگریه هاش گوشمو کر میکرد یک چشممو اروم باز کردم فقط لیلا رو دیدم این اقاوسواسی فکرکنم رانندگی میکرد منو نمیدید به لیلا نگاه کردم قیافش خنده دار بود ولی این خنگه نباید بهش چیزی بگم وگرنه لوم میده بهتر همینجور بزارم یکم اشک بریزه چشماش یکم به شستشو نیاز داشت .....

نیما.. واقعا هنگ کردم این دختره یهو چشد توبغله من افتا همه جاش خاکی بود فعلا تو این وضعیت نمیتونستم به فکره تمیزیو نظافت باشم سریع این دخترو بلند کردم وبه سمته ماشینم بردم تند رانندگی میکردم صدای دوستش رواعصاب بود همش گریه میکرد بیشتر منو دستپاچه میکرد واقعا ترسیده بودم چرا این دختر از حال رفت بهش نگاه کردم هنوز بیهوش بود دوباره حواسمو به رانندگی دادم به سرعت به سمته بیمارستان رفتم بلخره رسیدیم سریع ازماشین پریدم واین دخترو بلند کردم داخله بیمارستان شدم که چندتا پرستار دورم جمع شدن وخانم سپهری روباخودشون بردن واقعا حاله خوب نبود تاحالا اینجوری برام اتفاق نیوفتاده بود من بیرون بودم ولی دوستش باهاش بود توصالن بخش منتظر بودم .....



---

من. اخ دیونه ها بهم سرم زدن روانیا چه محکم سوزنو تودستم میزاشتن ها اینم منو باگریه هاش  
کر کرد وقتی شنیدم پرستاررفت بیرون چشمامو باز کردم ای مرگ ای بمیری کرشدم ازدانشگاه  
تا اینجا گریه میکنی لیلا بادهن باز بهم نگاه میکرد چیه نکنه فکردی واقعا دارم میمیرم...

---

لیلا. روانی دیونه حیف اشکام به خاطره تو ریختم یعنی همش فیلم بود!!! منه خر فکردم واقعا  
حالت بدشده نگو تویه مارمولک همه روسر کار گذاشته بودی استادو بگو از ترس داشت پس می  
افتاد دختری روانی نگفتی از ترس یهو سخته کنه.....

---

..من. خندم گرفت عزیزم این تازه اولش توهم به گریه ادامه بده که بهمون شک نکنه میخوام  
بدجور سکتش بدم صدای باز شدن درامد سریع تو حالت کما رفتم....

---

نیما. وارده اتاق شدم دیدم هنوز بیدار نشده از دوستش پرسیدم بیدار شد یانه که زد زیره گریه  
گفت حالش خیلی بده دیگه داشتم سخته میکردم اخه چرا اینجوری شد دستامو روی موهام  
کشیدم وبهش نگاه کردم هی خدا از اتاق بیرون رفتم...

---

من. ایول لیلایم کارش درسته وقتی آقای وسواس رفت منو لیلا ریز خندیدم....  
وای لیلا من اینو ادم میکنم حالا ببین بهتره بهش بگی بیدار شده میتروسم سخته کنه فقط سوتی  
ندی ها.

---

لیلا. ایش باشه خودم کارمو بدم ...

---

من. منتظر موندم تا بفهمم اگه استاد ببینه من بیدار شدم چکار میکنه توفکر بودم که در باز شد چشمام داشت از حدقه بیرون میزد این چرا اینجوری امدن که شهید نشده بودم ای بابا ملت خل شدن ها ...

---

نیما. باورم نمیشه یعنی حالش خب شد سریع به اتاقتش رفتم تا ببینم سالمه حالا این همه ترسو هیجان براچی بود نمیدونم فقط اینکه خوشبختانه چیزیش نشده بود هوف خداروشکر بخودم امدم احم احم گتمو مرتب کردم وخیلی مغرورانه بهش گفتم حالتون خوب شده؟؟؟

---

من. تودلم گفتم خوب بودولی اینکارام لازم بود برااین که مانتوم خاکی بود اینم وسواس توبغلتش افتادم اولین نقشم به موفقیت رسید بخودم امدم وصدامو گرفته نشون دادم بله استاد خوبم ببخشین از کارو درس افتادین باورکنین نمیدونم چرا اینجوری شد خودمم نفهمیدم به لیلا نگاه کردم همچین نگاهش کردم که اون نیششو بست روانی داشت ریز میخندید به استاد نگاه کردم انگار توفکر بود ای بابا اینم توحالو هوای خودش بود الکی سرفه کردم تا بخودش بیاد میشه کمکم کنین بتونم بشینم این دختره احمق خواست بیاد که از نگاه خشمگینم گفت ...

---

لیلا بخش مبینا مامانم بهم زنگ زده بود باید برم کاری نداری عزیزم...

---

من. تودلم گفتم کوفتو عزیزم همچین عزیزمی گفت که خودم باورم شد واقعا عزیزشم بالبخند مصنوعی گفتم نه عزیزم ببخش تورو تو زحمت انداختم میتونی بری وقتی رفت از پشت سره استاد برام خطونشون میکشید بلخره یک مزاحم کم شد اینم ماته حرکاتم بود شانس نداریم همه از من فرارین هی خدا بهش گفتم استاد معذرت شما میتونین برین حال خوب شده خودم یک تاکسی

میگیرم میرم خونه زیرچشمی بهش نگاه کردم حواسم به کارم نبود ای بابا این چرا نمیره خواستم از تخت پیام پایین نمیدونم چیشد که تعادلمو ازدست دادم ولی این اقاوسواسه منو گرفت خداروشکر اگه می افتادم حتما صورتم خراب میشد تو بغله این استاد بودم بدک نبود حسه جالبی بود ولی بیخیالش این الان دشمنه منه یعنی کارم هنوز باهش تموم نشده از بغلش بیرون امدم وا این چرا چشماش بستس.....

نیما. این دختر هنوز گیج میزن داشت می افتاد که گرفتمش ولی عجیب حسه آرامشی بهم دست داد وقتی از بغلم بیرون امد بخودم امدم وچشمامو باز کردم دیدم چشمای سبزش ماته من بودن نمیدونم چرا نمیتونستم ازشون چشم بردارم دیدم اخماش رفت توهم بخودم امدم احم احم من برم برگه ترخیسو امضا کنم سریع از اتاق بیرون رفتم هوف نفس کم داشتم بادستم خودمو باد زدم چرایهو گرم شد بیخیال زدم وکارای ترخیسشو انجام دادم الانم توماشینم نشسته زیر چشمی حواسم بهش بود همش باموبایلش ورمیرفت لبشم میخندیدنمیدونم چرا یهو عصبی شدم ولی عصبانیتمو محار کردم....

دیگه داشت رواعصابم راه میرفت این کی بود که این دختر بهش اس میداد فوری زدم روترمز بهش نگاه کردم دیدم باترس بهم ذول زده بود چیزی نداشتم بگم یک فکری به ذهنم رسید فوری گفتم فکرکنم ماشینم خراب شد الان میام الکی باماشین ورمیرفتم خودمم حالیم نبود چم شده بود ...

من. باموبایلم داشتم ورمیرفتم امار کارارو به لیلا میدادم همش ی چیزای خنده دار مینوشت میخواستم بهش اس بدم که یهو ماشین ترمز کرد به این اقا وسواسه ذول زدم که گفت ماشین خراب شده الان یک ساعته داره باهش ور میره دیگه داشت حوصلم سرمیرفت ازماشین پیاده شدم به سمتش رفتم نگاه کردم دیدم دستاش سیاه شده برام عجیب بود مگه داریم مگه میشه این دستاش روغنی شده به اسمون نگاه کردم میخواستم ببینم افتاب از کدوم طرف درآمده هی

اینو اونور نگاه کردم اسمون ابری بود نه حتما سنگی چیزی روسرش افتاده بهش نگاه کردم ماته  
من بود ای بابا این امروز. ی چیزیش هست سریع گفتم ماشینتون کی درست میشه ???

.....  
نیما. نگران نباشین درست شد میتونین سوار شین ..

.....  
من. خواستم سوارشم که دوتا جوجه عقاب باماشین مدل بالا کنارم ایستادن بهشون ذول زدم  
اینا چی زر میزنن ..

.....  
مزاحم.. دخی بیا سوارشو بابا اون پسره کت شلوراری رو. ول کن باما خوش میگذره هااا مگه نه  
ساسان. خخخخ...

.....  
من. برو بابا جوجه عقابی برو به بابات بگو پول جیبیتو بده هه

.....  
نیما. داشتم عصبی میشدم ملت چقد دیونه شدن الان به مغزشون نمیرسه فکرکنن شاید  
شوهرش باشن سریع به طرفش رفتم واونو ازماشین بیرون اوردم یک باره دیگه بگو چی زر زدی  
هاا جرعت داری دوباره تکرارش کن وقتی تکرارش کرد یک مشت تو دهنش زدم که باعث شد  
دهنش خونی بشه داشتم اینو میزدم که اون یکی بهم حمله کرد ویک مشت به صورتم زد  
ازاینورم این دختر جیغ جیغ میکرد که سرش داد زدم برو تو ماشین خیلی این سوسولارو زدم که  
باعث شد از دستم فرار کنن وقتی فرار کردن به سمت ماشین رفتم و سوارش شدم این دختر هم  
همش گریه میکرد به مستقیم خیره شدم و خونه روی لبمو پاک کردم گفتم الان براچی گریه  
میکنین ??

---

من مردک روانی این همه مردموزنده شدم تا سالم بمونه ومن بدبخت دسته اینا نیوفتم به گریه افتاده بودم چون واقعا برای خودم ترسیده بودم بدرک بزار همو بکشن ولی به من آسیبی نرسه.....

از فکر بیرون امدم گفتم خب ترسیدم شما اون بنده خداهارو بکشی خونشون گردنه هر دو مون بی افته نمیدونستم چی میگفتم بهش نگاه کردم لبش خونی بود خودبخود دستمال کاغذی رو از جعبه دراوردم ولبشو پاک کردم به چشمش نگاه کردم نمیدونم چرا نفسم بند امد دستم هنوز رولبش بود حرارت نفساش به دستم میخورد که باعث میشد خودمم گرمم بشه بخودم امدم و سر جام نشستم سرم پایین بود دختره روانی چرا ماتت برده بود الان فکر میکنه تو ندید بدیدی ای خدا چقد خنگ بازی در میارم خداروشکر ماشین حرکت کرد زیرچشمی بهش نگاه کردم اخماش توهم رفته بود هوف بلخره به خونم رسیدیم خواستم پیاده شم ولی نمیتونستم بدونه تشکر برم بهش نگاه کردم گفتم ممنون استاد ببخشید شمارو تودردسر انداختم باحرفش جاخوردم .....

---

نیما. ماته این دختره بودم اصلا دردی حس نمیکردم نمیدونم چیشد که دستشو از لبم برداشت و سر جاش نشست و سر بزیر شد ماشینو روشن کردم وبه راهمون ادامه دادم توفکر رفتم نباید بدونه فکر ترمز میکردم یاده متلکای این پسرا افتادم اخم کردم نمیدونم چقد گذشت که به خونه ی این دختر رسیدیم ازم تشکر کرد ولی نمیخواستم منو استاد صدا کنه گفتم نیما صدام کنین دیدم باتعجب بهم نگاه میکرد گفتم اینجوری راحتم .....

---

من. پس اسمش نیما بود ده خیلی خوبه باصدای گرفتم گفتم بازم ممنون نیما جون خخخخ تو خماری گذاشتمش وازش جدا شدم داخله خونه رفتم پشت در موندم یکم که گذشت گازه ماشینو گرفتو رفت خندم گرفت مرداچقد بی جنبین خوبه اینم یک نقطه ضعفه دیگه بالبخند داخله خونه شدم .....

---

.نیما. وقتی اینجوری صدام زد هنگ کردم واقعا نمیدونستم چکار کنم من چرا اینجوری شدم اصلا کی رفت خدای من از فکر بیرون امدم وماشینو روشن کردم تو راه همش بفکر این دختره بودم اسمش چی بود دوستش صداش میزد مبینا اره این اسمش بود وقتی بخونه رسیدم تازه یادم افتاد کتم خاکی شده بود تمام صحنه های امروز مثل فیلم از ذهنم

میگذشتن وای خدا چرا این دختر همش تو ذهنمه بیخیال نیما برو حموم کن از ذهنم میره نیم ساعتی حموم کردم واقعا هم از ذهنم رفت وقتی بیرون امدم یک لیوان چای برای خودم ریختم و روی کانافه نشستم وبه فکر رفتم امروز بخاطره این دختر نشد درس بدم پس به حسابای رستوران میرسم .....

---

.من. ای بابا لیلیا میگم این رواسمشم حساسه بخدا خودش بهم گفت اسمش نیماس وای خدا خودش داره تمامه نکته ضعیفاشو بهم میده بدونه این که خودش متوجه بشه خخخخخ پسره مغرور وسواسی خل خخخ

---

..لیلا. مبینا گناه داره دختر اخرش برات دردمر میشه ها خودت میگی بخاطره تو دعا کرد بیخیالش این یریگی تو کفشش هست...

---

.من. نه بابا پسره خنگتر از اونیه که توفکر میکنی بعدشم من بیکارم واذیت کردنه این بشر برام سرگرمیه خوبیه باکلی خندیدن به استادمون بلخر تلفنو قطع کردم.....

هی خدا چقد خندیدیم هوف ساعتو دیدم وای ۳:۱۰ شب بود میگم چرا خوابم میاد نگو وقته خوابمه اخه من زود میخوابم بیخیال به تختم نگاه کردم و خودمو پرت کردم وای من عاشق تختم بودم یعنی عشقم بالشتو تختم هستن عروسکه بزرگمو بغل کردم وبخواب عمیقی رفتم ....

---

نیما.. ای بابا چشمم سوخت اینقد این برگه هارو حساب کردم گردنمو ماساژ دادم به ساعت دستم نگاه کردم چی ساعت ۴۵:۱۲ چقد زمان زود میگذره برگه ها رومرتب کردم وتوی پوشه ای گذاشتم واونارو به اتاقم بردم وتوی کیفم گذاشتمشون خیلی خب اینم از حسابا خیلی گشتم بود ازاتاقم بیرون رفتم وبه سمته اشپز خونه حرکت کردم دره یخچالو باز کردم پیتزای دیروزو دراوردم ومشغوله خوردن شدم اخیش داشتم ازگشنگی میمردم دستو صورتمو شستم وبه سمته اتاقم رفتم وخودمو روی تخت رها کردم وخوابیدم .....

---

من.ساعت ۸:۱ظهر بیدار شدم خیلی خوابم میاد میخواستم دوباره بخوابم ولی صدای موبایلم گوشمو کر کرد به صفحه نگاه کردم عکسه لیلاخروسه بی محل بود دکمه روزدم الووو....

---

لیلا.الو سلام دختر چقدمیخوابی بیدارشو حوصلم سررفته ...

---

من. به من چه حوصلت سررفته مگه من دلقتم لیلا میام درخونت میزنمت هااا

---

..لیلا. خخخ توکه دلقتی ولی جدی نیمای دور دور کنیم بابا ولکن اون تختو همش چسبیدی بهش

---

....

---

من. به تختم فوش نده که من رو تختم غیرت دارم ....

...لیلا. خاک تو سرت ادم نیستی مردم رو عشقشو حساسن این رو تختش خخخخ ولکن این حرفارو میگم این پنج شنبه من مهمونی گرفتم یعنی نامزدی خواهرمه باباهم اجازه داد تمام دوستاواستادارو دعوت کنم این استادم دعوت کردم نمیدونم میاد یا نه امروز بیا باهم بریم بازار لباس بخریم چگونه؟؟؟

..من. استادم دعوتته وای پنج شنبه شب چی میشه اوکی میام وقتی آماده شدم اس میدم موبایلمو قطع کردم واز تخت پریدم پایین وبه سمت دره اتاقم پرواز کردم کسی بیرون نبود به سمت دستشوری رفتم وقتی دستو صورتمو شستم به اینه بخودم نگاه کردم لبخندی زدم ایول خداکنه بیاد اره حتما میاد خودش گفت بینظم نیست ای جانمی جان برات نقشه های دارم بارقص ازدستشوری بیرون امدم وبه سمته اشپز خونه حرکت کردم روی میز نشستم ومشغوله خوردن شدم...

نیما. ای بابا کلی کار سرم ریخت به این خانم بهادری قول دادم به مهمونیشون میام کاش قول نمیدادم بیخیال میرم تبریک میگمو میام نمیخوام تا اخره شب اونجا بمونم حالا کوتا پنج شنبه فعلا به کارم برسم....

من. وای چند ساعت تو بازار داریم میچرخیم هیچی پیدا نکردم چشمم به یک مغاز افتاد وای لیلا اونجارو بریم اون مغازه روبینیم به سمته مغازه رفتیم ویک لباسه شب خیلی قشنگو پرو کردم از سینه یکم باز بود وهمش با سنگای قشنگی دست کار شده بود واقعا عالی بود انگار واسه



من دوخته بودن حتی لیلا گفت خیلی بهت میاد باشه پس همینو میخرم خلاصه کلی خرید کردیم  
وغذا خوردیم الانم خسته دارم بخونه حرکت میکنم....

وای بلخره به خونه رسیدم سریع داخله خونه شدم وخریدامو بردم به اتاقم و خودمو همینجوری  
روتخت پرت کردم و خوابیدم ...

---

—  
نیمه. چندساعتی تو تختم غلت میزدم چرا خوابم نمیاد ای بابا اینقد توافکار غرق شدم تا خوابم  
برد ...

---

من. چندروزی از خرید کردنمون میگذشت الان روزه پنج شنبس موهامو طلای رنگ کردم از بابا  
مامان اجازه گرفتم وبه ارایشگاه رفتم الانم این خانم داره باموهای بدبختم کشتی میگیره. ای  
نمیری لیلا منو وادار به ارایشگارتن کردی بلخره این خانم روانی دست از سرم برداشت باحرفش  
به اینه نگاه کردم وبعد به پشته سرم نگاه کردم کسی پشت سرم نبود یعنی این دختر من بودم  
دهنم باز موند واو چکار کردی خانم ارایشگر دستت طلا کلی این خانمه ازم عکس گرفت واسه  
نمونه کاراش ای بابا فکر کردم معروف شدم هاا تو این دنیا هرکس واسه خودش کار میکنه بیخیال زدم  
از ارایشگاه بیرون رفتم وسواره ماشین شدم توراه کلی مزاحم داشتم ولی باسرعت رانندگی  
میکردم بیسعورا بی جنبه ها براهمین کشورمون هنوز از نظره فکری عقبه برای این ملت متاسفم  
هی خدا به این پسرا عقل بده به ماهم پول بیخیال بابا رفتی توکاره سیاست اهنگو بچسب صدای  
سیستمو بالا بردم تابه خونه این لیلا خله رسیدم هوف بلخره کناره دره ویلایشون ماشینو پارک  
کردم وداخل شدم صداشو شنیدم اوه اوه چه عصبی به اینامرونهی میکرد باسرعت از من رد شد  
روانی خروس با این حرفم توجهش ایستاد وبه من نگاه میکرد باشک بهم نگاه می کرد بعد توبغلم  
پرید ...

لیلا. مبینا تو ی دختر چه ماه شدی وای باورم نمیشه خیلی خوشکل شدی دسته ارایشگرو باید از طلا ساخت ببین از تو چی ساخته....

من. نخیرم من خوشکل بودم ولی چشم بسیرت میخواست که تو نداشتی الانم برو کنار میخوام لباسامو عوض کنم کجا باید برم؟؟؟...

لیلا بیاتواتاقه من برو ....

من. لباسامو عوض کردم واز اتاق بیرون امدیم منو لیلا روی یکی از صندلی ها نشستیم یکی از استادای جوان به من پيله کرد ای بابا حیف که اینجا مهمونیه دوستمه وگرنه حالیش میکردم داشتم از دستش دیونه میشدم همش میگفت از من خوشش امده چندروزی میخواد بامن دوست بشه واسه اشنای به لیلا گفتم توبرو پنج دقیقه دیگه صدام کن لیلاهم باخنده از من جداشد چند دقیقه گذشت تامنو صدازد ای نمیری دختر که هرچی میکشم از دست تو میکشم....

..لیلا. خخخ بده اینقد برات خاستگار جمع کردم خخخ..

من. میخواستم جوابشو بدم ولی چشمم به استادنیا خورد عجب تیکه ای شده ....

لیلا. وای راست میگی مبینا بیا بریم پیشش....

نیما. دوتا دختر پیشم آمدن این یکی خانم بهادری بود اون یکی برام آشنا بود ولی نشناختمش میخواستم هر چه زودتر تبریک بگمو برم ولی باصدای استاد مولای هنگ کردم داشت خانم سپهری رو صدا میزد یعنی این دختر مبیناس؟؟؟ بهش نگاه کردم اره خودشه اخمام رفت توهم یعنی با این لباسا کنار مولای چشم هیز نشسته بود وقتی از پیشم رفتن دیگه تصمیم گرفتم تا آخر شب اینجا باشم یک جای از صندلی ها خالی بود اونجا نشستم وبه اونا نگاه کردم باصدای دی جی که میگفت اهنگه رقص دونفره میزاریم به مبینا خیره شدم که با این مولای به وسطه رقص رفتن داشتم عصبی میشدم چراغارو خاموش کردن فقط نوره کمی بود باعصبانیت از جام بلند شدم وبه سمت مبینا رفتم....

به سمت مبینا رفتم و دستشو از دسته این استاد مولای هیز بیرون کشیدم وبه مولای گفتم ببخشید آقای مولای خانم سپهری به من قول دادن که امشبو بامن برقصن دسته مبینا تو دستم بود بهش نگاه کردم هنگ کارم بود از آقای مولای فاصله گرفتم ومبینارو بخودم چسبوندم تو گوشش گفتم به نفعته چیزی نگی وگرنه بد میبینی ...

من. من کی بهش قول دادم این توهم زده شیطونه میگه الان سره هردوشونو بکوبم بهم ولی لال شدم همون بهتر از دسته این کنه استاد مولای راحت بشم خودش کلی خلاصه نیما منو یکم دورتر از این مولای برد دیدم رفت روی میزی نشست بیخیالش بخودم امدم وا این چرا منو بخودش چسبونده خواستم ازش جدا بشم که صداشو دمه گوشم شنیدم داشتم عصبی میشدم این چی زر میزد هر چی خواستم خودمو از بغلش بیرون بکشم نشود لامصب چه قدرتی داشت منم دمه گوشش گفتم ولم کن تا نزدم ناکارت کردم اوه این همه جرعت از من بعید بود ولی واسه امتحان خوب بود شاید ترسید بابا ترس کجا بود این که داره میخنده کوفت نخند ولم کن اصلا برو بایکی دیگه برقص بهش نگاه کردم دیدم بالبخند بهم نگاه میکنه ای بابا این حتما ی چیزی خورده وگرنه این مرد مغرور بود چیشد اینجوری شد ؟؟؟؟

نیما. از تهدیداش خندم گرفت اخه جوجه چرا الکی تهدید میکنی خخخ از فکر بیرون امدم دیدم بهم ذول زده نمیتونستم چشممو از زیبایش ببندم خودبخود لبمو رولبش گذاشتم و شروع کردم به بوسیدنش اصلا کارم دسته خودم نبود بهش نگاه کردم اشکش درآمده بود خدای من چرا من اینجوری کردم دستم از کمرش برداشتم میخواستم از کاری که کردم عذرخواهی کنم ولی با سرعت از پیشم رفت و منو اونجا تنها گذاشت با عصبانیت دستامو به موهام کشیدم لعنتی من چکار کردم به در نگاه کردم دیدم استاد مولای بیرون رفت بیخیالش شدم به سمت باغ رفتم توجای خلوته تاریکی بودم که صدای شنیدم بیخیال زدم ولی این صدا خیلی اشنا بود به سمت صدا رفتم دیدم مولای به مبینا التماس میکنه که اونو برسونه .....

من. بیشعور روانی فکرده من کیم که به این راحتی بزارم یک پسر منو ببوسه نمیدونم واسه چی گریه گرفت بیشعور لابد فکرده من از اون دوست دختراشم وای سرم درد میکنه حیف حال نداشتم نقشه بکشم یعنی تمام نقشه هام بهم ریخت لباسامو پوشیدم واز لیلا عذرخواهی کردم وبه خواهرش تبریک گفتم. به سمت در خروجی داشتم میرفتم که این استاد جلوم ظاهر شد خیلی التماس کرد منم حوصله رانندگی نداشتم بزور قبول کردم وسواره ماشینش شدم استاد بود منم بهش اعتماد کردم تورا ادرس خونه روبهش دادم ولی نمیدونم چرا داره راهو اشتباه میره آقای مولای دارین راهو اشتباه میرین صدای قفله دره ماشین گذاشت بیشتر بترسم باجیغ بهش میگفتم وایسته ولی باپشته دست تودهنم زد به هق هق افتادم بالتماس بهش گفتم واسه باون لبخند چندش اورش داشتم سخته میکردم منو بجای پرتی برده بود خداروازه دل صدامیزدم ماشینشو توجای خاموش کرد وبه سرعت پیاده شد منوهم بزور پیادم کرد داشتم از حال میرفتم دوباره باگریه التماسش میکردم منو کشون کشون میبرد که.....

نیما. دختره ی دیونه چرا سواره ماشینش شد همه راهو دنبالشون میرفتم بیشرف میدونستم نقشه ای داره اشغال چه جای پرتی روانتخاب کرده مبینارو دیدم داشت بهش التماس میکرد

دیگه خون جلو چشممو گرفته بود فوری ازماشین پیاده شدم و باسرعت خودمو بهشون رسوندم  
دسته رومینارو گرفتم...

دسته مبینارو گرفتم که باعث شد هردوشون بهم نگاه کنن بایک حرکت مبینارو پشت سرم  
گذاشتم وبقه ی این عوضی روگرفتم داشتی چکارمیکردی عوضی روزمین انداختمش که باعث  
شد نشسته عقب عقب میرفت باپام به شکمش زدم گفتم داشتی چه غلطی میکردی صداشو  
شنیدم گفت ....

مولای.. ببین این طعمه ی منه دخالت نکن ...

نیما. توچی زر .زدی طعمه ی تو داری گنده ترازدهنت حرف میزنی دوباره بالگد به شکمش زدم  
که باعث شد دادش بره هوا که طعمه توی هالا بازم زدمش اینقد عصبی بودم مبینا به کمرم  
چسبیده بود مردیکه احمق مثلا تواستاده جامعه هستی عوضی امثال تو جامعه رو خراب کردن  
دوباره زدمش که باعث شد ازدهنش خون بیاد کثافت اشغال سزای تو مرگه خواستم بزمنش ولی  
مبینا جلومو گرفت نداشت بزمنش بروکنار مبینا این باید ادم شه برو کنار ...

.مبینا.. خداروشکر فرشته ی نجاتم امد ازترسم به کمره نیما چسبیدم داشت این عوضی رو  
میکشت که جلوشو گرفتم اینکارو نکن خواهش میکنم بیالزاینجا بریم خیلی ترسیده بودم ازترس  
بخودم میلرزیدم کته نیمارو گرفته بودم بهش التماس میکردم اشکام هی میریخت این مولای هم  
نقشه زمین شده بود خدایا این کابوسو ازمن دور کن دستای نیما دوره کمرم حلقه شد منو انگار  
بغل کرده بود همینجور منو توماشینش گذاشت وبه سمته ماشین مولای رفت وکیفمو ازتوماشین  
اورد خواست سواره ماشینش بشه که این مولای پشت سرش امد جیغ زدم مواظب باش ولی اخه  
نیمادرامد نمیدونم چیشد نیمادوباره مشغوله کتک زدن مولای شد دیگه داشتم سخته میکردم به  
هق هق افتادم صدام گرفته بود چنددقیقه بعد نیما سواره ماشین شد ازچیزی که دیدم داشتم

می‌مردم کتش خونی بود اشکموپاک کردم درست بهش نگاه کردم چشماشوازدرد بسته بود  
باصدای لرزونم گفتم حالت خوب نیست زدم زیره گریه بهم نگاه کردلبخنده کمرنگی زد وماشینو  
به حرکت درآورد نمیدونم چقد گذشت که ترمز کرد صداشو شنیدم گفتم...

---

نیما.. میتونی رانندگی کنی ؟؟؟..

---

من. اره میتونم سریع جامونو جابه جا کردیم هنوز چشمام بارونی بود.ولی تمام قدرتمو جمع  
رانندگی کردم وباسرعت به سمت بیمارستان رانندگی کردم به نیما نگاه کردم داشت توخونش  
غرق میشد بلخره به بیمارستان رسیدیم بادورفتم وبا چندتا پرستار امدم که نیما رو بابرنگار بردن  
منم همراهشون میرفتم باگریه بهشون التماس میکردم که نجاتش بدن پرستارا بزور ارومم کردن  
منو تو یک اتاق بردن وبهم سرم زدن یکم حال خوب شده بود چند ساعتی پشت دره اتاق عمل  
بودم به ساعت نگاه کردم وبیرون رفتم داخله ماشین شدم موبایلمو از کیفم درآوردم وبه مامان  
بابازنگ زدم بهشون گفتم امشب پیشه دوستم میمونم نمیخواستم نگرانشون کنم گوشيرو قطع  
کردم وازماشین پیاده شدم به سمت بیمارستان رفتم....

وقتی داخله بیمارستان شدم صدای پیچ پیچ پرستارارو شنیدم که میگفتن گناه داشت جونه خیلی  
خوشکلی بود ولی عمرش تواین دنیا نبود مردم چقد بیفکر شدن جونه مردم مُرد هیچ کس  
ازخانوادش نیومدن فقط یک دختر باهش بود با منم دیگه نشنیدم چی گفتن دنیاروسرم سیاهی  
رفت دیگه نفهمیدم چیشد وقتی بیدار شدم نور بود همجا سفید من کجام سرم درد میکرد  
خواستم دستمو روسرم بزارم که باعث شد اخم در بیاد سرم به دستم گذاشتن من توبیمارستان  
چکار میکنم یکم که فکرکردم یاده نیما افتادم باگریه وجیغ بیمارسانو روسرم گذاشته بودم دوتا  
پرستار به سمتم آمدن ومنو اروم کردن دوباره بیهوشم کردن ...

---

..نیما. چشمامو باز کردم تو یک اتاقی بودم اخ درد داشتم به پهلوام نگاه کردم بادرد بزور تو جام نشستم چرا کسی پیشم نیست در باز شد ویک پرستار آمد تو سرمو چک کرد ازش پرسیدم همراهم کجاس؟؟ ...

پرستار. کدوم همراه نکنه اون دختر و میگی؟؟!

نیما.اره یک دختر همراهم بود چرا اینجا نیست؟؟

پرستار.اون دختر بیمارستانو روسرش گذاشته بود نمیدونم یهو چش شد که روزمین افتاد فکر کنم فشارش افتاده بود ..

نیما. الان کجاس حالش خوبه!!

پرستار. وقتی بیدار شد دوباره بیمارستانو روسرش گذاشت مجبور شدیم بیهوشش کنیم همسرتون خیلی نگرانتون بودن ...

نیما. لبخندی زدم بهش گفتم اره همسرم خیلی عاشق منه براهمین هی غش میکنه به پرستاره نگاه کردم چپ چپ نگاهم میکرد شنیدم گفت زنش داره از غصه میمیره این اقا میخنده چون زنش بخاطرش غش میکنه باحرص از پیشم رفت هی خدا نتونستم از تخته پاین پیام براهمین دوباره خوابیدم وملافه رو تا اخر روسرم کشیدم ...

من. ای بمیرین همش منو توکما میبرین وقتی از تخت پایین امدم باسرگیجه به در رسیدم و درو باز کردم این پرستاره همش میگفت برواستراحت کن اما من فقط میگفتم نیما رو کجا بردین خواهش میکنم بزارین برای باره اخر اونو ببینم بابی حوصلگی پرستاره منو به اتاق نیما برد و منو تواناق تنها گذاشت منم وقتی دیدم ملافه روسر شه هق هقم بیشتر شد و سرمو روی سینش گذاشتم چرازودرفتی حیفه تونیست استاد به این خوشتیپی خوشکلی وسواسی مهربونی زیر خاک بره اینارو باگریه میگفتم وقتی بخوادم امدم حس کردم قفسه ی سینش بالا پایین میشه درست دقت کردم قلبشم میزنه سرمو بالا اوردم جیغ زدم ملافه از سرش برداشته بود چشماشم به من نگاه میکردن لبشم میخندید بهش گفتم تونمردی؟؟؟.

نیما. تازه داشت خوابم میبرد که صدای گریه ی مبیناروشنیدم چرا داشت این حرفارو میزد میخواستم ارومش کنم ولی خودش اروم شد خندم گرفت روحرکاتش مات شده بودم سرشو بالاورد وقتی منو دید جیغ کشید باحرف اخرش بیشتر خندم گرفت میخواستی بمیرم سر بزیر شد میخواستم اذیتش کنم براهمین گفتم راستی حرفات خیلی قشنگ بودن میشه دوباره تکرارشون کنی خیلی به دلم نشستن خخخ اوه. اوه این دختر خجالتم میکشه صورتش قرمز شده بود یک شعر قدیم از کلاه قرمزی شنیده بودم که میگفت ((سرتو بالاکن سربناز منو نگاه کن سربناز)). بااین شعر لبخندی زد وبامشت به بازوم زد بیشتر خندم گرفت خودمو سر جام درست کردم ونشسته بهش خیره شدم گفتم توبه من بدهکاری ها....

من. اره ممنون که نجاتم دادی ایشالا یروز جبران کنم باحرفش هنگ کردم.....

نیما.. دیرنشوده الان جبران کن لبخندی زدم وکشیدمش روی پام نشوندمش هنوز هنگ بود گفتم جبران کن .....



من وقتی منو کشید تعادلمو ازدست دادم و باعث شد روی پاش بشینم باحرفی که زد هنگ کرده بودم تمام صورتمو انالیزم میکرد به لبم خیره شد بعد به چشمام منظورشو گرفتم واقعا بهش مدیون بودم منم به لبش خیره شدم داشت بهم نزدیک می شد ولی انگار ازواکنشم ترسید برای همین من فاصله روتوموم کردم و تمام وجودم اتیش گرفت بزورلبشو ازلبم برداشت انگار سیر نشده بود باچشمای خمار دوباره به لبم نزدیک شدویک گازه کوچیکی ازلبم گرفت باصدای باز شدن در بخودمون امیدیم.....

وقتی دکتر آمد من بلند شدم میخواستم یکم از تخت دور شم ولی نیما دستمو محکم گرفته وبه دکتر جواب میداد منم هرچی میخواستم دستامو از حصاره دستاش بکشم نمیشد از تقلا دست برداشتم وبه دکتر نگاه میکردم گفته تا چندروز اقایما مهمونشونه به نیما نگاه کردم باخام به دکتر نگاه میکرد باصدای مغرورانه به دکتر گفت ....

نیما. آقای دکتر بند کاملا حالم خوب شده نیازی نیست چندروز اینجا بمونم همین امروز میخوام مرخص شم من حالم خوبه ..

دکتر- شما الان فکر میکنید حالتون خوبه چون الان بدنتون بهش مسکن تزریق شده وقتی اثرشون بره کاملا به حرفم میرسین شما دوروز اینجا بمون نگران نباشین وقتی خوب شدین میتونین برین خب من برم باید به مریضای دیگه سر بزوم....

من. به نیما نگاه کردم اخماش توهم بود وبه در خیره شده بود نزدیکش شدم گفتم نگران نباش هرروز کمپوت گیللاس برات میارم جیگرت حال بیاد ولی بعد پولشو ازت میگیرم خخخخ بهم نگاه کرد اخماش محوشدن الان چشماش شیطانی بودن دوباره منو کشید گفت ....

---

نیما. منو مسخره میکنی مگه میزارم از اینجا بری توتاخر بامن میمونی لپشو گاز گرفتم که باعث شد قرمز شه خندم گرفت فکر کردی میتونی از دستم راحت شی همین کمپوتو دونگی حساب میکنیم با حرفام هنگ کرده بود ابرو هامو بالا پاین کردم.. که گفت...

---

من. اونوقت چی به بابامان بگم من نمیتونم اینجا بمونم با حرفش جاخوردم...

---

نیما. همین الان بهشون زنگ بزن بگو بیان اینجا ....

---

من. چی بهشون بگم نمیخوام نگران بشن باکلی حرف بلخره به مامان بابازنگ زدم اولش بابا خیلی نگران شد ولی گفتم چیزی نیست اینجا بیاین خودتون میفهمین یک ساعتی منتظره بابا مامان شدیم خیلی دلشوره داشتم چون دیشب حقیقتو به بابا نگفته بودم ازواکنششون میترسیدم با صدای باز شدن در بابارو دیدم بعد مامان امد تو که منو بغل کرد با استرس به نیما نگاه کردم وبعد به بابا که با اخم داشت به نیما نگاه میکرد با صدای مامان که گفت....

---

ایدا. اینجا چخبره مبینا این پسر کیه؟؟؟

---

من. مامان من اداشو نیما تعریف کرد...

نیما. وقتی هنجیزو تعریف کردم بااسترس گفتم آقای سپهری من من به دخترتون علاقمندم  
ودوست ندارم به غیرازاون به زنه دیگه ای فکر کنم سرم پابین بود حس کردم آقای سپهری پیشه  
من ایستادن سرمو بالا اوردم دیدم بالبخند بهم نگاه میکرد گفت....

—  
رضا. شماکه بهم علاقه دارین من دیگه چی دارم بگم فقط میگم تااخر مواظب عشقت باش مبارک  
باشه پسرم ایذاکنارم امد وبه هم لبخند زدیم توهم یادته؟؟!

—  
ایدا..اره انگارهمین دیروز بود اشکمو پاک کردم باورم نمیشه مبیناهم عشقشو پیدا کرده .....

—  
من. خداروشکر راضی شدن بالبخند هردوشونو بغل کردم به نیما نگاه کردم تودلم گفتم بازی  
هنوز تموم نشده اقانیمما خخخ....

—  
یک ماه بعد ....

—  
من خانم موهامو کندی اشکم داشت درمیومد روانی پول میگیره ارایش کنه یاکچل کنه بلخره  
دست از سرم برداشت خداروشکرزیردسته این زن داشتم چون میدادم هوف باصدای مامان که  
گفت

—  
ایدا..نیما امده زود بیا عروس نباید تو عروسیش ناراحت باشه بخند مامان قربونت بره بیا بالبخند  
پیشه نیما برو...

---

من. مامانو بوسیدم و بیرون رفتم به نیما نگاه کردم بادهن باز بهم نگاه میکرد خندم گرفت  
بخودش امدودره ماشینو برام باز کرد پیشم نشست گفت....

---

نیما. چه خوشکل شدی امشب وای مبینا باورم نمیشه تو الان ماله منی....

---

من. میخوای یک سیلی مهمونت کنم تا باور کنی. خخخ خلاصه باکلی خندودعوا بلخره روسفره  
نشستم برای باره سوم گفتم با اجازه ی بزرگترا بلکه صدای کِل ودست امد همه بهم تبریک  
گفتن هر کسی بهم هدیه داد الانم چراغا خاموش منو نیما وسط داریم میرقصیم بهش نگاه کردم  
ولبخندی زدم...

---

نیما. لب مبینارو بوسیدم گفتم اینبار مزه ی روژلبت خوشمزه تر بود البته به مزه ی روژای دیگتم  
میرسم ....

---

من. از حرفش خندم گرفت خلاصه عروسی تموم شد به خونه ی مشترکمون رسیدیم داخله  
اتاقمون شدیم من خودمو به اون راه زدم دستام داشت میلرزید به نیما نگاه کردم بالبخند داشت  
بهم نگاه میکرد گفت....

---

نیما. اگه نمیخوای انجامش نمیدیم ....

---

من. دلم لرزید بهش گفتم انجامش میدیم چند ساعتی ازدنیای دخترنم خداحافظی کردم و تو  
بغل نیما خوابیدم.....

\_\_\_\_\_(((چندسال بعد)))\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

من. پ\_\_\_\_\_ویا مگه دستم بهت نرسه ....

\_\_\_\_\_ پایان. نویسنده: نازی m

این رمان رمان اختصاصی سایت و انجمن رمان های عاشقانه میباشد و تمامی حقوق این اثر برای  
رمانهای عاشقانه محفوظ میباشد .

برای دریافت رمانهای بیشتر به سایت رمان های عاشقانه مرجعه کنین .

[www.romankade.com](http://www.romankade.com)